

اندیشه های جرم شناختی
در آثار سعدی و مولوی

جرم‌شناسی ادبیات



مؤلف : عباس ایمانی
وکیل پایه یک دادگستری



برای تقویت و تکامل دفاع جامعه در برابر بزه و بزهکاری و طرح سیاست جنایی وافی به مقصود و جامع و برنده، علاوه بر تنظیم و تقنین برخی مجازات‌ها و ضمانت‌های کیفری و اقدامات تأمینی، بایستی از آورده‌های علوم و فرهنگ ذاتاً متغیر و متحول نیز مدد جست. بدین سان، آورده‌های فرهنگی، مذهبی، علمی و حتی اقتصادی متحداً و هماهنگ با هم در جهت توسعه یافتگی دستگاه قضایی، باید سد محکم و کم نفوذی در برابر پدیده مجرمانه و شیوع و تزايد آن بنا کنند. در این رهگذر، همچنان که سیطره علوم و آورده‌های جرم شناختی بر حقوق کیفری بایسته و شایسته می‌نماید، ادب و ادبیات و اندیشه‌های ادبی نیز در جهت تحقق آرمانهای جرم شناسی در حقوق کیفری ایران به منظور ایجاد دستگاه قضایی متخلق به اخلاق و مؤدب به آداب، بی شک مفید و مؤثر تواند بود.

(نقل از قسمت «نتیجه کلی» کتاب)



چاپ و نشر آرویح

طرح روی جلد: فرزانه حدادی

مؤلف : عباس ایمانی

ف ۱/۱

۸/۱۳

جرم شناسی در ادبیات

ادبیات و هنر و رسانه
در آثار مستعار و مولود

۱/۱۰۰



مکتبہ اسلامیہ
کتابخانه و مرکز تحقیقات

جرم‌شناسی در ادبیات

اندیشه‌های جرم‌شناختی در آثار سعدی و مولوی

عباس ایمانی

وکیل پایه یک دادگستری

ایمانی، عباس، ۱۳۴۹

جرم‌شناسی در ادبیات: اندیشه‌ای جرم‌شناختی در آثار سعدی و مولوی / عباس ایمانی --
تهران: آرویح، ۱۳۸۲.
ص ۲۵۰

ISBN 964-8091-37-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۲۳۳ - ۲۴۰ همچنین به صورت زیر نویس
نمایه.

۱. سعدی، مصلح بن عبدالله، ۶۹۱ ق. --- معلومات -- جرم‌شناسی. ۲. مولوی، جلال‌الدین
محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۳ ق. --- معلومات -- جرم‌شناسی. ۳. شعر فارسی -- قرن ۷ ق. ---
تاریخ و نقد. ۴. جرم‌شناسی. الف. عنوان. ب. عنوان: اندیشه‌های جرم‌شناختی در آثار
سعدی و مولوی.

۱/۳۱۰۹۳۵۵ فا ۸

PIR ۳۴۸۴/ ج ۴ الف ۱۹

۸۲-۲۶۵۹۶ م

کتابخانه ملی ایران

جرم‌شناسی در ادبیات (اندیشه‌های جرم‌شناختی در آثار سعدی و مولوی)

مؤلف: عباس ایمانی

طرح روی جلد: فرزانه حدادی

سال انتشار: ۱۳۸۲

تعداد: ۱۵۰۰ جلد

شابک: ۹۶۴-۸۰۹۱-۳۷-۴

قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: پام مهر

چاپ و نشر: آرویح

انتشارات آرویح: سه راه طالقانی، خیابان جواد کارگر، پلاک ۱۲

تلفن: ۷۵۳۷۰۷۶، ۷۵۲۵۷۶۵

فهرست

پیشگفتار.....	۹
دیاچه.....	۱۳
بخش نخست.....	۱۹
جرم‌شناسی ادبی و سنجش کلی آثار سعدی و مولوی از منظر جرم‌شناختی....	۱۹
فصل نخست - جرم‌شناسی ادبی و قلمرو آن.....	۲۱
مبحث نخست - جایگاه جرم‌شناسی ادبی در پیشینه و مفاهیم جرم‌شناسی....	۲۱
گفتار نخست - توجیه تاریخی جرم‌شناسی در ادبیات.....	۲۲
گفتار دوم - تعریف جرم‌شناسی.....	۲۷
گفتار سوم - قلمرو جرم‌شناسی.....	۳۰
گفتار چهارم - هدف جرم‌شناسی.....	۳۱
گفتار پنجم - فایده جرم‌شناسی.....	۳۳
مبحث دوم - شناخت ادبیات و مقایسه جنبه تعلیمی آن با هدف جرم‌شناسی....	۳۵
گفتار نخست - تعریف ادب و ادبیات.....	۳۶
گفتار دوم - فایده و اهمیت ادبیات.....	۳۷
گفتار سوم - ادبیات پندآموز همسان با هدف جرم‌شناسی.....	۳۸
گفتار چهارم - قصه، قدیمی‌ترین شکل ادبیات.....	۳۹
گفتار پنجم - کاربرد ادبیات در پیشگیری از جرایم.....	۴۰
مبحث سوم - نقطه تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات.....	۴۴

گفتار نخست - تلاقی شکلی جرم‌شناسی و ادبیات	۴۴
گفتار دوم - تلاقی معنایی جرم‌شناسی و ادبیات	۴۸
مبحث چهارم - ادبیات و جرم‌شناسی، عرصه نواندیشی	۵۴
مبحث پنجم - تعریف، قلمرو و فایده جرم‌شناسی ادبی	۵۷
گفتار نخست - تعریف جرم‌شناسی ادبی	۵۷
گفتار دوم - قلمرو جرم‌شناسی ادبی	۵۹
گفتار سوم - فایده تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی	۶۰
مبحث ششم - انسان در جرم‌شناسی و ادبیات	۶۴
گفتار نخست - انسان و شأن او	۶۴
گفتار دوم - بزهکار به عنوان انسان	۶۸
فصل دوم - شناخت سعدی و مولوی و سنجش کلی آثارشان از منظر جرم‌شناختی	۷۱
مبحث نخست - چرا سعدی و مولوی؟	۷۱
مبحث دوم - شناخت سعدی و سنجش آثارش از منظر جرم‌شناختی	۷۳
گفتار نخست - شناسنامه سعدی	۷۴
گفتار دوم - زندگی و زمانه سعدی	۷۴
گفتار سوم - اندیشه و آثار سعدی از منظر جرم‌شناختی	۷۶
گفتار چهارم - سعدی‌پژوهی در جهان معاصر	۷۹
مبحث سوم - شناخت مولوی و سنجش آثارش از منظر جرم‌شناختی	۸۲
گفتار نخست - شناسنامه مولوی	۸۲
گفتار دوم - زندگی مولوی	۸۳
گفتار سوم - اندیشه و آثار مولوی از دیدگاه جرم‌شناختی	۸۴
مبحث چهارم - عصر سعدی و مولوی در مقایسه با عصر تولد جرم‌شناسی	۸۷
بخش دوم	۹۴
اندیشه‌های ادبی در اولین مطالعات جرم‌شناسی و در زمینه علت‌شناسی جنایی	۹۴
فصل نخست - اندیشه‌های ادبی در اولین مطالعات جرم‌شناسی	۹۶
مبحث نخست - اندیشه‌ها و مطالعات جرم‌شناسی بر مبنای انسان‌شناسی	۹۷
گفتار نخست - مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای قیافه‌شناسی	۹۷

گفتار دوم - مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای زیست‌شناسی یا	
خصوصیات ارثی.....	۱۰۱
گفتار سوم - مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای تفکر جبرگرایی.....	۱۰۵
مبحث دوم - مطالعات و اندیشه‌های جرم‌شناختی بر مبنای روان‌شناسی درمانی .	۱۱۴
مبحث سوم - تفکرات و مطالعات جرم‌شناختی مبتنی بر جامعه‌شناسی.....	۱۲۱
فصل دوم - اندیشه‌های سعدی و مولوی در مقایسه با برخی مطالعات	
جامعه‌شناسی جنایی.....	۱۳۲
مبحث نخست - تأثیر فقر و ثروت در جرم.....	۱۳۳
مبحث دوم - شهرنشینی و جرم.....	۱۳۷
مبحث سوم - مجرم و معاشرین فاسد.....	۱۳۸
فصل سوم - مقابله اندیشه‌های جرم‌شناختی سعدی و مولوی با مباحث	
عمومی جرم‌شناسی.....	۱۴۲
مبحث نخست - سیاست جنایی.....	۱۴۲
مبحث دوم - کیفرها.....	۱۴۵
گفتار نخست - کیفر مرگ.....	۱۴۵
گفتار دوم - کیفر زندان.....	۱۴۷
مبحث سوم - بزه‌کاران.....	۱۵۰
گفتار نخست - بازپروری مجرمین.....	۱۵۱
گفتار دوم - بزه‌کاران عشقی.....	۱۵۲
گفتار سوم - رحمت بر بزه‌کاران و حقوق کیفری.....	۱۵۶
گفتار چهارم - خالکوبی.....	۱۵۸
مبحث چهارم - جرایم.....	۱۶۰
گفتار نخست - جرایم در شب و تاریکی.....	۱۶۰
گفتار دوم - جرم زدایی - کیفر زدایی.....	۱۶۱
گفتار سوم - جرم‌زایی بی‌انضباطی کودکان.....	۱۶۴
گفتار چهارم - ذات جرم.....	۱۶۷
مبحث پنجم - عدالت کیفری.....	۱۷۲

گفتار نخست - خشونت نهادی و رسمی	۱۷۳
گفتار دوم - «شاهد» از دیدگاه روان‌شناسی قضایی	۱۷۵
گفتار سوم - پلیس و جرم‌شناسی	۱۸۰
گفتار چهارم - تأثیر پذیری قاضی	۱۸۳
مبحث ششم - «تحقیق اجتماعی» از روشهای اساسی یک بررسی جدی	
در زمینه جرم‌شناسی	۱۸۵
مبحث هفتم - «خودبینی» از منظر روان‌شناسی جنایی	۱۸۹
مبحث هشتم - انحرافات جنسی	۱۹۲
مبحث نهم - عدالت جویی	۱۹۴
فصل چهارم - اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی در آثار سعدی و مولوی	۱۹۶
مبحث نخست - اندیشه‌های عمومی بزه‌دیده‌شناختی در آثار سعدی و مولوی ..	۱۹۷
گفتار نخست - بزه‌دیده داوطلب	۱۹۸
گفتار دوم - بزه‌دیده نادان	۲۰۱
گفتار سوم - بزه‌دیده‌شناسی زنان	۲۰۲
گفتار چهارم - برخی روشهای تقلیل بزه‌دیدگی	۲۰۷
مبحث دوم - بزه‌کار و بزه‌دیده به عنوان خیر و شر	۲۱۲
مبحث سوم - بررسی مفاهیم پیشنهادی فون هنتیک در آثار سعدی و مولوی ..	۲۱۴
گفتار نخست - بزه‌کار - قربانی	۲۱۵
گفتار دوم - بزه‌دیده نهان (بالقوه)	۲۱۶
گفتار سوم - رابطه خاص بزه‌کار - بزه‌دیده	۲۲۳
نتیجه‌کلی	۲۲۹
کتاب‌شناسی	۲۳۳
الف) کتابها	۲۳۳
ب) مقالات، تقریرات و پایان نامه‌ها	۲۳۹
نمایه	۲۴۱

پیشگفتار

مَنْتَ خدای را، عزّ و جلّ...

در بادی امر، تصور آن که بتوان اندیشه‌های جرم‌شناسی را با اندیشه‌های ادبی پیوند زد و در قلمرو پهناور و بی‌انتهای جرم‌شناسی ادبی گام نهاد، صعب می‌نمود و غیر ممکن. اما نگارنده به مدد آشنایی و الفت چندین ساله با ادبیات فارسی و علاقه به مطالب جرم‌شناسی، با این دو مقوله، که هر یک دنیایی از اندیشه و اطلاعات و آورده‌ها با خود دارند و در هیچیک از علوم مشخص قدیم و جدید محصور نیستند، روبرو شده، و پیوند اندیشه‌ها را در مباحث جرم‌شناسی ادبی به دست آورد، و حاصل تحقیق در این زمینه، با عنایت به بضاعت اندک علمی و ضیق وقت و حوصله و حدود کار، چنین در آمد که پیش روی خواننده محترم است. در این کار تحقیقی سعی نگارنده بر آن بوده که فقط نمونه وار شکلی از این پیوند دیرینه را فرا روی مشتاقان و اندیشمندان جرم‌شناسی و حقوق کیفری بنهد و تلاشی در حوزه اندیشه بنماید و خود نیز بیان‌دیشد. و به هیچ روی، مدعی ارائه کامل نظریه‌ها و ادای حق مطلب، آن چنان که باید، نیست، در حالی که به قدر وسع خود کوشیده است. ناگفته نماند، به دلیل نبود منابع و مراجع کافی و مشخص، همچنین نو

بودن موضوع، مرارتهای مسیر تحقیق را هم به جان خریده، در عین حال، حقیقتاً دامنه بحث درباره پیوند و تطبیق اندیشه‌های جرم‌شناسی و ادبیات را بسیار فراخ یافته است.

نگارنده امیدوار است که تدوین این کتاب، مسائل واقعی و مقایسه‌ای پیوندهای عمیق حقوق کیفری و جرم‌شناسی با ادبیات را به حقوقدانان (و احياناً علاقه‌مندان غیرحقوقی به ویژه ادب دوستان) مشتاق نشان دهد و خاستگاه اندیشه‌های ادبی و تاریخی را در عرصه نوین اندیشه‌های کیفری و جرم‌شناسی بر آنان بنمایاند، و راه را بر تأملات و تحقیقات بعدی محققان در پهنه «ادب حقوق» بگشاید. اما نیک می‌داند که این نوشته خالی از نقص نیست. از این رو، چشم تمناً به سوی آگاهان نکته‌بین و ظریفان نکته‌دان روشن ضمیر دارد تا خُرده‌ها و خطاهای کار را بگیرند و بگویند.^۱

ضمناً بر خود فرض می‌دانم از استاد عزیز و فرهیخته جناب آقای دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی به جهت تشویق اینجانب و توجه به تحقیق در این زمینه و راهنمایی در تدوین و تبویب آن، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

در پایان سخن، نقل چند جمله از پیشگفتار کتاب «ادبیات و حقوق»، بنابر اشتراک مضامین با کتاب حاضر، خالی از فایده نیست:

«در این کتاب می‌خواهیم نگرش ادبیات را به مبانی عمیق جامعه، یعنی به پایه‌های حقوقی آن، ببینیم. با ادبیات وارد جهان دیگری می‌شویم که فرضیه‌ها و برداشت خاص خود را دارد. ادبیات اجازه می‌دهد حقوق را بهتر بفهمیم. حقوق هم برای درک بعضی از آثار ادبی بی‌فایده نیست.

۱. البته: «گر اندکی نه به وفق رضاست، خُرده مگیر».

کتاب حاضر مورد توجه دو گروه قرار می‌گیرد:

۱ - آنهایی که ادبیات را دوست دارند و فرصت پیدا می‌کنند آن را با نگاه دیگری ببینند.

۲ - دوستداران حقوق هم‌آینه دیگری جز قوانین، مجموعه‌های حقوقی، رویه قضایی و کتابهای حقوقی گوناگون در پیش رو خواهند داشت.

نیز «آنهایی که در عرصه ادبیات قلم می‌زنند و آنهایی که ادبیات را یاد می‌دهند یا یاد می‌گیرند، آنها نیز نباید از قلمرو وسیع دانش حقوقی بی‌اطلاع باشند»^۱.

عباس ایمانی

تهران، مهر ۱۳۸۲

۱. فیلیپ مالوری، ادبیات و حقوق، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۸۱

«زوال ادبیات، نشانگر زوال جامعه است.
این دو، در سراشیب سقوط، همواره با هم
گام برمی دارند.»
«گوته»

دیباچه

قبل از ورود به بحث اصلی، مقدمتاً مطالبی در اهمیت موضوع و اعلان مبادی و فصول کتاب بیان می شود که بنا به ملاحظات لازم و ضروری می نماید.

با نیم نگاهی به قلمرو جرم شناسی در می یابیم که قلمروی است «عملی» و در عین حال به حدّ اعلی به هم پیوستگی مفهومی دارد. جرم شناسی خواسته یا ناخواسته عرصه محک و آزمایش نظریه های فلسفی و جامعه شناسی و برخی علوم دیگر قرار گرفته و در این مسیر نمی توان از ادبیات و اندیشه های ادبی که خود نوعی آوردگاه مفاهیم نظری و عملی است، غافل شد. مسئله این است که ادبیات چه ارتباطی با جرم شناسی و اندیشه های آن می یابد. اینکه جامعه شناسان و روان شناسان و دیگر دانشمندان علوم معقول و منقول در عرصه جرم شناختی تاخته اند قابل اثبات است، اما اینکه ادبا و اندیشه های ادبی

در جرم‌شناسی چه جایگاهی دارند به محل مباحثه و گفت و گو نیامده و همچنان در بوتۀ اجمال و ابهام است. جرم‌شناسان در بیان پیشینه جرم‌شناسی، فقط، ترکیبِ ستبر و نامتعیّن «جرم‌شناسی ادبی» را جای داده و در تأثیر ادبیات در تکوین جرم‌شناسی به دوره ماقبل علمی و گذشته‌های دور و نزدیک ارجاع داده‌اند، بدون آنکه، نقش واقعی آن را چه در گذشته و چه در حال و یا آینده تبیین نمایند. بخصوص وقتی که دوره جرم‌شناسی علمی آغاز می‌شود اندیشه ادبی متروک می‌ماند و همه تحلیلها و نظریه‌ها، عموماً منوط بر مشاهده‌ای و تجربی بودن آنها می‌گردد. اما، گذشته از ارزشهای تاریخی و فلسفی شناخت ارتباط ادبیات و جرم‌شناسی، در حیطة نظر و تفکر، بی‌شک یافته‌ها و آورده‌های ادبی خالی از لطف و مزیت نیست. در بسط فکر و روان آدمیان و تربیت افراد و تعلیم روحی قضات، استفاده از ادبیات بسیار کارافزاست.

بنابراین، اهمیت موضوع در آن است که نباید اندیشه‌های ادبی و تأثیر تفکرات و تأملات ادبا در تکوین جرم‌شناسی به انباری تاریخ سپرده شود، بلکه از آنجایی که هنوز هم اهمیت ادبیات در سطح جهان و ملل و نحل نو به نو می‌شود، باید در غنی شدن و کارآمد شدن آورده‌های جرم‌شناسی در عرصه عمل و اجتماع و حقوق کیفری، با استمداد از ادبیات به معنای عام کلمه، عمل نمود.

روند تفکر جرم‌شناسانه، همپا و هم مایه تفکرات ادبی بوده و هست، یعنی حول محور انسان و شناخت او و نیز تبیین حالتها و رفتارهای او بوده و در تماس دائم با محیط خود زنده و پا برجا مانده است. همچنان که ادبیات، واکنش در برابر پدیده‌های ناهمگون و تفکر برانگیز اجتماعی و فردی است، شناخت اندیشه‌های جرم‌شناسی نیز ماحصل پرسشهایی است که در باب مقابله و مواجهه با پدیده‌ای ناهمگون و ناهمساز با دیگر

امور اتفاقیه فردی و اجتماعی (پدیده مجرمانه) به وجود آمده است. از این رو، شکلی از بسیاری مسائل کنونی مطرح در جرم‌شناسی را می‌توان در ادبیات بخصوص ادبیات فارسی به دست آورد.^۱

قصد ما در این نگارش، شناخت پیوندهاست، پیوندهای تاریخی و اولیه و نوعی سیر تاریخی اینگونه اندیشه‌ها و در عین حال، تأثیر این شناخت بر روند کنونی جرم‌شناسی. رهیافت این کتاب نیز همین شناخت است. از سویی دیگر، هدف ما از تبیین و شناخت این پیوندها «فریه‌تر کردن» جرم‌شناسی است نه ادبیات که خود دریای اندیشه‌ها و اطلاعات است و نظر به اینکه موضوع بحث ما مربوط به تلاقی اندیشه‌ها و شناخت مبنا و به نوعی تاریخ اندیشه‌های مطرح در جرم‌شناسی است، لذا این مطالعه، پژوهشی در زمینه تهیه و تمهید شناخت و فهم بهتر و وسیع‌تر اندیشه‌ها و تفکرات جرم‌شناسانه به طور کلی است. بی‌شک این نوع پژوهش در ادبیات فارسی و جرم‌شناسی نقطه تبلوری عرضه می‌کند که طی آن آگاهی حقوقدانان و کیفرشناسان را درباره جرم و مجرم، فراتر از تنبیه صرف قرار داده و در انسان و جامعه متمرکز می‌نماید و تفسیر و ترجمه آورده‌های حقوق کیفری را متحول کرده و به مطالعات جرم‌شناسی غنا و وسعت مؤثر می‌بخشد.

این تذکر لازم است که زبان مورد استعمال برای جرم‌شناسی

۱. «عدالت، صلح، پرهیز از افراط کاری، خردورزی، تقدس، آزادی، برابری، برادری، احترام به انسان، پایه‌های اساسی تمدن، حقوق و جامعه‌اند. این مقولات نه به حقوق تعلق دارند و نه به ادبیات، اما هم از آن این‌اند و هم از آن دیگری؛ یگانگی عمیق تفکر بشری بر هر دو تکیه دارد. حقوق با خشکی و موشکافی تفکر را در عمل اِعمال می‌کند، ادبیات با ظرافت، جذابیت، به نحوی عمیق اما نه دقیق این تفکر را غنا می‌بخشد و گسترش می‌دهد. ما به این هر دو نیازمندیم و نمی‌توانیم از این یا از آن صرف نظر کنیم» (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۳).

اصطلاحات جدید و علمی را در بر می‌گیرد، در حالی که زبان مورد استعمال در ادبیات^۱، ادبی و دارای قواعد و اسلوب خود است و عموماً از اصطلاحات فولکلوریک و اجتماعی عصر ادیب سراینده یا نگارنده تغذیه می‌کند. بدین‌سان، از اینکه اصطلاحات ادبی - فولکلوریک با اصطلاحات علمی - جرم‌شناسی تخیل‌خواهند شد، بیمی نداریم، چون غرض از این پژوهش تعاطی و تقارن اندیشه‌هاست. هر چند از دو گونه اصطلاح کاملاً منفک اما غیر متضاد.

سابقه تحقیق در این موضوع بسیار کم و پراکنده است و نگارنده با موضوعی جدید و تقریباً بی‌سابقه گام در دو وادی نامحدود جرم‌شناسی و ادبیات گذاشته است و تا آنجا پیش رفته است که بتواند پیوندی از این دو مقوله بیابد و بر بدنه «جرم‌شناسی ادبی» بچسباند. بنابراین، امید است که مطالعه ما در این نوشتار، بر پایه امکانات و منابع و نتایج کاربردی مشخص آن، مورد داوری قرار گیرد. از طرفی دیگر، نظر به وسعت موضوع بحث، کتابها و مآخذ عملاً و نظراً بسیار هستند، از این رو، لزوماً از میان آنها منابعی برگزیده شد که مستقیماً مفید فایده باشد. هر چند که گزینش ظنی بود و مطابق با معلومات پیشینی و مطالعات پراکنده در زمینه مذکور. همچنین، به منظور پرهیز از اطناب و پراکندگی معنا، در نقل اندیشه‌های ادبی و جرم‌شناسی، به طریق اختصار اکتفا شده است.

۱. «ادبیات شیفته زبان حقوقی و قضایی است. به عنوان مثال بعضی از قطعات شکسپیر بیکار تن به تنی است میان چشم و قلب. «چشم من با قلب من پیکاری بی‌امان راه انداخته است»؛ رأی نهایی را هیأت منصفه‌ای از افکار صادر می‌کند. همین بلاغت را آمیخته با زبانی دیپلماتیک و حقوق بین‌المللی، که حرفه‌اش بود، در نزد ژیرودو می‌یابیم...» (نقل از فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۲)

و بالاخره هدف از طرح ادب فارسی و اندیشه‌های جرم‌شناختی بدین شیوه، این است که حقوق‌دانان^۱ سرزمین ما، در جهان آکنده از استبداد و خشونت، با گذشته ادبی و فکری خود، هر چند موجز و جزئی، بهتر و بیشتر آشنا شوند و در ضمن ترغیب آنان به مطالعه سرگذشت اندیشه در کشور خود، و علاوه بر تمتع معنوی، آن را در پیکره سنگین و تیره حقوق کیفری ایران، عملاً و نظراً، به کار گیرند و به یاری تجربیات ارزنده پیشینیان، خود آنان در آینده به آفرینش آثاری ابتکاری و متناسب با احوال روزگار دست یازند و به یمن برکات آن، شاهد آشتی و سازش حقوق کیفری سرکوبگر زمخت‌پیکر و خشک‌اندیش با اندیشه‌های لطیف و انسان‌ساز و بشردوستانه، باشیم، و به این وسیله و در این مقطع حساس از زندگی، دین خود را نسبت به سرزمین و مردم خویش ادا کنند.

این کتاب در دو بخش کلی تنظیم یافته. در بخش اول که دارای دو فصل است جرم‌شناسی ادبی و قلمرو آن همراه با سنجش کلی آثار سعدی و مولوی از منظر جرم‌شناسی بررسی شده است. علت انتخاب این مباحث برای بخش اول، در آن بود که قلمرو و تعریف جرم‌شناسی ادبی که حیطه اصلی مطالعات این نوشتار است، کاملاً و به روشنی تبیین گردد چرا که تاکنون در هیچیک از آثار جرم‌شناسی، این موضوع، بدین شکل تدوین و ارائه نگردیده و ضرورت تنظیم و ارائه آن نمایان بود. برای این منظور از ارائه تعریف و تبیین جرم‌شناسی و ادبیات و ویژگیهای ارتباط آن دو و اهداف و فوایدشان ناگزیر بودیم تا قلمرو و هدف جرم‌شناسی ادبی بهتر تعیین شود. و چون مرجع و منبع اصلی اندیشه‌های ادبی این

۱. به قول فیلیپ مالوری: «حقوق‌دان باید آثار ادبی را بخواند تا از جمود فکری رهایی یابد؛ اگر به چشم حقوق‌دان به این آثار نگاه نکند خیلی چیزها خواهد آموخت...» (نقل از پیشگفتار کتاب «ادبیات و حقوق»، اثر پیشین).

کتاب، آثار سعدی و مولوی است، شناخت این دو بزرگوار از حیث زندگی و زمانه و اندیشه و آثارشان لازم می‌نمود و برای آنکه در خلال تعریف و شناساندن آنان از موضوع اصلی تحقیق یعنی جرم‌شناسی ادبی دور نباشیم، اقدام به سنجش کلی آثار آن دو متفکر انسان‌شناس از منظر جرم‌شناختی نیز نمودیم.

بدین‌سان، بخش اول، جنبه توضیحی، تعریفی، تاریخی، مقایسه‌ای و کاربردی، فایده‌شناسی و هدف‌شناسی و سنجش آثار و اندیشه، همراه با شناخت ویژگیها، در عرصه مفاهیم و تعاریف جرم‌شناسی، ادبیات و «جرم‌شناسی ادبی» دارد. بخش دوم کتاب دارای چهار فصل است که طی آنها، اندیشه‌های ادبی و دیدگاه‌های سعدی و مولوی در زمینه اولین مطالعات جرم‌شناسی و علت‌شناسی جنایی بیان شده است. در این بخش، اولین مطالعات جرم‌شناسی که بر مبنای سه مبحث «انسان‌شناسی» و «روان‌شناسی درمانی» و «جامعه‌شناسی کیفری» تنظیم یافته است، مباحث عمومی جرم‌شناسی، مطالعات جامعه‌شناسی جنایی و اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی با اندیشه‌های سعدی و مولوی تطبیق و مقایسه یافته‌اند.

بخش نخست

جرم‌شناسی ادبی و سنجش کلی آثار سعدی و مولوی از منظر جرم‌شناختی

برای فهم بهتر و علمی‌تر مقولهٔ جرم‌شناسی ادبی که از تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات وجود یافته، لازم به نظر می‌رسد شناختی از ادبیات و جرم‌شناسی به طور کلی و گذرا داشته باشیم. بدین منظور، در فصل اول که برای شناخت جرم‌شناسی ادبی تقریر یافته، ابتدا جایگاه جرم‌شناسی ادبی در پیشینه و مفاهیم جرم‌شناسی همراه با «چیستان جرم‌شناسی و ادبیات» در دو مبحث نگارش یافته، سپس نقطه تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات که ترکیب «جرم‌شناسی ادبی» را توجیه و تبیین می‌کند، در مبحث سوم آمده و از ویژگیهای مهم ادبیات و جرم‌شناسی که تحقیق در این دو مقوله را طراوت می‌بخشد، یعنی «نواندیشی» در عرصهٔ ادبیات و جرم‌شناسی، به عنوان مبحث چهارم این فصل ترتیب یافته است. این

چهار مبحث که جنبه‌های مهم و بخشی از قلمرو وسیع «جرم‌شناسی ادبی» را بیان می‌کند، ما را آماده ورود به مبحث اصلی «جرم‌شناسی ادبی» که تعریف و قلمرو و فایده تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی را در بر می‌گیرد، می‌نماید، یعنی مبحث پنجم. و اما برای تکمله فصل اول در مبحث ششم درباره «انسان در جرم‌شناسی و ادبیات» گفته شده است که بی‌شک از مهمترین مباحث جرم‌شناسی و ادبیات می‌باشد.

در فصل دوم این بخش نیز ضمن اینکه خود سعدی و مولوی را توأم با اندیشه و آثارشان خواهیم شناخت آثار آنان را از منظر جرم‌شناختی محکی کوتاه و کلی و در حد بضاعت و حوصله این مقام، خواهیم زد.

فصل نخست - جرم‌شناسی ادبی و قلمرو آن

این فصل در شش مبحث ارائه می‌شود. مبحث اول: جایگاه جرم‌شناسی ادبی در پیشینه و مفاهیم جرم‌شناسی - مبحث دوم: شناخت ادبیات و مقایسه جنبه تعلیمی آن با هدف جرم‌شناسی - مبحث سوم: نقطه تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات - مبحث چهارم: ادبیات و جرم‌شناسی، عرصه نواندیشی - مبحث پنجم: تعریف، قلمرو و فایده جرم‌شناسی ادبی - مبحث ششم: انسان در جرم‌شناسی و ادبیات.

مبحث نخست - جایگاه جرم‌شناسی ادبی در پیشینه و مفاهیم جرم‌شناسی برای آنکه اندیشه‌های ادبی را با اندیشه‌های جرم‌شناختی پیوند بزنیم و درک و فهم کامل و جامعی از جرم‌شناسی ادبی داشته باشیم و جایگاه آن را در پیشینه جرم‌شناسی بفهمیم، لاجرم باید بدانیم که جرم‌شناسی چه تعریفی و چه مقام و حدودی دارد و از کجا آمده و هدف و فایده آن چگونه توجیه می‌شود.

گفتار نخست - توجیه تاریخی جرم‌شناسی در ادبیات

تشریح تاریخ کامل پیدایی و تحول جرم‌شناسی به سختی ممکن است، کماینکه از حدود وظیفه این کتاب نیز بیرون است و ما فقط به شکلی از این پیدایی و تحول در ارتباط با مسئله اندیشه‌هایی که از طریق متون ادبی ابلاغ شده و می‌شوند، خواهیم پرداخت. به دیگر سخن، جرم‌شناسی را از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان نگریست. ما تنها می‌کوشیم آن را به عنوان تجسم ذهنی و تاریخی نوع تازه شناخت انسان در قسمتهایی از تاریخ که در ادبیات تبلور یافته و نیروی تربیتی فوق‌العاده‌ای که از آن نشأت می‌یافته، مورد بحث قرار دهیم، آن‌هم به صورتی کاملاً فشرده. زندگی فردی و اجتماعی اعصاب و انسانها، از گذشته تا به امروز به نحوی روزافزون، در کنار بیان احساسات اشخاص در آثار متنوع ادبی تشریح و انعکاس یافته است.

میشل فوکو در کتاب مراقبت و تنبیه (تولد زندان) به نقل از رُسی^۱ می‌گوید: «شعرهای دانتِه وارد قانون شد^۲». این جمله قبل از هرچیز رابطه و تعامل وثیق ادبیات با قانون (کیفری) را، صرف‌نظر از چگونگی و میزان این رابطه، در ذهن تداعی می‌کند. می‌دانیم که شعر و سروده‌های دانتِه ادیب، مشحون از نشانه‌ها و رفتارهای «دوزخی» و «کیفری» و بیان متنوع انواع کیفر و مکافات است، در عین حال، می‌توان معنا و نماد لطافت و رقت بشری، شناخت شعور بشری و به‌طور کلی سرگذشت بشری (بخصوص بشر گناهکار) را از لابه‌لای سطور آن دریافت. پاسخ دقیق و پر

۱. Rossi سیاستمدار ایتالیایی که به تابعیت فرانسه درآمد (۱۸۴۸ - ۱۷۸۷) و وزیر پی‌نهم بود.

۲. میشل فوکو، مراقبت و تنبیه (تولد زندان). ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۴۷.

دامنه به اینکه شعر، و به طریق اولی اندیشه‌های ادبی، چگونه و چه زمانی وارد قانون شد و تقارن و ارتباط تاریخی این دو دقیقاً در کجای تاریخ بشری و اجتماعات نضج گرفت و نیز توجیه و تبیین این موضوع، از مجال و حوصله این نوشته خارج است و قصد آن نیست به حیطه نامحصور و فراخناک موضوعی و معنایی و تاریخی آن که با «شاید» و «باید»‌های بسیار توأم است، بپردازیم، بلکه این موضوع را مدخل و دستاویزی قرار می‌دهیم برای مذاقه‌ای کوتاه در مفهوم «جرم‌شناسی ادبی».

در مطالعات جرم‌شناسی به ترکیب ستبر و نامتعین «جرم‌شناسی ادبی»^۱ برمی‌خوریم. این واژه ترکیبی، از آن‌رو اندکی بغرنج و ناشناسا به نظر می‌آید که از تلاقی دو مقوله «جرم‌شناسی» و «ادبیات» وجود یافته، دو مقوله‌ای که هریک دنیایی از اندیشه و اطلاعات و آورده و وسعت بی‌نظیر آموزه با خود دارند و در هیچ‌یک از علوم مشخص قدیم و جدید محصور نیستند.

پیوند و تقارن این دو مقوله چگونه بوده که بدین شکل و ترکیب به منصه مطالعات جرم‌شناسی کشانده شده؟ سنخیت اندیشه‌های جرم‌شناسی را که در صدد تطهیر حقوق کیفری از برخوردهای ناصواب با بزهکار و پدیده بزهکاری و روشهای سوء تاریخی - قرون وسطایی است و تجهیز و تهذیب کیفردانان را در سطحی وسیع و مؤثر وجه همت خود قرار داده است، با اندیشه‌های ادبی و هدف ادبیات چگونه می‌توان یافت؟

اندیشه‌های جرم‌شناسی به صورت پراکنده و گسسته از هم در خلال تأملات و تراوشات فکری فلاسفه و اخلاقیون و اندیشمندان سده‌های

۱. در جرم‌شناسی به صورت ترکیبی «جرم‌شناسی فلسفی - ادبی» نیز به کار می‌رود.

پیشین تاریخ دیده می‌شود اما اندیشه‌های جرم‌شناسانه در گذشته‌های دور، نه به صورت امروزی منسجم و کامل بوده و نه در حیطه علمی به نام علم جرم‌شناسی مطرح بود. جرم‌شناسان به این دوران، دوره غیرعلمی یا ماقبل علمی جرم‌شناسی نام داده‌اند.

دکتر رضا نوربها دربارهٔ ویژگی‌های این دوره می‌نویسد:

«در این دوره که زمانی طولانی از تاریخ را تصرف کرده، جامعه عکس العمل‌های دفاعی گوناگونی در قبال جرم و مجرمین نشان می‌دهد و آنها را به اشکال گوناگون توجیه می‌کند: «حلول شیطان» در روح آدمی، انعکاس تأثیرات او در وجود بشر، خیانت به گروه و قبیله و یا گناه که دین آن را منع می‌کند، از موارد توجیه‌کننده و عکس العمل دفاعی جامعه در برابر بزه و بزه‌کارانند. این واکنش در قبال جرم با توسل به عناصر ناشناخته‌ای مشخص می‌گردد که برای بشر ترس‌آور، جادوئی و پنهان شده در ابرهای تخیلات و افسانه پردازی‌های اوست...

به طور کلی دوره‌ای که از آن به نام «غیرعلمی» به معنای خاص کلمه «علم» استفاده می‌کنیم که در آن ابزار علمی کاربردی ندارند، بیشتر متکی بر تفکر در ذهنیات و کمتر وابسته به تحقیقات عینی است و طول مدت این دوره به لحاظ پیچیدگی ذهنیت بشر و عدم امکانات علمی و درگیری‌های انسان با طبیعت برای تسلط بر آن در شناخت علمی جرم و مجرم نتوانسته چندان موفقیت آمیز باشد، اما این دوره از تاریخ دارای نتیجه‌ای عملی است، مجرم از غیر مجرم خواه به دلیل رنج از بیماری روان و خواه به واسطه ارتکاب گناه جدا می‌گردد...»^۱

از سوی دیگر، «جرم‌شناسی در دوران تحول خود دو مرحله را طی

۱. دکتر رضا نوربها، زمینه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۳۵ و

کرده است: ۱- مرحله فلسفی - اخلاقی. ۲- مرحله عملی. جرم، از دیر باز به لحاظ اختلال در نظم جامعه، علاوه بر مسئولیت دولت موجبات مطالعه پیرامون آن را فراهم آورده است. این دیدگاه‌ها (مرحله فلسفی و اخلاقی) در جرم‌شناسی مبتنی بر مشاهده نبوده، ناشی از تأملات و تراوشات فکری مصلحین اجتماعی‌اند. مثلاً با بررسی آثار افلاطون، برداشت وی از جرم‌شناسی مشخص می‌گردد.^۱

دیدگاه‌ها و نظریه‌های تاریخی جرم‌شناسی مبتنی بر عقل‌گرایی هستند. اینگونه نظریه‌های جرم‌شناسانه در قالب جرم‌شناسی فلسفی، ادبی، اخلاقی، مذهبی و ماقبل علمی بررسی می‌شوند.^۲

«اگر بزه‌شناسی به اعتبار رشته مستقل علمی بودن بالنسبه جوان است، مع هذا ریشه‌های کهن در تاریخ طولانی زندگی بشریت دارد. قرن‌هاست که متفکرین به طور پراکنده و خالی از نظم و ترتیب در مقام تحقیق از علل وقوع بزهکاری برآمده‌اند. تا دورانی که چندان از آن دور نیستیم این پژوهش‌ها به جای اینکه بر پایه علمی به معنای دقیق کلمه استوار باشد، فلسفی یا مذهبی بوده است».^۳

بدین سان، پیشینه جرم‌شناسی به گذشته‌های دور باز می‌گردد و همراه با فربه‌تر شدن نظریات و علوم فلسفی و ادبی و مذهبی غنی می‌شود و در مواجهه با خشونت‌ها و اوضاع خاص قرون وسطا خودنمایی بیشتری به خود می‌گیرد و در سده‌های ۱۷ و ۱۸ تنوع و تکثر همه جانبه و مؤثری از

۱. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تقریرات جرم‌شناسی دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴، ص ۱.

۲. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، همان مأخذ، همان صفحه.

۳. استفانی، لواسور و ژامبو، بزه‌شناسی کیفرشناسی، نقل از ژرژ پیکا؛ جرم‌شناسی، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، ۱۳۷۰.

خود به جای می‌گذارد، تا اینکه، «در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی سالهای ۱۸۰۰ میلادی به بعد، با یک واقعه مهم روبرو می‌شویم و آن عبارت است از تولد رشته‌های مختلف علوم انسانی از دل فلسفه و پیشرفت این علوم، در این سالها فلسفه به رشته‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌کاوی و جرم‌شناسی جان می‌بخشد و مسئله مشاهده، تجربه و آزمایش مطرح شده، این نگرش برای مطالعه جرم مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، جرم‌شناسی علمی در آغاز در قالب انسان‌شناسی جنایی متولد می‌گردد».^۱

وقتی به مبدأ وجودی و شالوده جرم‌شناسی علمی نظر می‌افکنیم، تشکیل ابتدایی جرم‌شناسی با خدمات علمی که سه تن از دانشمندان ایتالیایی «لومبروزو» و «فری» و «گاروفالو» در ربع آخر سده نوزدهم انجام داده‌اند، صورت پذیرفته است. و پس از آن با بروز و تحقق نظریه‌ها و مکاتب متنوع و جدید، دانشمندان بسیاری به این علم پرداختند و تا به امروز نیز روز به روز شاهد بررسیها و تحقیقات گسترده و روزافزون علم جرم‌شناسی بوده‌ایم.^۲

با این همه، جرم‌شناسی ادبی عمدتاً دارای جایگاه مهم در مطالعات غیر علمی یا ما قبل علمی جرم‌شناسی است و ادبایی که دارای اندیشه‌های جرم‌شناسانه بودند اغلب در دوره ما قبل علمی می‌زیسته‌اند، مانند: ژان ژاک روسو، ولتر، منتسکیو. سعدی و مولوی نیز به این دوره تعلق داشته‌اند و قس علی‌هذا. جرم‌شناسی ادبی بخشی از جرم‌شناسی به

۱. دکتر نجفی ابرندآبادی، همان، ص ۲.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۱۰۸ به بعد.

معنای عام است. بی شک شناخت عمیق آن، بدون تعریف و تعیین قلمرو و هدف و فایده جرم‌شناسی، ممکن نخواهد بود. لاجرم، لختی در چیستان جرم‌شناسی و پس از آن ادبیات تأمل خواهیم کرد، که این تأملات گذرا، مقدمه‌ای خواهد شد برای بررسی «جرم‌شناسی ادبی» و درک و فهمی جدید از پیوند اندیشه‌های ادبی با اندیشه‌های جرم‌شناختی.

گفتار دوم - تعریف جرم‌شناسی

همراه با تعاریف متعددی که از جرم‌شناسی ارائه شده، مانند: «بررسی علمی پدیده جنایی» «علم پدیده جنایی» یا «علم جنایت»^۱ و یا «علم علل جرم»^۲، اما هنوز «اتفاق آراء در تعریف جرم‌شناسی وجود ندارد و دانشمندان این رشته در تعریف آن متفق القول نیستند»^۳. به همین دلیل است که «جرم‌شناسی، علی رغم گذشته صد ساله‌اش، هنوز سؤالی را مطرح می‌سازد که همیشه جواب صریحی بدان داده نمی‌شود، آیا جرم‌شناسی - دانش حقیقی - است یا اینکه فقط مجموعه‌ای از پیشنهادها و آراء و اندیشه‌هایی بیش و کم منسجم است که هنوز به صورت قواعد بنیادی حقیقی علمی در نیامده است و حتی افسانه ساده شبه علمی است؟»^۴

۱. ریموندگسن، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ترجمه دکتر مهدی کی‌نیا، ناشر مترجم، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۳.

۲. ژرژپیکا، جرم‌شناسی، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۴۰.

۳. ریموندگسن، همان اثر، ص ۱.

۴. دکتر مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، ج اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۱.

به نظر نگارنده، به دلیل وسعت و قلمرو نامحدود جرم‌شناسی، تعریف جامع و معرّف از جرم‌شناسی نظراً و عملاً مقدور نیست و این نفس واقعه انقلاب جرم‌شناسی است. به بیانی دیگر، زیبایی و جذابیت و طراوت جرم‌شناسی به همین دلیل است که در چند خط و کلمه تعریف نمی‌شود و تعاریفی که تا کنون ارائه شده گوشه‌ای از دریای اطلاعات جرم‌شناسی را به ما می‌نمایاند. در واقع تعریف جرم‌شناسی در نفس و فلسفه آن است. جرم‌شناسی یک انقلاب انسانی بود در برابر خشونت و نامردمی. انقلاب برای انسان و توسط انسان. اگر انسان تعریف شد پس امیدی به تعریف جرم‌شناسی خواهد درخشید. نفس جرم‌شناسی اصلاحات بود، اصلاحات انسان دوستانه و بهنجارسازی. در این راستا، انسان‌شناسان دردمند در جرگه‌های مختلف علمی و حتی سیاسی با استفاده از آورده‌های علمی خود دروازه شهر جرم‌شناسی را گشودند، شهری هزار رنگ و دلفریب که نوید انسان دوستی و عشق به انسانیت را برای آیندگان به ارمغان می‌آورد و ستم‌دیدگان از قوانین خشک جزایی و مجازات‌های وحشیانه را به آینده آیندگان امیدوار می‌کرد.

در جرم‌شناسی علمی هم با مشکل تعریف جرم‌شناسی روبرویم و تنوع و تعدّد تعاریف چنان است که به قول دکتر مهدی‌کی‌نیا: «به راستی جرم‌شناسی وعده‌گاه تمام علوم است».^۱ بنابراین برای دستیابی به تعریف جامع و رسا از جرم‌شناسی ناگزیر باید به همه تعاریف اهمیت داد. به دیگر سخن، تعریف جرم‌شناسی، تعریف همه علوم است و تعریف انسان^۲، به اضافه همه تعاریف ارائه شده از سوی جرم‌شناسان، به طور

۱. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان اثر، همان صفحه.

۲. درباره تفاوتها در تعریف و در مصداق و مفهوم جرم‌شناسی (علمی)، ر.ک. ریموندگسن، همان کتاب، ص ۳ به بعد. و همچنین دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان مأخذ، ص ۵ به بعد.

کلی. با این همه، تعریفی را که دکتر کی‌نیا به دست داده و آن را جامع و مانع می‌دانند، چنین است: «جرم‌شناسی یا بزه‌شناسی رشته‌ای است از علوم جنایی که درباره عوامل جرم‌زا و کیفیات امور و مقتضیات و شرایط فردی و محیطی و اجتماعی مؤثر در بروز رفتار جنایی یا علل وقوع جرم و صور گوناگون بزه و جنبه‌های کمی و کیفی آن و از پیدایش حالت خطرناک در انسان یا انسانهای تبهکار و معمای تشکیل گروه‌های جامعه ستیز در میان جوامع انسانی با روش علمی و عینی یا مشاهده و آزمون و مقایسه و استقراء کافی به بررسی و تحقیق مداوم می‌پردازد تا مگر با استمداد و استفاضه از تمام تخصصهای علمی بر طرق پیشگیری مستقیم یا غیر مستقیم از حدوث جرائم و روشهای درمان و اصلاح و تربیت بزهکاران یا کسانی که در اثر عوامل جرم‌زای فردی (تن و روان) و محیط طبیعی و اجتماعی بدی را برگزیده‌اند و از خود روبرتافته و از انسانیت گریخته‌اند و پرورش دوباره و از نوسازگار ساختن آنان با جامعه و نظام اجتماعی دست یابد».^۱

هر چند ایشان بلافاصله پس از تعریف جرم‌شناسی به نحو فوق، به فشردگی آن که نیاز به بسط و تشریح گویاتری دارد، اذعان فرموده‌اند و تلویحاً بر اینکه تعریف جرم‌شناسی نیاز به نگارش یک کتاب دارد، صحه گذارده‌اند. و نگارش یک کتاب درباره تعریف جرم‌شناسی، در واقع معرف مبانی و کلیات آن خواهد بود. مشکل تعریف جامع و مانع از جرم‌شناسی ناشی از قلمرو بسیار وسیع آن است چرا که قلمرو جرم‌شناسی، تمام معارف و تجارب انسانی است.

۱ - دکتر مهدی کی‌نیا، همان اثر، ص ۳ و ۴.

گفتار سوم - قلمرو جرم‌شناسی

قلمرو جرم‌شناسی انسان و اجتماع است و کارابزار آن علاوه بر اندیشه و گفتار در شناخت روح و روان و ذهن آدمی، تجربه و آزمون و سنجش عینی نیز هست. جرم‌شناسی دانشی مصرف‌کننده، ترکیبی و چند بُعدی است. پس قلمرو جرم‌شناسی نامحدود و بسیار فراخ است. جرم‌شناسی یکی از جلوه‌های بارز و مشعشع ژرف اندیشی و کنجکاوی اندیشمندان انسان دوست و انسان‌مدار است و جهت فتح هدف خود از همه دانشهای تجربی و انسانی چون روان‌شناسی، روان پزشکی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، تاریخ، مردم‌شناسی، اقتصاد، آمار، فلسفه و دیگر رشته‌های علوم استفاده می‌کند چرا که فقط به بهزیستی انسان و بهسازی زندگی می‌اندیشد و در فکر حدود و ثغور نیست. جرم‌شناسی ورای چهارچوبهای مشخص علمی و فنی کار می‌کند. به همین لحاظ است که به آن یک «علم چند مبنایی یا چند بُعدی»^۱ نیز اطلاق کرده‌اند.

بنابراین، علت مهم تعریف ناپذیری و عدم جامعیت در تعریف جرم‌شناسی نیز همین قلمرو تقریباً نامشخص و وسیع اطلاعات جرم‌شناختی است و همین امر سبب می‌شود که برخی جرم‌شناسان وصف «علمی مرکب»^۲ به جرم‌شناسی اطلاق کنند. و ژرژپیکا در کتاب جرم‌شناسی بگوید: «جرم‌شناسی رشته‌ای خود بسا نیست»^۳ و اینکه پیشرفت و بسط جرم‌شناسی منوط بر شناخت علمی و پیشرفت علوم دیگر مرتبط با آن است.

۱. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، مقاله: جرم‌شناس صاحب یک تخصص علمی یا صاحب یک کار حرفه‌ای؟، مجله کانون وکلا، شماره ۶- ۷- ۲، ۱۳۷، ص ۴۱۷
 ۲. ریموند گسن، همان کتاب، ص ۵. و آقای ژان پی نائل وصف «تألیفی و ترکیبی و تحلیلی» اطلاق کرده‌اند. ر.ک. جرم‌شناسی ترجمه دکتر رضا علومی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۸.
 ۳. ژرژپیکا، همان منبع، ص ۴۰.

از سوی دیگر، هستند جرم‌شناسانی که پزشکند یا جامعه‌شناس و یا روان‌پزشک و حقوق‌دان. از این رو جرم‌شناس به معنای واقعی کلمه یک دانشمند است که درباره اعمالی که جرم تلقی می‌شود غور کند و به تعمق بپردازد. و «به نتایج عملی این کار نمی‌اندیشد بلکه فقط دانشمند است».^۱

ملاحظه می‌شود که جرم‌شناسی تقریباً قلمروی نامحدود دارد و در جهت اهداف خود تبادلات سودمندی با علوم دیگری که حتی از جرم‌شناسی بسیار دور هستند، انجام داده است: در علم سیاست (جرائم حکومتی و جرایم سیاه و یقه سفیدان و... و همچنین در بحث از مفهوم حکومت و ریشه آن از علم سیاست مدد گرفته) - در علم اقتصاد، در علم تاریخ و در جغرافیای انسانی و اقلیم‌شناسی و علم وراثت و غیره.^۲ با این اوصاف، به شناخت هدف و فایده جرم‌شناسی نزدیک می‌شویم.

گفتار چهارم - هدف جرم‌شناسی

آقای ژان پی‌ناتل در کتاب جرم‌شناسی خود به نقل از نیچه فرو (Nice Foro) دانشمند ایتالیایی می‌نویسد: «هدف جرم‌شناسی، هدف آموزشی است».^۳ اگر این جمله را از حالت اطلاق خارج کنیم و به عنوان یک هدف کلی که خود جامع هدف جرم‌شناسی نباشد، در نظر بگیریم، می‌توان از اهداف مهم جرم‌شناسی به جنبه آموزشی بودن آن تأکید کرد. به طور کلی، در جرم‌شناسی پدیده‌های بزه، بزهکار، بزه‌دیده و بزهکاری را به

۱. لوی برول، مسائل جامعه‌شناسی جزایی در کتاب حقوق و جامعه‌شناسی، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۱.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره قلمرو و ذات جرم‌شناسی، ر.ک. ژان پی‌ناتل، همان اثر، ص ۱۳ به بعد.

۳. ژان پی‌ناتل، همان، ص ۸.

عنوان ارکان اصلی مطالعات و تحقیقات و نظریه‌ها در نظر می‌گیرند، و در صدد آموزش و تعلیم نحوه برخورد با ارکان مزبور و روش صحیح بررسی و اصلاح و شناخت این پدیده‌ها بر می‌آیند. اما فراتر از این انگیزه‌ها و اهداف، هدف جرم‌شناسی گوشزد و شناساندن انسان و انسانیت است. همچنان که موتور محرکه جرم‌شناسی شناخت انسان و اصلاحات انسان دوستانه و سعادت انسان بوده و هست، هدف آن، یا بهتر است بگوییم، مهمترین هدف آن، پررنگ کردن جلوه‌های تیره و تار انسانیت در جهان خوار داشت انسان و بی‌توجهی و لگد مال کردن انسانیت، است. هدف جرم‌شناسی سازندگی در عرصه اندیشه و روح متعالی انسان است، و پالوده کردن گمراهان و جدامانندگان از قافله بشریت و هدایت بشر به سوی صلح و زندگی و صفایستگی به جای خشونت و سرکوبگری و تیرگیهای روابط انسانی و اجتماعی. به همین جهت گفته‌اند: «جرم‌شناسی یکی از جالب‌ترین و ارزنده‌ترین و انسانی‌ترین و مقدس‌ترین و پربثمرترین رشته‌های دانش است».^۱

و اینکه جرم‌شناسی از لحاظ جامعیت مقامی ویژه و والا در رساندن جوامع به عالی‌ترین هدف هر جامعه، یعنی شناخت انسان این موجود ناشناخته، دارد. چرا که «انسان و سعادت و سربلندی او هدف غایی اندیشه و کار جرم‌شناسی است».^۲

«هدف دیگر جرم‌شناسی، تولدی دیگر، و روزی از نو برای رهایی بزهکاران و نوسازی معنوی و اخلاقی آنان است»^۳ بدین‌سان، از اهداف جرم‌شناسی کاوش در روح و روان انسان و علل یابی گمراهی وی نیز هست. و بالاخره جرم‌شناسی در راستای تحقق اهداف خود به عدالت

۱. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان اثر، ص ۱. ۲. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان، ص ۱.

۳. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان، ص ۲.

واقعی و آرمانی می‌اندیشد. عدالتی که در آن همه چیز در جای خود است و هیچ چیز در ناموضعش وضع نمی‌شود.^۱ عدالتی مبتنی بر شناخت انسان در جمیع جهات و شناخت جامعه آن چنان که باید. بی‌شک در جای جای حرکت و سمت و هدف جرم‌شناسی، سیطره اخلاق و روح آموزش و هدایت‌گری مشهود و پیش برنده است.

گفتار پنجم - فایده جرم‌شناسی

فایده جرم‌شناسی در ایجاد تحولی عمیق در واکنش جامعه در برابر جرم و مجرم است. این تحول در مسیر شناخت انسان و بزه‌کار که او هم یک انسان است، تحقق می‌یابد. بدیهی است شناخت انسان و علل گمراهی او در اصلاح مجرمین و پیشگیری از جرایم و روند سلامت اجتماع و ساختار بهنجار اجتماعی بسیار مفید تواند بود. رد پای فایده جرم‌شناسی را به وضوح می‌توان در حقوق و قوانین کیفری و نحوه مجازات‌ها در سیستم حقوقی بسیاری از کشورها یافت.^۲ وقتی از سده نوزدهم به بعد با لغو قوانین و مقررات غیر انسانی و وحشیانه مواجه می‌شویم و جایگزینی واکنش اجتماعی مبتنی بر ارزشهای اخلاقی و انسانی را مشاهده می‌کنیم و هنگامی که مجازات‌های دردآور و بی‌ضابطه را از ذهن و دل حکومتیان پاک شده می‌بینیم و شاهد کرامت انسانی را در آغوش می‌کشیم، بلافاصله خود را رهین منت اندیشه‌ها و آورده‌های جرم‌شناسی می‌یابیم. در فواید

۱. برگرفته از این بیت شعر مولانا:

عدل چه بود وضع اندر موقعش ظلم چه بود وضع در ناموضعش

۲. برای مطالعه درباره جایگاه جرم‌شناسی در ایران، ر.ک. دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، مقاله: «جایگاه جرم‌شناسی در ایران»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۲، ۱۳۷۶، ص ۱۱۵ به بعد.

جرم‌شناسی همان بس که امروز به بزهکار با دیده‌ انسانی و آدمیت می‌نگرند به همو که در گذشته‌های نه چندان دور، زیر چرخهای دنده‌ای قرار می‌گرفت و خُرد و شکسته می‌شد و سپس سرش را از تن جدا می‌کردند. این جرم‌شناسی بود که در طی طریق خود «از فرضیهٔ سرکوب تا قدرت مشرف بر حیات»^۱ قدمهای بزرگی برمی‌دارد و در برابر زشتیها، زیبایی می‌نهد و بدیها را با کارابزار خوبی و نیکی می‌سنبند. جرم‌شناسی بود که از قدرت به عنوان سرکوب، قدرت به عنوان اصلاح و تأمین و تربیت ارائه کرد. تا جایی که امروزه اشتیاق دولتها را در تنظیم و تهیه یک سیاست جنایی منطبق با آورده‌های جرم‌شناسی که روزآمد است، شاهدیم، و این به یمن قلمفرسائیهای دانشمندان جرم‌شناس است. فواید جرم‌شناسی در سالهای اخیر ملموس‌تر و عینی‌تر و کارآمدتر بوده است. هر چند که برای رسیدن تا قلهٔ آمال جرم‌شناسی فاصله‌ها بسیار است اما نباید بر حداقل تأثیرات پر فایدهٔ جرم‌شناسی بر حقوق کیفری و رابطهٔ حکومتها با مردم و نحوه وضع قوانین کیفری، دیده بربست. ما امیدوارانه در انتظار سالهای طلایی استیلای اندیشه‌های انسانی و ناب جرم‌شناسی بر حقوق کیفری تمام کشورها، بخصوص ایران، هستیم.

۱. این جمله عنوان فصل ۶ کتاب «میشل فوکو» نوشته هیوبرت دریفوس و پل رابینو می‌باشد که توسط دکتر حسین بشیریه ترجمه شده و در سال ۷۶ به وسیله انتشارات نشرنی به چاپ رسیده است. در این فصل برخی اندیشه‌های جرم‌شناسی از حیث فلسفی و تاریخی بررسی شده است. یاد آور می‌شود میشل فوکو با انتشار کتاب «انضباط و مجازات» در سال ۱۹۷۵ تفکرات تاریخی و فلسفی و اجتماعی خود را درباره مجازاتها و اصلاحات انسان دوستانه و بهنجار سازی ارائه می‌نماید و از این طریق، به نوعی، می‌توان لقب جرم‌شناس را نیز به وی اختصاص داد. ر.ک. کتاب مذکور صفحات ۲۳۴ تا ۲۸۷.

مبحث دوم -

شناخت ادبیات و مقایسه جنبه تعلیمی آن با هدف جرم‌شناسی

با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کس تنهاست
«شهید بلخی شاعر عصر سامانی»

گنجینه ادبیات فارسی که بخشی از آن به ما رسیده است چنان غنی است که اگر نخواهیم گفتارمان در این باره کتابی جداگانه درباره ادبیات به معنای خاص کلمه شود ناچاریم مسئله را از فاصله‌ای دور و از شعاعی خاص بنگریم، همچنان که در مورد بیان اندیشه‌های جرم‌شناختی چاره‌ای جز این نداریم. ولی بحثی کوتاه درباره کلیات ادبیات و جرم‌شناسی از موضعی که قصد پردازش آن را داریم، روا و ضروری است زیرا تنها در صورتی به ارج و مقام جرم‌شناسی ادبی پی می‌توان برد که بحث را با این اعتقاد استوار آغاز کنیم که نگارش ادبیات به منظور انعکاس رفتارها و اندیشه‌های فردی و اجتماعی در طول تاریخ، در واقع شروع ثبت اندیشه‌های جرم‌شناختی به صورت سستی بوده است. ادبیاتی که والاترین مظهر انسانیتی است که علوم دیرینه دیگر همچون دین و فلسفه هنوز به بهترین وجه در دل آن غنوده است. تاریخ فرهنگ انسانی در بسترهای مختلف (ادبیات و فلسفه و دین) با قدمت بسیار جریان یافته و به تاریخ عمق بسیار داده است.

در این مبحث، اول ادب و ادبیات را تعریف کرده‌ایم. دوم فایده ادبیات را گفته‌ایم. سوم به تبیین «ادبیات پند آموز» پرداخته‌ایم که تقارن بیشتر و بهتری با اندیشه‌های جرم‌شناسی و اهداف آن دارد. چهارم اشاره‌ای به

قدیمی‌ترین شکل ادبیات نموده و در آخرین گفتار کاربرد ادبیات در پیشگیری از جرایم را آورده‌ایم.

گفتار نخست - تعریف ادب و ادبیات^۱

ادب، در اصل به معنای رسم و سنت و آئین بوده است و بعدها رسم نیکو از آن منظور گردیده. در معنی از ادب، روش خوب، تربیت خوب و ظرافت و حسن محضر اراده شده است. پس از برخورد اسلام با تمدن‌های دیگر مانند ایران، این معنی به کلمه ادب بخشیده شد. در آن زمان صاحب ادب به کسی گفته می‌شد که از خشونت بدوی عربی بیرون آمده و عادات و رفتارش تلطیف شده بود. پس ادب، ظرافت و آهستگی و شناسایی رسوم شهرنشینی، در مقابل بادیه‌نشینی و خشونت بود. این کلمه، مفهوم اخلاقی و اجتماعی خود را حفظ کرد و روش پوشیدن و نوشیدن و خوردن و به طور کلی زندگی کردن به نحو شایسته را شامل گردید.

ادب به معنای فن و هنر نیز به کار برده شده است، اندک اندک مفهوم فرهنگی نیز بر مفهوم اجتماعی و اخلاقی ادب افزوده شد، و در این مفهوم، ادب بر مجموع درس‌هایی اطلاق گردید که بشر را ظریفتر و متمدنتر کند. ادب در واقع علم دنیا بود که در مقابل علم دین (قرآن و حدیث و فقه) قرار می‌گرفت.

ادب معرفت‌هایی بوده است تقریباً معادل آنچه فرانسویها Sciences Humaines یا انگلیسی‌ها Humanities «معارف انسانی» یا علوم انسانی خوانده‌اند. این معرفتها در فرهنگ اروپایی هدفشان بسط فضایل نیک

۱. این گفتار با استفاده از کتاب جام جهان‌بین، اثر دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات جامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰، صفحه ۲۶۵ به بعد تهیه گردیده است.

بشر بود و هر دانشی که به این امر کمک می‌کرد جزو «اومانیزم» قلمداد می‌شد.

در دوران جدید کلمه ادب جای خود را به «ادبیّه» داد و با الف و ت جمع به صورت ادبیات در آمد. کلمه ادبیات در مقابل Litterature فرانسه قرار گرفت.

عصاره و چکیده ادبیات ملتها آرزوی دنیای بهتر است و یکی از مقاصد مهم ادبیات شناختن است. ماکسیم گورکی نویسنده روسی ادبیات را «قلب گیتی» می‌خواند، قلبی که همه شادیاها و اندوه‌های جهان، رؤیاها و امیدهای بشر، نومیدی و خشمهایش، تأثر او در برابر زیبایی طبیعت و هراس او در برابر رمزهایش، آن را به طپش می‌آورند.

گفتار دوم - فایده و اهمیت ادبیات

معمولاً ادبیات را آئینه تمام‌نمای فرهنگ و تمدن یک ملت معرفی می‌کنند. زیرا وجوه مدنیت ملتها در آثار مکتوب آنها جلوه‌گر است. در واقع، ادبیات ملّی یک قوم در کنار سنتهای هنری و صنعتی باز مانده از روزگاران پیشین، مجموعه تمدن آن قوم را تشکیل می‌دهد. چنین است که تاریخ ادبیات یک ملّت، تاریخ تحوّل و علل و موجبات درونی و بیرونی تغییرات اجتماعی و ادبی و سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهد.

اهمیت و فایده قابل حصول از ادبیات در کمال و گستردگی و کامیابی آن است که به جهت عطف توجه به حقایق، واقعیتهای نقد و مبارزه با ظلم و اجحاف و ریاورزی و کجرویها به دست آمده است.

از آنجایی که ادبیات آئینه مدنیت ملتهاست پس باید انتظار داشت که بسیاری از مسائل از قبیل شیوه معیشت، طرز فکر، اندیشه‌های فلسفی، عقاید و آراء مذهبی و اخلاقی، نموده‌های فرهنگی، مشکلات و

محرومیت‌های اجتماعی، نمودهای حقوقی^۱ و کشورداری و مانند آنها در ادبیات بازتاب یافته باشد. به این اعتبار، تاریخ ادبیات، تاریخ تحولات اجتماعی نیز هست.

بدین‌سان، فایده و اهمیت مطالعات ادبی در ادبیات و تاریخ آن، در جلوه‌هایی است که از زندگی اجتماعی گذشته و حال، انسانها و گرایشهای آنان و به طور کلی تحولات و سیر زندگی اجتماعی به دست می‌دهد.

گفتار سوم - ادبیات پند آموز^۲ همسان با هدف جرم‌شناسی

آنچه ادبیات را جذاب‌تر و عمومی‌تر می‌کند جنبه پند و اندرزگویی و آموزشی آن است چنانکه هدف جرم‌شناسی نیز، هدف آموزشی است.^۳ پند و اندرزگویی جزئی جدایی ناپذیر از ادبیات بوده است و همیشه نیز خواهد بود. در اینکه بخش بسیار مهم و پر دامنه‌ای از ادبیات فارسی پند و اندرز به داعی اصلاح فردی و اجتماعی است تردیدی نمی‌توان داشت همچنان که ادبا و شاعران بزرگ کلاسیک جهان اندرزگویان و مصلحان بزرگی بوده‌اند. با نیم نگاهی به تاریخ ادبیات جهان بر این نکته وقوف خواهیم یافت.^۴

۱. «فرهنگ هر ملتی با حقوق آن ملت آمیخته است و حقوق هر ملت نیز به نحو بسیار نزدیکی به فرهنگ آن ملت بستگی دارد» (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۹)
۲. ادبیات تعلیمی یا آموزشی نیز می‌توان گفت و معنا یکی است.
۳. نظر نیچه فرو دانشمند ایتالیایی. ر.ک. ژان پی ناتل، همان، ص ۸.
۴. در نقد ادبی اصطلاح «دیدکتیک» اصطلاحی است جا افتاده و می‌توان آن را به «آموزشی»، «تعلیمی» یا «پند آموز» ترجمه کرد. منظومه شعر از هوراس، شاعر رومی (۸ - ۶۵ ق.م)، مقاله در باب نقد از الکساندر پوپ شاعر انگلیسی قرن هیجدهم و نیز فن شعر از بوالو نظریه پرداز کلاسیسم فرانسه در قرن ۱۷، نمونه‌های معروف ادبیات دیدکتیک یا پندآموز هستند. از سوی دیگر، شعر بلند «در باب ماهیت چیزها» از لوکرسیوس را از این نوع ادبیات می‌دانند. و هم شعرهای روستایی ویرژیل را - به نقل از: ضیاء‌موحّد، سعدی، طرح نو، چاپ اول ۷۳، ص ۷۱.

بنا به تعریف ام. اچ ابرامز ادبیات آموزشی و پند آموز ادبیاتی است که رشته‌ای از معارف نظری یا عملی را توصیف می‌کند یا به شیوه‌ای مؤثر نظریه‌ای فلسفی، دینی یا اخلاقی را ارائه می‌دهد. نمونه‌های عالی ادبیات آموزشی یا پند آموز را باید در ادبیات شرقی، بخصوص ادبیات ایران و در آثار عرفانی سنایی و عطار و مولوی و اثر حماسی فردوسی و آثار اخلاقی سعدی به ویژه بوستان و گلستان او یافت.^۱

چنین است که آموزش و تعلیم از ارکان مهم اندیشه‌های ادبی، ادبیات را به جرم‌شناسی نزدیک می‌کند و همپایگی این دو مقوله را به مرز اثبات می‌رساند. مگر آموزه‌های جرم‌شناسی جز پند و اندرز و تعلیم کیفردانان است؟

گفتار چهارم - قصه، قدیمی‌ترین شکل ادبیات

ادبیات به انواع مختلف است، همچون سرود، شعر حماسی، تراژدی، کمدی، قصه، درام، رمان. ادبیات صدها سال قبل از آنکه به صورت مکتوب در آید به شکل سرود و گفتاری و قصه‌گویی وجود داشته. اما قدیمی‌ترین شکل مکتوب ادبیات قصه^۲ است و قدمتی بیش از هزاران سال دارد. در گذشته قصه یک ابزار مهم سیاسی بوده است. با نگاهی به تاریخ گذشته می‌بینیم در کشورها و فرهنگهایی که مردم تحت فشار بوده‌اند به وسیله قصه از حاکمان وقت انتقاد می‌کردند، زیرا قصه از زبان نمادین استفاده می‌کند. قصه می‌تواند با زبان نمادین و با استفاده از کنایه و طنز و دیگر آرایه‌های ادبی، چیزی را بگوید که مردم بفهمند و کسی

۱. ضیاء موحد، همان مأخذ، ص ۷۳.

۲. «در ادبیات، داستانهای مختلفی به مسائل بزرگ حقوقی اختصاص داده شده است...» (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۷).

تواند با آن مقابله کند.^۱ مثلاً در قصه‌های ادبی ما، معمولاً از شیر و جغد و روباه و برخی حیوانات دیگر به عنوان نماد اشخاص و حکام و دولتیان استفاده کرده‌اند. معروفترین آنها ترجمه کليلة و دمنه است و بعد می‌توان از مرزبان‌نامه و بسیاری قصه‌های پرمغز در آثار سنایی، عطار، سعدی و دیگران نام برد و داستانهای مثنوی مولوی که منبع اصلی کار تحقیق ما در این نوشتار نیز می‌باشد.^۲

اما آنچه در قصه‌ها برای گوینده مهم بوده، معنا و جنبهٔ آموزندگی آن است، چنان که مولانا می‌گوید:^۳

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی بسان دانه است
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گرگشت نقل

گفتار پنجم - کاربرد ادبیات در پیشگیری از جرایم

زوال ادبیات، نشانگر زوال جامعه است. این دو، در سرایش سقوت، همواره با هم گام برمی‌دارند.
«گوته»

صرف‌نظر از ادبیات بدآموز و عامیانه، ادبیات صحیح و انسانی، وسیله

۱. «ادبیات، در قالب داستان، می‌تواند کاری کند که حقوق و عدالت به حیاتشان ادامه دهند، مورد علاقه قرار گیرند، نسبت به آن دو شک و تردید ایجاد شود، در برابر آن طغیان کنند؛ ادبیات می‌تواند، از مجرای حقوق و عدالت، به رؤیا پر و بال دهد، محافظه‌کاری یا گام زدن فراتر از محدودهٔ تنگ هستی خود را تشویق کند. ادبیات می‌تواند ادعایمانه باشد، دفاعیه باشد، خیال‌پردازی‌های افسون‌کننده‌ای باشد» (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۱).

۲. با نیم‌نگاهی به اوضاع قرن هفتم (ر.ک. عصر سعدی و مولوی در همین کتاب) آیا زیان‌کنایی لبریز از رمز و اشاره مولوی در آثارش غیر از عکس‌العمل مرد روشندل و انسان دوستی است در مقابل جماعت شریعت‌سازانی که خود را ورثه انبیاء دانسته‌اند و نبض جامعه را با تافتن آتش سوزان جهنم و جاری ساختن خشونت در قبضهٔ قدرت گرفته‌اند؟!۱

۳. مثنوی مولوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۲۲ و ۳۶۲۳.

تلطیف عواطف و سبب کاهش خشونت‌هاست. کارابزار همگرایی‌ها، آشنایی و دوستی‌ها، چاره‌جوی جدایی‌ها و درمان تنهایی‌ها و روان رنجوریه‌است. ادبیات و به تبع آن تصوف منادی عشق و محبت و آموزش محبت در جهانی پر نفرت است! ادبیات درمان در میان درد، نوش در میان نیش، مهربانی از سنگدلی و نوعی دفاع و تحکیم روانی، گریز از تاریکی بر روشنایی، سازندگی در عرصه روح و فکر، پیکار با یأس و تسکین رنج است. پاسخی است به پرسشها و رهنمودی است به راه حل‌ها. ادبیات زندگی و حرکت و روندگی است. امید و آرمان و تجدید حیات دل‌های پژمرده است! ادبیات با آموزش آرمان عشق و انسان دوستی به جای خشونت و کینه توزی در روابط انسانی و اجتماعی، می‌کوشد تا به دل‌ها و اجتماعات مرده و ناپویا زندگی و حرکت و پویندگی بخشد.

«ادبیات همیشه فقط خلق زیبایی، تئاتر، رمان و شعر نیست. ادبیات وقتی در سرحد کمال و زیبایی است، سرشار از زندگی است و مفهومی واقعی دارد که بسیاری از حقوق‌دان‌ها قدرت درک آن را ندارند. ادبیات نگرشی مختص به خود نسبت به زندگی اجتماعی، حکومت، کشمکش‌های بشری و عدالت دارد: یعنی به مسائل بزرگ حقوقی.»^۱

ادبیات با توجه به درونی‌ترین زوایای روح بشر دعوت به زیبایی و خلاقیت می‌کند و ضد زشتی و کژاندیشی است. قدر مسلم است که جرایم در بیشتر اجتماعات انسانی زائیده زشتیها و تیرگیهای روان و روح است. نبود عشق و انسان دوستی، تراکم خشونت و کینه ورزی، تنهایی‌ها و فرافتها و خمودگی افراد در جوامع، همه و همه، بی‌تردید از عوامل مهم

۱. نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۰

جرم‌زایی و جرم‌خیزی محسوب می‌شوند. جامعه به دور از درنده‌خویی^۱ و خشونت نظر به زیباییها دارد و در مسیر آدمیت زیبا می‌اندیشد و زیبا می‌بیند، و به قول سعدی:

اگر این درنده‌خویی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

جهان امروز که مبتنی بر روابط اضطراری و خصمانه و سیاه‌اندیش است، جهانی که در آن جانها خسته، روانها افسرده و دلها نگران است، در جهانی که پرستش زور و زر هرگونه اعتمادی را در حلقه انسانها از یکدیگر سلب کرده و با قدرتمندان و فرمانروایان زور و زر زده اداره می‌شود، و در جهان فراموشی ضابطه‌ها، آیا انصاف است نقش و کاربرد ادب و اندیشه‌های ادبی را در تعدیل خصومت‌ها و تنشهای فردی و اجتماعی، نادیده گرفت؟

گاه تأثیر ادب و کلام زیبا و روح‌انگیز بر روان آدمی تا جایی تواند بود که «سالار دزدان» تحت تأثیر سخنی زیبا، بر قربانی خود رحمت می‌آورد و می‌فرماید هرچه از او گرفته‌اند به او بازدهند و «قباپوستینی و درمی‌چند» بر آن بیفزایند و از او عذر خواهند.^۲

باشد که سیاست‌گزاران اجتماعی و جنایی از این نکته غافل نشوند که هنر و ادبیات می‌تواند به عنوان وسیله و کارابزار برنده و پیش‌برنده تکامل انسانی و مبارزه با کجیها و زشتیها مطرح باشد. از این رو، در مبارزه با

۱. مولوی طبع و سرشت حیوانی غالب بر انسان را موجد خشم و خشونت می‌داند و کم‌شدن لطف و مهر و وداد:

کم بُود شان رقت و لطف و وداد زآنکه حیوانی است غالب بر نهاد
مهر و رقت، وصف انسانی بُود خشم و شهوت، وصف حیوانی بود

ابیات ۲۴۳۵ و ۲۴۳۶ از دفتر اول مثنوی مولوی

۲. ر.ک. گلستان سعدی، باب چهارم، حکایت دهم.

جرائم و پیشگیری از آنها که وجودشان ضد تکامل و موجب سیر قهقرای زندگی انسانی است، می‌تواند مفید و مؤثر افتد. به بیانی دیگر، ادبیات با ارائه برخی راه کارها و عملکردها در رویارویی با ناهنجاری و رفتارهای نابجا و همچنین پایه‌گذاری و تقویت ارزشهای اخلاقی^۱ و معنوی، گاهی بطور صریح و گاهی تلویحاً موجب پیشگیری از جرائم و خلافها می‌شود. مثلاً در ابیات ۷۷۱^۲ به بعد دفتر چهارم مثنوی مولوی می‌بینیم که شاعر با دقتی روان‌شناسانه، تحمل و بردباری در مواجهه با بی‌ادبی و درشتی و تندخویی دیگران را تجویز می‌کند که این امر نه تنها موجب سلامت روابط انسانی است بلکه از بسیاری جرائم از قبیل فحاشی^۳، قذف^۴، توهین^۵ و ضرب و جرح^۶ و غیره مانع می‌شود و حتی مانع بزه‌دیدگی است.

در ادبیات حتی کسی که قانون بد و نابجا وضع می‌کند، مورد نکوهش و هدایت است. حتی توجه به قانون خوب و قانون نویس خوب از دیده تیز بین ادبا خارج نگردیده است. به این دوییت سعدی بیاندیشیم:

مُدَبِّرِ که قانون بد می‌نهد تو را می‌برد تا به دوزخ دهد
مگو مُلک را این مدبّر بس است مُدَبِّرِ مخوانش که مُدَبِّرِکس است^۷
«علاوه بر این، ادعای نامه‌ای به مراتب شدیدتر علیه خود قانون، علیه هر نوع قانونی، در آثار نامدارترین بزرگان ادبیات به چشم می‌خورد. بیشتر

۱. افلاطون گفته است: «وقتی ملّتی خوش‌اخلاق باشد احتیاجی به قوانین پیچ در پیچ ندارد و قوانین ساده برای او کافی است.» (نقل از: روح‌القوانین منتسکیو، ترجمه علی‌اکبر مهدی. ص ۵۰۴).

۲. مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ابیات ۷۷۱ به بعد.

۳. ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی ۴. ماده ۱۳۹ قانون مجازات اسلامی

۵. ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی ۶. ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی

۷. بوستان سعدی، ابیات ۱۶۲۰ و ۱۶۲۱.

اوقات با قانون، به عنوان مثال در آثار شکسپیر، با تحقیر برخورد شده است؛ قانون و حقوق نمایش مضحکی است که همیشه - تقریباً همیشه - در مقابل زور و قدرت جا می‌زند و عقب می‌نشیند: در برابر نفرت، عشق (تاجر ونیزی) یا در برابر زور یا قدرت اسلحه (ریچارد سوم، هنری ششم). این ادعای نامه را به شکل‌های گوناگون در آثار نویسندگان بزرگ می‌بینیم. در کنایه‌های لایرویر، در لبخند تمسخرآمیز آناتول فرانس، در ناامیدی بی‌پایان کافکا، در احساس پوچی کامو.^۱

ترک زور و خشونت و توسل به نیکوکاری از اندیشه‌های ناب ادبی است که ما را به سوی جامعه مطلوب و تربیت گرا سوق می‌دهد. مثلاً آنجا که مولوی می‌گوید:

ای خُئک آنکو نکوکاری گرفت زور را بگذاشت، او زاری گرفت^۲

مبحث سوم - نقطه تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات

این تلاقی میمون را دو گونه یافته‌ایم، اول به گونه شکلی و تاریخی، دوم به گونه‌ای معنایی و فلسفی یا ماهوی.

گفتار نخست - تلاقی شکلی جرم‌شناسی و ادبیات

عمر جرم‌شناسی و ادبیات، همانا عمر بشر است. ابتدای تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات را در زمان هبوط آدم می‌بینیم. آنگاه که آدم ابوالبشر پا به عرصه دارفنا نهاد، عاشقانه گناه کرد و با عشق خود ادبیات را بنا نهاد (لطیفترین و زیباترین مقولات ادبی درباره عشق هستند) و با گناه خود

۱. نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۱.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۷.

جرم و مجازات را. این هر دو مقوله که زادهٔ آدمند و هر دو همزمان تولد یافته‌اند چگونه از هم جدا توانند بود. به دنبال آن، هابیل توسط برادرش قایل به قتل رسید. اولین گناه را آدم کرد و اولین مجازات را نیز او یافت (خروج از درگاه الهی). اینکه چرا فرزندان آدم مرتکب جرم شدند و چرا هابیل به قتل رسید؟ (این چراها یعنی جرم‌شناسی). هابیل بزه‌دیده، چرا قربانی جرم قتل واقع شد؟ (بزه‌دیده‌شناسی)، چرا قایل، قاتل شد؟ (باز هم جرم‌شناسی). داستان آدم و حوا و هابیل و قایل مادر داستانهای ادبیات جهان است. مگر نه این است که یکی از علل قتل هابیل حسد قایل به وی بود؟ و مگر نه این است که حسد (چه ناشی از عشق باشد و چه ناشی از کینه و نفرت) انگیزهٔ بسیاری قتل‌ها و جرایم و مفاسد بوده است؟ و مگر این جرایم و حسدها و قتل‌ها جز به طریق داستان و قصه بازگو شده‌اند؟ و آیا مجموعهٔ این داستانها جز ادبیات است؟ این دو همزاد (ادبیات و جرم‌شناسی) در طول تاریخ، دوشا دوش هم حرکت کرده‌اند و در مرحله‌ای از تاریخ به دست ما رسیده‌اند. آنها را مغتنم بداریم.

ظریفترین اندیشه‌ها و نکات جرم‌شناسی را در داستان هابیل^۱ می‌توان یافت. حالات و سکناات هابیل سرشار از آموزه‌های بزه‌دیده‌شناسی است که داستان وار، سینه به سینه، نقل شده و نُقل محافل گشته، و این همانا ادبیات است. اصلاً ما مدعی هستیم که ناب‌ترین مأخذ اندیشه و تفکرات تاریخ جرم‌شناسی را جز در ادبیات نمی‌توان یافت، نیز به قرآن کریم

۱. برای اطلاع بیشتر از داستان هابیل و بررسی جنبه‌های بزه‌دیده‌شناسی آن ر.ک. «هابیل و چند داستان دیگر»، میگل داونامونو، ترجمه بهاء‌الدین خرم‌شاهی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۹.

بنگریم که پر از اندیشه‌های حقوقی و کیفر و مجازات، و با اندکی دقت و تأمل، اندیشه‌های جرم‌شناسی است^۱، مگر پیام قرآن جز از خلال داستانهای پی در پی آن قابل درک خواهد بود؟ ادبیات قرآنی، ما را در جهت شناخت اندیشه‌های آن یاری می‌دهد. باری ادبیات، با داستان سرایی و سرگذشت نویسی اشخاص و اجتماعات و اقوام، قوام یافت. حتی گفتمانهای فلسفی و تفکر در باب جهان نیز به وسیله ادبیات به ما رسیده.

تقریباً عموم جرم‌شناسان یا پیشگامان علم جرم‌شناسی متفق‌القولند که تولد جرم‌شناسی همزمان با تولد بشر بود و اندیشه‌های جرم‌شناسی ابتدا در آثار ادبا و فلاسفه به وجود آمد و اینان بودند که به پدیده مجرمانه با دیدهٔ موشکاف و متفکرانه نگرستند.^۲

در نوشته‌های روشنگر و تربیتی فلاسفه انسان‌شناس یونان قدیم توجه مؤکد به زندگی و مسائل و امور انسانی و اجتماعی، عمق اندیشه‌های جرم‌شناختی را در آن دوران تداعی می‌کند. اینان در زمرهٔ

۱. برای اطلاع بیشتر از اندیشه‌های جرم‌شناسی در قرآن ر.ک. اصغر محمدی‌تهرانی، پیام قرآن و سیره معصومین در برخورد با مجرمین، انتشارات جامعه، چاپ اول ۱۳۷۵.
۲. ژان پرادل، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه دکتر علی‌حسین نجفی‌ایرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی چاپ اول سال ۱۳۷۳، ص ۱۵، ۱۲، ۱۱ - ریموند گسن، جرم‌شناسی نظری، ترجمه دکتر مهدی‌کی‌نیا، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول سال ۷۴، ص ۲۴ به بعد - مارک آنسل، دفاع اجتماعی، ترجمه دکتر محمدآشوری و دکتر علی‌حسین نجفی‌ایرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۰، ص ۱۷ - دکتر تاج‌زمان دانش، مجرم کیست، جرم‌شناسی چیست، انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۷ تا ۹ - دکتر علی‌حسین نجفی‌ایرندآبادی، تقریرات جرم‌شناسی دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، ص ۱ و ۲ و ۵۴ - دکتر ع.ح. نجفی‌ایرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۱۰۸.

نخستین جرم‌شناسان تاریخ بشری‌اند که به‌عنوان متفکران عرصهٔ انسان‌شناسی، به تربیت ذهنی و عقلی و تبیین عدالت و قانون اندیشیده و بر ارزش این‌گونه اندیشه‌ها تکیه و تأکید ورزیده‌اند.

در کتاب دانشنامه جرم‌شناسی ذیل واژه «جرم‌شناسی» می‌خوانیم: «قبل از تولد جرم‌شناسی و سازمان‌دهی آن به عنوان یک رشتهٔ مطالعات علمی، یک دورهٔ طولانی غیرعلمی وجود داشته است. تاریخ تفکر جرم‌شناسی در کشورهای غربی با فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو و با تراژدی نویسان یونانی چون آشیل، اورپید و سوفکل آغاز گردید. این تفکر از مکاتب روحی (مثل مکتب سنک)، مسیحیت (کتاب جهنم داتته)، دورهٔ رنسانس (توماس مور و کتاب سراب او)، و دوره کلاسیک (شکسپیر^۱ و رسین) گرفته تا فیلسوفان دورهٔ روشنگری (از قیبل منتسکیو، ولتر، روسو و بکاریا) ادامه می‌یابد».^۲

همین مطلب را به نحوی دیگر در کتاب اندیشه‌های کیفری ژان پرادل چنین می‌خوانیم:

«آموزه‌های کیفری تنها و لزوماً تراوش فکری دانشمندان علوم جنایی نیست. هر چند تکنسینهای (فن‌آوران) حقوق جنایی نیز در تهیه و تدوین آنها شرکت جسته‌اند. به عبارتی دیگر، بیشتر آموزه‌های کیفری را افرادی بنیاد نهاده‌اند که به هیچ وجه دانشمند حقوق و علوم جنایی نبوده‌اند:

۱. برای مطالعه بیشتر، ر. ک. کتاب دانش و بینش حقوقی شکسپیر، ویلیام راش تَن، ترجمه محمدعلی نوری، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸
۲. دکترعلی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیگی، همان، ص ۱۰۸. نیز برای مطالعه تفکرات حقوقی درام نویسان یونانی و برخی ادبا و نویسندگان مغرب زمین (همچون: سروانتیس، میشل موتنی، ویلیام شکسپیر، رنه دکارت، ولتر، روسو، کافکا و...) ر. ک. فیلیپ مالوری، اثر پیشین.

افلاطون اگر چه به حقوق آتن آشنا بود، اما قبل از هر چیز یک اندیشمند^۱ بود. مَبیون یک کشیش، منتسکیو یک فیلسوف، بکاریا یک اقتصاددان جوان، دورکیم استاد فلسفه و بالاخره فوکونه یک جامعه‌شناس بود. به اینان، نام رمان نویسانی چون بالزاک، تولستوی (که رمان وی با عنوان «رستاخیز»^۲ مملو از ملاحظات پیرامون عدالت کیفری و اداره زندان است)، و نیز درام نویسان و حتی سیاستمداران را به هنگامی که در مورد امنیت یا طرز کار نهادهای سرکوبگر (کیفری) سخن می‌رانند باید افزود»^۳.

طرفه آنکه، شباهت اندیشه و بیان سعدی در بسیاری موارد با سخنان نویسندگان و شاعران فرنگی همچون گوته، لافونتن، ولتر، هوگو، بالزاک و موسه انکارناپذیر است»^۴.

گفتار دوم - تلاقی معنایی جرم‌شناسی و ادبیات

از طرفی، مبدأ تفکرات جرم‌شناسی مبتنی بر نوع دوستی و احترام به انسان بود. تاریخ تفکرات عمیق جرم‌شناسی، خواسته یا ناخواسته، به زمانی برمی‌گردد که آدمی تحت تأثیر اندیشه‌های فلاسفه و ادبا به قدرت ذهن و روح پی برد و به شناخت درون و ارزش انسان نایل گشت. جرم شناس به معنای عام کلمه، نوع دوست و عاشق و دلسوز انسان و انسانیت بوده و هست و تفکر و تأمل وی در حال و باب مجرم قبل از هر چیز ناشی از حس همدلی و نوع دوستی اوست. صرف نظر از جرم‌شناسی ماقبل

۱. برای مطالعه اندیشه‌های افلاطون، ر. ک. دوره کامل آثار افلاطون (۴ جلد)، ترجمه

دکتر محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۸۰

۲. این کتاب به ترجمه دکتر رضوی و مرتضی اصغری توسط انتشارات نکته پردازان در

سال ۱۳۶۹ به چاپ رسیده است. ۳. ژان پرادل، مأخذ پیشین، ص ۱۱ و ۱۲.

۴. دکتر عبدالحسین زرین کوب، کاروان حله، ص ۲۵۶.

علمی و تاریخی، «در اواخر قرن هیجدهم بود که مسأله رفتار انسانی تر و عظوفت‌آمیزتر نسبت به مجرمین مورد بحث جدی قرار گرفت. سزار بکاربا که تحت تأثیر نویسندگان انسان‌دوست هم عصر خود، ولتر، منتسکیو، کندورسه و روسو قرار گرفته بود در سال ۱۷۶۴ به شدت علیه مجازاتهای بی‌رحمانه و غیر انسانی که به مجرمین تحمیل می‌شد، اعتراض کرد...»^۱

وجه تسمیه اصلی دانشمندان و متخصصان جرم‌شناسی بشردوستی است و هدف غائی اندیشه و کار جرم‌شناسی انسان و سعادت و سربلندی اوست. نیکی و احسان در جامعه، بسط عدالت و ارزشهای اخلاقی و انسان‌مدارانه، از اندیشه‌ها و دغدغه‌های مهم جرم‌شناسی است. همچنان که دکتر کی‌نیا نوشته‌اند: «جرم‌شناسی می‌کوشد تا اجرای فرمان الهی «عدل و احسان»^۲ را واقعیت بخشد و این دورکن لازم و ملزوم زندگی اجتماعی بشر، که متأسفانه رکن احسان آن تفکیک و به دست فراموشی سپرده شده است یکجا مورد عنایت صمیمانه قرار گیرد».^۳

نه تنها جرم‌شناسی، بلکه علوم دیگر هم از قبیل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و حتی علم سیاست سابقاً در حیطه علوم اخلاقی^۴ بررسی می‌شدند و خصیصه اصلی مطالعات، اخلاقی بودن آنها بود.

۱. دیوید ابراهامسن، ترجمه دکتر پرویز صانعی، روان‌شناسی کیفری، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۵.

۲. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» سوره نحل - آیه ۹۳.

۳. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان اثر، ص ۲.

۴. اخلاق مجموع اصولی است ناظر به حسن جریان زندگی و تعالی انسان، که در زمان معینی از معتقدات وجدانی فرد یا قومی سرچشمه می‌گیرد. اخلاق هم با قانون هم با دین و هم با رسم و آیین متفاوت است، هر چند با هر سه آنها وابستگی‌هایی دارد. در طول تاریخ ادبیات جهان، همواره اخلاق و ادبیات همقدم بوده‌اند و غایت مستقیم ادبیات اخلاق بوده است. (به نقل از: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، همان اثر ص ۲۶۷)

از طرفی دیگر، در جای جای متون ادبی می‌توان حس همدلی و نوع دوستی را مشاهده کرد. اصل و عصاره ادبیات، اخلاق و عرفان و عشق به انسانیت و صلح و دوستی است. به عنوان مثال، به این حکایت کوتاه از سعدی نظری می‌افکنیم:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزندى نبود
جهان‌دیده‌ای گفتش ای بوالهوس تو را غم خویشان بود و بس؟
پسندی که شهری بسوزد به نار و گرچه سرایت بود بر کنار؟^۱

این حکایت، روایت همدلی و اخلاق و انسان دوستی و دیگر دوستی است، و اینکه آدمیان همه پیوسته و همبسته یکدیگرند. اقتضای انسانیت این است که در غم و شادی همگنان شریک و سهیم باشیم نه به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از موج. بدین ترتیب، مجرم نیز همگن و هم پیکر آدمیان است و پیوسته به دیگران. غم او غم ما هم هست. سعدی در جایی دیگر می‌گوید: «بنی آدم اعضای یکدیگرند»^۲ و کسی که از محنت دیگران غمی نداشته باشد شایسته نام آدمی نیست.^۳

۱. بوستان سعدی، ابیات ۶۳۰ تا ۶۳۳.

۲. این اندیشه مبنای «ساخت اجتماعی» در علوم اجتماعی و روان‌شناسی و... گردیده است. ساخت اجتماعی مجموعه روابط و پیوندهایی است که میان افراد، گروه‌ها و طبقات مختلف یک جامعه برقرار است و نهادها و رفتارهای اجتماعی یا فرهنگی در آن جامعه بر اساس این روابط ترتیب و تنظیم می‌یابد. سعدی کلیه اعضای جامعه را همانند یک «پیکر» می‌انگارد. از دیدگاه وی پیوستگی و همبستگی انسانها همانند پیوند اندامهای یک تن است و اگر روزگار «عضوی» یا اندامی را آسیب رساند و رنجور کند، بازتاب چنین آسیب و رنجی روی جمع یا پیکر اجتماعی چنان است که کل جامعه را «بی‌قرار» می‌سازد. (به نقل از هدایت الله ستوده، آسیب‌شناسی اجتماعی، انتشارات آوای نور، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۵) - در ترکیب «جریحه دار شدن عفت عمومی» در قانون مجازات اسلامی و حقوق جزا نیز کالبد جامعه با کالبد انسانی مشابهت یافته است به نحوی که انگار بر یک پیکر جراحات وارد می‌شود. ۳. گلستان سعدی، ص ۲۵.

سعدی در آثار خویش، بخصوص در بوستان، شاید بیش از هر کس به این موضوع تکیه کرده و به همین سبب «شاعر انسانیت»^۱ نامیده شده است و به تعبیر امرسون اندیشمند امریکایی «دوستدار نژاد انسان و شاعری یگانه». نظر به اینکه اندیشه‌های سعدی و تلاقی آنها با جرم‌شناسی از منابع مهم این کتاب است، بنابراین، در اینجا، از یک حکایت - که در باب اول بوستان آمده - سخن خواهد رفت، حکایتی پرمغز و نکته‌آموز که هیچگاه از ارزش و اهمیت آن کاسته نشده است: سعدی این حکایت را با ذکر مصیبتی همگانی آغاز می‌کند: مصیبت خشکسالی و قحط و تنگ دستی و گرسنگی.

چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق^۲
و در ابیات بعدی توصیفی که وی از وضع اهالی شهر به شعر آورده حاکی از تأثر و دلسوزی او نسبت به سرنوشت مردم است. «این ابیات از فروغ انسانیت و انسان دوستی پر جلوه و درخشان است. شاعر از درماندگی و رنج مردم اندوهگین است. او با تعلیماتی پرمغز این گونه تربیت یافته بود که ایمان دو رکن است: یکی بزرگ داشت فرمان خدا، دوم شفقت بر خلق خدا. از قرآن کریم آموخته بود مؤمنان برادران یکدیگرند. در این صورت، چگونه می‌توانست از احوال همگنان فارغ و نسبت به آنان بی‌اعتنا بماند؟ آیا هدف آدمی بایست به همین جا پایان پذیرد که در بند آسایش خویش باشد و بس؟ آیا انسانیت در همین مرز، محدود و متوقف می‌ماند؟»^۳
و در ادامه حکایت بیت ۶۲۵ می‌گوید:

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، روان‌های روشن، انتشارات یزدان، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۱۳۳.

۲. بوستان سعدی، ابیات ۶۰۸ تا ۶۲۹.

۳. دکتر یوسفی، همان اثر، ص ۱۳۴.

نخواهد که بیند خردمند، ریش^۱ نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
و در ایات ۶۲۸ و ۶۲۹ به آخر حکایت می‌رسد:

چو بینم که درویش مسکین نخورد به کام اندرم لقمه زهرست و درد
یکی را به زندان بری دوستان کجا ماندش عیش در بوستان؟
بدین نحو، مهمترین نقطه تلاقی جرم‌شناسی و ادبیات، در معنا، و در
محبت به هم‌نوع و انسان دوستی و عشق به انسان و سعادت وی است. در
واقع کلمه‌ای که تمام زندگی را روشن و پاک نگاه می‌دارد. یعنی «محبت
داشتن به آدمیان».^۲ به تعبیری دیگر آنچه امروز به نام تعاون اجتماعی و
بین‌المللی عنوان می‌شود اما بدبختانه جلوه الفاظ در آنها بیش از قوت
معنی است!

این معنا را جرج مور (George Moore) نویسنده ایرلندی (۱۸۲۵ -
۱۹۳۳) چنین می‌نویسد: «سرانجام به این نکته می‌رسیم که بیش از یک
نژاد در دنیا وجود ندارد: نژاد انسانیت».

و نیز در ضمن اشعار لانگ فلو می‌خوانیم:
«همه کسانی که بر این زمین پهناور سکونت دارند،
در هر مرتبه و دارای هر ارزشی باشند،
از بدو ولادت، با یکدیگر خویشاوند و پیوسته‌اند،
و از یک خاک و گل سرشته‌اند».^۳

۱. زخم

۲. از کنفوسیوس پرسیدند: «آیا با یک کلمه می‌توان تمام زندگی را روشن و پاک نگاه
داشت، و آن کلمه کدام است؟» گفت: «آن کلمه عبارت است از محبت به دیگران» - به
نقل از کتاب: مکالمات کنفوسیوس، ترجمه کاظم کاظم زاده ایرانشهر، بنگاه ترجمه و نشر
کتاب، چاپ هفتم ۱۳۶۸، ص ۵۵ و ۵۶.

۳. دکتر غلامحسین یوسفی، اثر پیشین، ص ۱۳۲.

ملاحظه می‌شود که سعدی شیرازی قرن‌ها پیش از آنکه اگوست کنت فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) و بنیانگذار فلسفه تحقیقی و واضع علم جامعه‌شناسی و مکتب و آیین انسانیت، بشر را در مقابل خود خواهی او، به تقویت حس غیر خواهی دعوت کند، از مصائب فرودستان و رنج‌دیدگان حکایت‌هایی می‌گفت و آنجا که عامه مردم در فقر و تیره روزی گرفتار بودند، آسایش و سعادت فردی را ناگوار و حرام می‌شمرد:

توانگر خود آن لقمه چون می‌خورد

چو بیند که درویش خون می‌خورد؟

بدین‌سان، ادیبان، آدمی را به انسانیت و انسان دوستی فرامی‌خوانند، دعوتی که دنیای بشری هنوز، در شرق و غرب، سخت محتاج به آن است. همچنان که جرم‌شناسان در پی تحقق این آرمان دوردست می‌باشند. ادبیات و جرم‌شناسی هر دو، همانطوری که همزادند، آرمانگرا و مطلوب‌گرا نیز هستند.

آرمان بشر دوستی و انسان محوری را در آثار ادبی سعدی و دیگران دیدیم. حال، برای ختم سخن در این مرحله از کلام، به این آرمان مقدس در مطلوب‌گرایی مکتب دفاع اجتماعی که از مهمترین مکاتب جرم‌شناسی است، نظر می‌کنیم:

«مکتب دفاع اجتماعی بی آن که در این زمینه به جست و جو پردازد که آیا مجرم قربانی یا مسبب بدبختی خویش است، بزهکار را موجودی می‌بیند که از مرتبه اجتماعی خویش فرو افتاده و بهتر است، تا آنجا که ممکن باشد، کوشید تا او را در اجتماع به مقام سالم پیشین خود باز گرداند... با توسل به این اصول واقع بینانه و در عین حال بشر دوستانه

است که مکتب دفاع اجتماعی تغییرهایی در دستگاه جزایی و اداره امور زندانها توصیه می‌کند - که در مسیر تحقق یافتن است»^۱.

مبحث چهارم - ادبیات و جرم‌شناسی، عرصه نواندیشی

ادبیات و جرم‌شناسی عرصه تغییر و تبدل پیوسته و مداوم معیارها و نوبه نو شدن زندگی است. آنچه در این عرصه هدف غایی و نهایی است بهتر و بهتر شدن زندگی، جوامع و انسانها به طور کلی می‌باشد. همچنان که جرم‌شناس به مثابه یک روشنفکر چسبیدن قشری و متعصبانه به معیارهای فرسوده و از کار بازمانده و مسخ شده را تقبیح می‌کند و بسان اسلحه علیه بینوایان و افیون برای تخدیر توده‌ها می‌داند، ادیب جامعه‌شناس نیز چنین می‌اندیشد. در هر دو (ادبیات و جرم‌شناسی) تغییر، رکن اصلی و اساس زندگی اجتماعی است. به قول مولانا: هر زمان نو می‌شود دنیا و ما - بی خبر از نو شدن اندر بقا - چنین است که مولوی، به عنوان ادیبی متفکر و زمان‌شناس علیه ارتجاع و یکسونگری، تفکر خلاق و تبدیل روشنفکرانه و مصلحت‌جویانه، کلام و منشاء اندیشه اوست. این اندیشه را می‌توان در جای جای دفاتر پرمغز مثنوی دید. در عرصه جرم‌شناسی می‌بینیم که قوانین متروک و مضربه روابط اجتماعی همیشه و همه جا آشوب آفرین و موجب هرج و مرج معیارهای انسانی و تضاد و جنگ و گریز است. آفت اصلی و آشکار حقوق بخصوص حقوق جزا همین نکته است. جرم‌شناسی، کیفرشناس را از تنگ‌نظری و کوته‌فکری و خصومت با بزهکار، به سمت نوآوری و شناخت بزهکار سوق داده و می‌دهد. جرم‌شناس با آگاهی و اتکای به نیروی پردامنه خویش در

۱. لوی برونل، همان اثر، ص ۲۰.

شناخت انسان، بر جهان‌بینی حقوق کیفری به مثابه سنگواره‌ای فرسوده، سخت می‌تازد. اما سهل است که همان جهان‌بینی، همچنان در قوانین کیفری بسیاری کشورها با اتکا به قدرت حکومتی، به حیات آسیب‌زای خود ادامه می‌دهد. مگر جرم‌شناسان مصرّانه و نواندیشانه خواستار تغییر و تبدیل قوانین پوسیده و غیرمنطبق با واقعیتهای اجتماعی و نیازهای انسانی نبوده‌اند و نیستند؟ و این مگر چیزی بجز نواندیشی و نخواستی در عرصه اجتماع و وقایع اجتماعی است؟ به جرأت می‌توان گفت چنین اندیشه جرم‌شناسان که مبدأ و شاید مقصد انقلاب جرم‌شناسی در دو سده اخیر در حقوق کیفری بوده، در ادبیات فارسی به وفور وجود دارد. جرم‌شناس و ادیب، هر دو آرمانگرا و مطلوب‌گرا هستند. جرم‌شناسی به دنبال جامعه مطلوب در سایه سیستم قضایی مطلوب است و با شناختن هر چه بهتر زوایای زیستی، محیطی و روحی انسانها و جوامع سعی در ایجاد تحول و تکامل و نوسازی زندگی انسانی در سایه توسعه آرامش و خلاقیت دارد، همچنان که، نفس‌شناسی، درون‌پژوهی و بررسی حالات روحی انسانها و هر چه به «فرد» و شخصیت و هویت و اجتماع و شعاع وجودی و حوزه رفتاری او بستگی داشته باشد، مورد علاقه و آرمان ادبیات است. هدف اساسی ادبیات، «نوسازی انسان در جامعه»، و معیار بخشی به وی در تنظیم رابطه‌های خود با خویشتن و با دیگران است. از این روی، ادبیات یک نظام آرمانی، یک طرح بهشت‌سازی در دوزخ روابط کینه‌توزانه انسانی است. ادبیات، یک نوع تلاش «بهزیستی» است با مقدماتی ویژه و آموزشهای خاص و روح آن نواندیشی و نوسازی در حیطه انسان و اجتماع است. جرم‌شناسی نیز، با وسعت و خلاقیت و جذابیت خود، چیزی جز نواندیشی و نوسازی در حیطه انسان و اجتماع نیست البته نه به وسعت ادبیات.

جرم‌شناسی در پی تحلیلی پویا و نوساز نه ایستا و خموده، از پدیده مجرمانه و جوانب آن است. چنان روشی که مستقیماً تغییر یک پدیده را نسبت به پدیده‌های دیگر در زمان و نو به نو توضیح می‌دهد. جرم‌شناسی هشدار می‌دهد که «از اعتقاد به مکانیکی بودن حقوق بپرهیزیم». سعی بی پایان جرم‌شناسی تعریف قانون با معیار نو و متعالی است. جرم‌شناسی با دیده بی‌پیرایه و مستقیم و خلاق خود می‌گوید قانون یعنی بیان زیبا و متعالی عدالت. متعالی یعنی پُرتر، عمیق‌تر، پرمعناتر، کاملتر و نوتر. متعالی یعنی چیزی که وضعیت‌ها را جا به جا کند، تغییر بدهد و رشد بدهد. ظلم را به عدالت، بدی را به نیکی، شرارت را به سعادت، نفرت را به عشق، بیماری را به سلامت و...

جرم‌شناسان عموماً سنت شکن‌اند، همچون ادیبان. در فرآیند همبستگی عمیق فکری، هر دو گروه به عرصه‌های نو عشق می‌ورزند. همچنان که در ادبیات، سنت شکنی و نگاهی تیز و چند سویه به پدیده‌ها و دوری از تقلید و پیروی محض از سنت، دیده می‌شود، و بزرگان اندیشه و ادب پارسی عصیان‌گر و پویانگر بوده‌اند، در جرم‌شناسی و فلسفه آن، همه چیز سیال و ناپایدار است و عدالت و تمیز آن، طبیعتی پویا، دینامیک و دگرگونی‌پذیر، دارد. از این رو، پیوسته به تأیید، نوسازی و تحصیل و تحلیل مداوم نیاز دارد.

با مراجعه به تاریخ عمومی، تاریخ اندیشه و تاریخ اجتماعی، ملاحظه می‌شود که همیشه عده‌ای نخبه و نوجو که عموماً اندیشمند و اصلاح طلب بوده‌اند در برابر تحجر و زورگویی و یکسونگری قد علم کرده‌اند و دفتر دوران خود را اصلاح گرایانه ورق زده‌اند. به عنوان مثال در تاریخ اندیشه‌های ادبی خود می‌توان از عرفا نام برد که ادبیات فارسی را به عرصه نواندیشی و خلاقیت کشانده‌اند و در تاریخ اجتماعی و حقوقی

بی‌شک می‌توان از جرم‌شناسان نام برد که جزئیات را، به عرصه نواندیشی و خلاقیت کشانده‌اند.

مبحث پنجم - تعریف، قلمرو و فایده جرم‌شناسی ادبی

در ابتدا جرم‌شناسی ادبی را تعریف می‌کنیم، سپس به تعیین و تبیین قلمرو آن می‌پردازیم، و در آخر، فایده تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی را می‌گوییم:

گفتار نخست - تعریف جرم‌شناسی ادبی

دکتر مهدی کی‌نیا در کتاب مبانی جرم‌شناسی خود، با توجه به روابط ادبیات و تبهکاری و از منظری یک سویه، جرم‌شناسی ادبی را چنین تعریف می‌نماید: «مراد از جرم‌شناسی ادبی، بررسی علمی روابط بین ادبیات و تبهکاری است و بخصوص در آن، سخن بر سر تصویری است که ادبیات از جنایت و جنایتکاران می‌دهد و نباید آن را با «جرم‌شناسی فلسفی» اشتباه کرد که موضوع رشته اخیر بررسی تأثیری است که فیلسوفان و ادیبان در مفهوم کیفر نهاده‌اند.»^۱

به دنبال تعریف فوق، به نکات و مواردی که در جرم‌شناسی ادبی به معنای یاد شده مطرح می‌شوند، بدین نحو اشاره می‌کنند: «متهمانی که اهل قلم بوده‌اند یا نویسندگان متهم - نفوذ ادبیات در جنایت و نتیجه آن - تأثیر ادبیات در جنایت - و در زمینه ادبیات عشقی و رمانهای پلیسی و رپورتاژهای جنایی، و بالاخره سینما و تلویزیون، در تعریف و قلمرو جرم‌شناسی ادبی می‌گنجد.»^۲

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، ج دوم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۵۲۷.

۲. برای دست یابی به تفصیل موارد ذکر شده، ر.ک. دکتر مهدی کی‌نیا، همان، ص ۵۲۷ به بعد.

در تعاریف و مصادیق مذکور فقط به بخشی از جرم‌شناسی ادبی اشاره شده و تعریف ارائه شده نیز جامع معنای جرم‌شناسی ادبی نمی‌باشد. در جرم‌شناسی ادبی، علاوه بر بررسی علمی روابط بین ادبیات و تبهکاری، و تأثیر ادبیات در جنایت و اینکه برخی جرم‌شناسان، نویسندگان بی وجدان را از عوامل جرم‌زا خوانده‌اند، و توجه به رمانهای پلیسی و عشقی و... - بررسی اندیشه‌ها در متون ادبی کهن و جدید و تطبیق و مقایسه آنها با اندیشه‌های جرم‌شناسی، مطرح می‌باشد. بدین ترتیب، جرم‌شناسی ادبی را، به طور کلی، چنین تعریف می‌کنیم: «جرم‌شناسی ادبی، به کلیه اندیشه‌ها و آورده‌ها و نظریات جرم‌شناختی که به طریقی با مقایسه و تطبیق و کشف رابطه و یا هر طریق علمی و نظری دیگر در ادبیات به معنای عام کلمه^۱، وجود دارند، گفته می‌شود». به عبارتی دیگر، آنچه در طول تاریخ تفکر جرم‌شناسی وجود دارد تا به امروز، که ردپایی از اندیشه‌های ادبی بر آن گذاشته شده و به دست ما رسیده است و یا آنچه در طول تاریخ ادبیات جهان تا به امروز که ردپای اندیشه و مطالعات اولیه و ثانویه و جزئی و کلی جرم‌شناسی در آن دیده می‌شود، همانا جرم‌شناسی ادبی است. وسعت جرم‌شناسی ادبی، به وسعت تاریخ ادبیات جهان است، و یا بهتر است بگوییم تاریخ تفکرات همه سویه و نامحدود در ادبیات جهان.^۲

۱. ادبیات به معنای علم کلمه شامل متون ادبی کهن، جدید، کلاسیک و غیره به هر شکل و انواعی اعم از شعر و نثر و داستان و رمان و سرود و تراژدی و کمدی و... می‌شود.
 ۲. بدین نحو، آنچه در ادبیات از حیطه تفکر و معنا جدا شده و در قالب نگارش، دستور و شیوه‌ها و اشکال و انواع ادبی از حیث شکلی و غیره آمده است در تعریف و حیطه جرم‌شناسی ادبی نمی‌گنجد.

گفتار دوم - قلمرو جرم‌شناسی ادبی

چنانکه گفته شد، وسعت و قلمرو جرم‌شناسی ادبی نامحدود و همه‌سویه است. برای تعیین قلمرو جرم‌شناسی ادبی باید به تاریخ ادبیات جهان مراجعه کرد، تاریخی که به وسعت اندیشه‌های انسانی در طول زندگی بشر است. تاریخی که پراز اندیشه و تفکر و اتفاق است. اگر بتوانیم محدوده این تاریخ را بیایم سپس به محدوده جرم‌شناسی ادبی خواهیم رسید. مضافاً آنکه، باید قلمرو اندیشه‌های جرم‌شناسی را نیز به دست آوریم. بنابراین، عملاً و حتی نظراً، تبیین و تعیین قلمرو جرم‌شناسی ممکن نیست. به دلیل همین وسعت بوده که تعمق و کاوش در جرم‌شناسی ادبی، توانسته بر یک اسلوب منطقی و علمی و روشمند صورت گیرد.

چنین است که دکتر مهدی کی‌نیا درباره قلمرو جرم‌شناسی ادبی می‌نگارند: «قلمرو جرم‌شناسی ادبی فوق‌العاده وسیع است، اما تعمق و کاوش در آن، نه فقط چندان بر اسلوب منطقی و علمی صورت نگرفته بلکه همراه با هرج و مرج بوده است».^۱

نظری کوتاه بر آثار ادبی با صبغه جرم‌شناسی و تقسیمات موجود درباره موضوعات متنوع و مختلف جرم‌شناسی ادبی، همچون رمانهای پلیسی، نمایشنامه‌ها و فیلمهای پلیسی، سینمای جنایی، تلویزیون با برنامه‌های خاص خود، آثار عشقی با رنگ و بوی جنایی، اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی و دینی و روان‌شناسی در آثار متعدد ادبی و بسیاری اندیشه‌ها و گفتار و نوشتارهای ادبی که به نوعی درباره جرم و مجرم و

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، همان، ص ۵۲۷.

بزهکاری معانی پراکنده‌اند^۱، و اخلاق و انسانیت و بشر دوستی را ستوده‌اند، همه و همه، دلیل مدّعی فوق‌الاشعار تواند بود. با این اوصاف فواید تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی را ذیلاً و در گفتاری جدا، بر می‌شماریم.

گفتار سوم - فایده تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی

در فواید تحلیل در قلمرو جرم‌شناسی ادبی و بررسی و تطبیق اندیشه‌های جرم‌شناسی در ادبیات، به طور کلی و اختصار، به موارد زیر بر می‌خوریم:

- ۱- روشن و شفاف کردن گوشه‌های تاریک ذهن حقوق‌دانان بالاخص کیفردانان و جرم‌شناسان درباره تاریخ انسان و جهان و شناخت اینکه مجرم هم انسان است و انسان تاریخ دارد، پس با فهم تاریخ بشری فهم آنان درباره مجرم به عنوان انسان، بسیط و افزون خواهد شد. و این امر، حداقل، حقوق کیفری قانون‌زده را، از صافی انسان، خواهد گذراند.
- ۲- پرتو افکندن بر روی زوایای ناشناخته رفتارهای مجرمانه و دیگر رفتارهای مطرح در جرم‌شناسی که بار و پتانسیل تاریخی دارند. به دیگر سخن، شناخت دقیق‌تر رفتارهایی که میراث تاریخنند.
- ۳- شناخت بهتر و کامل‌تر بزه و بزه‌شناسی که مدار اصلی آنها بر انسان استوار است. به عبارتی دیگر، با شناخت تاریخ بزه و بزهکاری

۱. «در ادبیات، داستانهای مختلفی به مسائل بزرگ حقوقی اختصاص داده شده است. بعضی از نویسندگان ادبی نامدار را می‌توان به عنوان استادان حقوق زبردستی به حساب آورد: آثار آنها در این زمینه بعضی اوقات بسیار دلنشین و بعضی اوقات نیز بسیار سرگرم کننده است. این نویسندگان نشان دادند که حقوق نظام پسته‌ای نیست که در خود فرورفته باشد بلکه بخشی از زندگی است؛ آنها مسائل حقوقی را با غنای فرهنگی و زبانی چنان فرهیخته تشریح کرده‌اند که زبان حقوقی معاصر... از تقلید آن عاجز است.» (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۷)

به جای مانده در متون ادبی وسعت دید ما در مورد آنها فراختر خواهد شد.

۴- کمک به فهم بهتر دلایل کامیابی اندیشه‌های جرم‌شناسی و ناکامی حقوق کیفری، چرا که جرم‌شناسی بهتر و بیشتر از حقوق جزا در جهت شناخت جنبه‌های انسانی و روانی و تاریخی جرم و مجرم تلاش کرده است.

۵- این تحلیل و توجه، می‌تواند آشنایی با جلوه‌های زندگی در دوره‌های گوناگون تاریخی و مرور بر اندیشه‌های لطیف و ژرفی باشد که در آینه ادبیات تجلی یافته و یا به دلایلی در آن روی پنهان کرده است. افزون بر اینها، بی‌شک در شناخت انواع مردم و فهم ارتفاعات و اعماق زندگی مردم و ملتها و به تبع آن مجرمین و دلایل بزهکاری، نیز مفید و مؤثر تواند بود.

از سویی دیگر، هر حقوق‌دانی اعم از قاضی و وکیل و غیره و حتی جرم‌شناس، با میراث ادبی و تاریخی ملت خود و در مقیاسی وسیعتر با کل ادبیات جهان رویاروی است، و همه تجربیات ذوقی و عاطفی و رفتاری و اجتماعی و فکری پیشینیان برای او پر ارزش است. به بیانی دیگر، شناخت انسانها از روی داستان زندگی آنان که به شکلی جذاب و پیرامنه در ادبیات هر قومی نمایان است، می‌تواند او را در انتخاب راهی که برای احقاق حقوق مردم و بسط عدالت و حق پروری در روزگار خود برمی‌گزیند، یاری دهد. این امر برای حقوقدان کیفری جز از طریق جرم‌شناسی ادبی به شکل خاص آن، میسر نمی‌گردد. در این راستا، ادبیات غنی و پر بار فارسی پیش روی ماست. تأثیر بسزای ادبیات پارسی و اندیشه‌های ادبی ساطع از آن را بر تاریخ اجتماعی و حتی تاریخ حقوق و قضا و حکومت انکار نمی‌توان کرد، به طوری که در مطالعه تاریخ کشور

خود رد پای بسیار ادبیات و ادیبان مشهود است که با حکومتها و حکام دورانهای مختلف تاریخی در خصوص رفتار عاری از خشونت، شفقت بر خلق و گناهکاران، ترحم بر فرمانبران و رعیت، دوری از مجازاتهای خشن و بی‌رحمانه، منع شکنجه^۱، توجه به کرامت و شخصیت انسانها، نزاع داشته‌اند. به شکلی دیگر، ادبیات فارسی به ما اطلاعات بسیار و دقیق درباره تاریخ اجتماعی میهن خود و نحوه حکومتها و جباریت آنها، و اشکال متنوع مجازاتها^۲ و عناوین مجرمانه می‌دهد که به نحوی مطلوب و قابل استفاده در لابه‌لای متون ادبی منعکس و مثبت است.

۱. شکنجه و آزار گناهکاران به انواع کشنده و دلخراش، در ایران سابقه‌ای دیرین دارد، همچون سوزاندن گوشت بدن و نمک آلودن زخمهای بدن که از شکنجه‌های اشاره شده در ادبیات فارسی هستند، به قول حکیم رکنای کاشانی:

دارند همیشه آتش و انبرونی
اسباب شکنجه را مهیا دارند
و از آلات شکنجه در قدیم چیزی به نام چوب عقابین بود، مثلاً در این بیت از ناصر خسرو:

زین به نبود مذهبی که‌گیری
از بیم عقابین و تازیانه
همچنین، غزالی در کتاب مستصفی، حدود ۸ قرن پیش مخالفت خود را با ضرب و شتم متهم (برای گرفتن اقرار) اعلام می‌کند...

۲. به عنوان نمونه، به نوشته کوتاهی از جلال‌الدین محمدیزدی با عنوان «آدمخواران» از کتاب روضة الصفویة اشاره می‌کنیم: «... و زمره‌ای از این قبیل که در فرمان جارچی باشی به سر می‌بردند، مسمی به چیگین یعنی گوشت خام خور، و آن فرقه نیز آلت سیاست و غضب بودند، که گناهکاران واجب‌التعزیر را از یکدیگر می‌ربودند و انف و اذن ایشان را به دندان قطع نموده بلع می‌فرمودند، و همچنین بقیه اعضاء ایشان را به دندان انفصال داده، می‌خوردند، تا حیات از آن گروه مسلوب می‌گشت، و این جماعت لباس مخصوص داشتند جهت امتیاز، بدین طریق که تاج‌های بی‌عمامة ضخیم طویل به قدر یک ذرع بر سر می‌گذاشتند و اطراف آن را به اتاغهای پر کلنگ و بوم می‌آراستند، و اکثر این گروه که خاص به جهت سیاست (مجازات) گناهکاران منصوب بودند. مردمان قوی هیکل کریمه المنظر طویل القامه بودند...» - به نقل از کتاب سخن و اندیشه، اثر علی‌اصغر خبره‌زاده، چاپ اول ۱۳۷۰، انتشارات دنیای مادر، ص ۱۵۰.

دریغ است که ما حقوق‌دانان از جرم‌شناسی به معنای خاص کلمه و جرم‌شناسی ادبی بخصوص، و به تبع آن، تاریخ ادبیات و اندیشه‌های ادبی خود غافل باشیم.^۱ از تاریخی که در آن، هر شاعر یا نویسنده‌ای که به نوعی با انسان‌های مختلف و جامعه و روح و روان آدمیان اعم از مجرم و صالح، آشنا بوده و بسته به اهمیت و ابتکاری که داشته بر این مجموعه چیزی افزوده و خود از میراث تاریخی ادب، سهمی برگرفته و به گونه‌ای نوروش برای آیندگان به یادگار گذاشته است. حیف است و محلّ تأسف که از جریان مستمر و آرام این رودبار که از گذشته‌های دور تاریخی آغاز شده و به سوی اقیانوس طوفان زده آینده در حرکت است و از مجموعه همین قطره‌های ادبی و به هم پیوستن همان جویبارها، دوره‌ها و مقاطع تاریخ ادبیات تشکیل شده است، بر کنار باشیم.

و بالاخره، پیشنهاد می‌کنیم برای تنظیم یک سیاست جنایی جامع و کامل، از آموزه‌ها و اندیشه‌های ادبی که مشحون از روح و انسانیت و بشر دوستی بوده و اصلاح‌گرا و پیش‌برنده است، دور نباشیم. اگر از آموزشها و تعلیمات ادبیات که دعوت به اخلاق و تفکر، تهذیب نفس، شناخت خود و اطراف خود و بسیاری آموزه‌های مثبت و خلاق دیگر است در برنامه‌های سیاست جنایی و کیفری کشور خود استفاده نماییم، بی‌شک، مؤثر خواهد بود؛ بالاخص در پیشگیری از جرایم. از طرفی دیگر، چاره اصلی جلوگیری از تزايد روزافزون جرایم، اصلاح و تربیت صحیح افراد

۱. «به عنوان حقوق‌دان میل داریم ادبیات بخوانیم، بسیار خوب، بخوانیم (اما نه به آن صورتی که نوشته‌های حقوقی را به نحو بیمارگونه‌ای می‌خوانیم و لحظه‌ای از آن منفک نمی‌شویم). حقوق‌دان باید آثار ادبی را بخواند تا از جمود فکری رهایی یابد؛ اگر به چشم حقوق‌دان به این آثار نگاه نکند خیلی چیزها خواهد آموخت. آنهایی که در عرصه ادبیات قلم می‌زنند و آنهایی که ادبیات را یاد می‌دهند یا یاد می‌گیرند، آنها نیز نباید از قلمرو وسیع دانش حقوقی بی‌اطلاع باشند». (نقل از: فیلیپ مالوری، همان اثر، ص ۱۴).

است که در قالب نظریه دفاع جامعه در جلوگیری از ارتکاب جرایم بررسی می‌شود. در این روش، آموزه‌های ادبی و اصلاح و تربیت به وسیله ادبیات و بسط ادب اجتماعی، به نظر این حقیر، اگر هم بهترین راه نباشد، در زمره بهترینهاست.

مبحث ششم - انسان در جرم‌شناسی و ادبیات

نظر به اینکه مهمترین موضوع و منشاء جرم‌شناسی ادبی و به طریق اولی جرم‌شناسی، انسان و توجه به شأن و موقعیت اوست، لازم به نظر رسید که در مبحثی جداگانه درباره انسان و رابطه معارف و شناخت انسان با جرم‌شناسی در گفتارهای مختلف چندی نگاشته شود. در این مبحث که به موضوع انسان در ارتباط با جرم‌شناسی می‌پردازد و بی‌ارتباط با اندیشه‌های ادبی و جرم‌شناسی ادبی که عمدتاً بر محور شناخت انسان استوار گردیده، نمی‌باشد، دو گفتار آمده است. اول درباره انسان و شأن او گفت و گو می‌کنیم. دوم می‌گوییم که «بزهکار هم انسان است».

گفتار نخست - انسان و شأن او

اینکه انسان چیست و کیست، قرن‌ها فکر و ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول داشته است. تنوع اندیشه‌ها و نظریه‌ها در این خصوص حیرت‌آور است. در کتب آسمانی، حتی، در مرتبت و عظمت و خلقت و ماهیت انسان گفته‌ها و نشانه‌های بسیاری وجود دارد.^۱ امروزه در نظامهای حقوقی پیشرفته کشورها، انسان هم به عنوان

۱. مثلاً در قرآن کریم می‌توان در آیه ۲۵ سوره طه، ۷۵ الاسری، ۴ التین و ۹۶ الانعام چنین نشانه‌هایی را دید.

موضوع و هم به عنوان منشاء حقوق مطرحند.^۱ این امر وقوف حقوق‌دانان جهان به اهمیت این موضوع را می‌رساند. ضرورت شناخت انسان چه از حیث ارگانیزم و بدن و چه از نظر روح و ذهن و روان در مکاتب مختلف علمی و علوم مختلف بر کسی پوشیده نیست.

جرم‌شناسی، تفسیر بزهکاری و بزهکار را درست از نقطه‌ای آغاز کرد که ادبیات و فلسفه آغاز کرده بودند یعنی شناخت انسان و اطراف اجتماعی او و بدین‌سان، جرم‌شناسی آدمی را در حقوق کیفری در جایی فراخور او قرار می‌دهد، همان‌سان که ادبیات و فلسفه انسان را در جهان در جایی شایسته و درخور خود قرار داده و می‌دهد. جرم‌شناسی به سبب خویشاوندی با ادبیات، توانسته و کماکان می‌تواند، معرفت انسانی را عمیق‌تر دریابد و در خود جای دهد (بدین‌سان، تعارض ظاهری میان جرم‌شناسی و ادبیات در وحدت دیدگاه و ماهیتشان که در آستانه مطالعاتشان قرار دارد - حل می‌شود). جرم‌شناسی از همه اعماق ذهن و روح تاریخ انسانی ریشه گرفته است ولی ریشه اصلی آن در ژرفای جوهر انسان و زندگی اقدام انسانی جای دارد و از آن تغذیه می‌کند. این ریشه به بارنشسته، به اشکال کهن مقابله با کجی‌های انسانی زندگی تازه و زبانی نو بخشید. بدون شناخت این ریشه‌ها، رستاخیز جرم‌شناسی به شکل امروزی توجیه‌پذیر نمی‌گردد.

چنین بود که جرم‌شناسی ناگزیر از توجه مضاعف به انسان و روح و

۱. این اصل در ابتدا از جانب منتسکیو، سپس ژان‌ژاک روسو و سزاریکاریا مطرح و تفسیر گردید و سپس به عنوان اصل اجتناب ناپذیر حقوق کشورهای اروپایی جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داد. ر.ک. مقاله نوآوری قانون جزای جدید فرانسه، دکتر جعفرکوشا، باقر شاملو، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰ - ۱۹، سال ۷۶، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

روان و تفکر و ذهنیت او شد به علاوه در جرم‌شناسی بالینی و مبتنی بر زیست‌شناسی جسم و تن و شکل وی تشریح گردید. انسان تعریف پذیر نیست و این به دلیل پهنآوری درون اوست. «وقتی راجع به انسان گفته می‌شود: «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» نظر به پهنآوری درون او دارد که می‌تواند در عین ساکت بودن در نقطه‌ای، به قعر اقیانوسها و اوج آسمانها و اقصای تاریخ راه یابد».^۱ این جنس دو پا به اندازه‌ای پیچیدگی و معماهای حل‌ناشده در وجود خود دارد که در مقایسه با معضلات و مسائل عالم خارج اگر بیشتر نباشد کمتر هم نیست.

برای بررسی تاریخ انسان و شناخت وی علمی مجزا و وسیع به نام «انسان‌شناسی» به وجود آمد.^۲

مولوی جوهر کائنات را انسان می‌داند و هر چه اطراف انسان است عَرَض و فَرَع:

جوهر انسان است و چرخ او را عَرَض جملہ فرع و سایه‌اند و تو غرض بحر علمی در نمی‌پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده

و در مقام والای انسان و شأن و کرامت او سخنها بسیار گفته شده. فرضیه‌ای است که بنابر آن مقام انسان چنان والاست که مرکز و مدار عالم فرض می‌گردد و خوشباشی و سعادت او برترین همه هدفها به شمار

۱. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، سخنها را بشنویم، انتشارات شرکت انتشار، چاپ چهارم ۱۳۷۰، ص ۹۷.

۲. انسان‌شناسی (Anthropology) عبارت از بررسی اصل و تبار انسان، همراه با رشد مادی، اجتماعی، فرهنگی و رفتاری او در گذشته و حال است. - به نقل از دکتر علی‌اصغر حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غربی، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۱۶.

می‌رود این فرضیه به انسان‌مداری^۱ تعبیر گردیده است. عمده‌ترین مانع تعریف جامع از انسان گوناگونی و تنوع نامحدود انسانهاست.^۲ با این اوصاف هم در مدح و هم در ذمّ و شر انسان گفته‌های بسیاری است.

در مدح انسان مولوی در بیت ۲۴ دفتر اول مثنوی می‌گوید:

مدح این آدم که نامش می‌برم قاصرم گر تا قیامت بشمرم^۳
در ذمّ انسان همین بس که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید وی را
ظلوم و جهول آفریده.^۴

مسئله مهم دیگر درباره انسان، این است که آیا سرشت انسان اساساً خوب است، یا بد، یا خنثی؟ در این جهت نیز نظریات منفی و مثبت بسیاری از سوی دانشمندان علوم مختلف ارائه گردیده است. برخی سرشت انسان را اهریمنی و بد توصیف کرده‌اند و برخی دیگر خوب.^۵ اما عده‌ای معتقدند اینکه گفته شود انسان ذاتاً خوب است یا بد، بحث بی‌حاصلی است. انسان هم خوب است هم بد «از فرشته سرشته و ز حیوان». یعنی موجود عکس‌العمل است: در محیط خوب و مساعد واکنش خوب نشان می‌دهد و در محیط نامساعد، واکنش بد. بنابراین، باید بدانیم انسان چیست؟ آیا موجودی است مرکب از رشته‌ها و فنرها و

۱. انسان‌مداری همان آن‌تروپوسنتریزم (Anthropocentrism) است.

۲. در قرآن کریم نیز بر این تنوع صحنه‌گذارده شده: و قد خلقکم اطواراً - به تحقیق شما را گوناگون آفرید. نوح/۴، و مولوی می‌گوید: مختلف جانند از یا تا الف اولاً بشنو که خلق مختلف (دفتر اول، بیت ۲۹۱۴).

۳. مدح انسان در قرآن کریم ر.ک. سوره علق آیه ۵، تین/۴، رحمن/۳.

۴. سوره احزاب، آیه ۷۲ و همچنین در ذمّ انسان ر.ک.، سوره معارج آیه ۱۹، زخرف/۱۵، عصر/۲، علق/۶.

۵. ر.ک. دکتر علی‌اصغر حلبی، همان، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

چرخهای درهم و برهم که با نیروهای نایینای زمینی و آسمانی به حرکت در می‌آید یا در عالم خود خدایی خلاق است؟ به‌هرحال، مجموعه گفته‌ها و نکته‌ها درباره انسان، چیستی وی را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. و ما در بررسی مجرم و حالات وی در حقوق جزا و جرم‌شناسی با چنین پدیده‌ای مواجهیم، لذا در جرم‌شناسی مهمترین و اولیترین نکته این است که بزهدکار یک انسان است.

گفتار دوم - بزهدکار به عنوان انسان

دکتر مهدی کی‌نیا در مقدمه کتاب ارزشمند مبانی جرم‌شناسی خود درباره انسان می‌گوید و می‌نویسد: «انسان، این موجود اندیشمند، این موجود متفکر و مبتکر، این موجود آرمان‌خواه، این موجود پیشرو و متعالی... موجودی که می‌کوشد تا از قفس تنگ جبر و بی‌اختیاری‌های بی‌ابد و در جهان بی‌انتهای اختیار و حریت، در پرتو عقل و دانش و روشن‌بینی و استیلا بر نفس حکمروایی کند...»^۱

باری بزهدکار هم انسان است. جرم‌شناس به بزهدکار می‌اندیشد، از حیث انسان بودن و جنبه‌های گوناگون آن. و از تعاریف و بررسیهای انجام یافته درباره انسان متمتع می‌شود و مهمترین نکته‌ای که در مورد مجرم اندیشه جرم‌شناس را به خویش مشغول می‌دارد، این است که «مجرم یک انسان است» و معتقد است که انسان موجودی است «با شعور، متفکر، ژرف بین، عاقبت‌نگر، آینده بین، آیین ساز، آفریننده، خلاق، مخترع، مکتشف، محقق، عالم، ارزشجو، جهان بین، خیر، آزاد، آرمانخواه،

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، همان (ج ۱)، مقدمه.

متعالی، متکامل، با ایمان، متعهد و مسئول، فرزند گذشته، معمار و سازنده کاخ سرنوشت و سعادت حال و آینده خود و جامعه خویش».^۱

نیز جرم‌شناس معتقد است که مجرم «از روح خدایی برخوردار است و سزاوار جاننشینی خدا. او موجودی است اجتماعی، با اراده، فعال، پرتکاپو، با عاطفه، منبع قدرت. این موجودی که از آثار خدایی برخوردار است، این موجودی که جلوه گاه روح الله و بزرگترین معجزه آفرینش است، هم زیباست و هم آفریدگار زیبایی».^۲

جرم‌شناس با چنین موجودی روبروست و چنین اندیشه با شناختی محدود از انسان، مانع از آن است که او را به واسطه ارتکاب یک عمل خلاف قانون، خارج از دایره انسانیت و انسانها قرار داده و با الصاق نشان «مجرم» بر پیشانی او، از جامعه انسانی و از هویت انسانی محروم سازد، بلکه او حتی آنگاه که مرتکب جرم می‌شود، جرم‌شناس نا امید نگشته و امیدوار است با بیدار کردن قوای خفته موجود در مجرم، با تیمار خواری دردها و رنجهایش، بار دیگر دستش را بگیرد و بلندش کند تا در مسیر انسان شدن شکوفا شود. اینگونه است که «دکترکی‌نیا» با استناد به حکایتی بس عمیق از «کشف الاسرار»، رابطه جرم‌شناس را با مجرم، همچون رابطه مادر با فرزندی می‌داند که در لجن افتاده است: «بایزید بسطامی قدس‌الله روحه در راهی می‌رفت. آواز جمعی به گوش وی رسید. خواست که آن حال باز داند. فرارسید، کودکی دید در لجن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده، همی چون آن بدید، و قتش خوش گشت،

۱. دکتر مهدی‌کی‌نیا، علوم جنایی - «مقدمه: انسانم آرزوست». انتشارات دانشگاه تهران.

۲. دکتر مهدی‌کی‌نیا، همان، ص ۴.

نعره‌ای بزد و ایستاده و می‌گفت: شفقت بیامد، آرایش ببرد، محبت بیامد، معصیت ببرد، عنایت بیامد، جنایت ببرد».^۱

در ادبیات گاهی شیطان مردم پارسا و راستکار را نیز در مسیر گناه و خلافکاری قرار می‌دهد. اشخاصی که هم عالم هستند و هم زاهد، و نزدیک می‌شوند به انسان تکامل یافته، پس وقتی آنها مغلوب می‌شوند، بر دیگران چه حَرَج؟^۲

این انسان با آن اسرار و پیچیدگی، موضوع مهم جرم‌شناسی است. جرم‌شناسی به این انسان تعریف ناپذیر توجه کافی دارد و هنگامی که به بزهکار می‌اندیشد لامحاله به این پدیده و موجود بی‌نهایت و ناشناخته یعنی انسان نیز می‌اندیشد، چرا که «بزهکار هم یک انسان» است.

۱. دکترکی‌نیا، همان، ص ۲۹.

۲. نقل از: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، مقاله: گوته و حافظ، فصلنامه هستی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۱.

فصل دوم - شناخت سعدی و مولوی و سنجش کلی آثارشان از منظر جرم‌شناختی

باید دید این دو بزرگوار کیستند و آثارشان چیست و چرا از میان ادبا و نویسندگان و شعرای بنام و پر تعداد ادبیات فارسی نام اینان بر تارک ادب و اندیشه می‌درخشد. از این رو، در این فصل طی چهار مبحث به شناخت سعدی و مولوی و اندیشه این دو ابرمرد اندیشه و خرد و شناخت و سنجش کلی آثارشان بخصوص از منظر جرم‌شناختی، پرداخته‌ایم. و در انتها، عصر تولد و زندگی آنان را (که هر دو هم عصر بوده‌اند) به اختصار بررسی کرده و اوضاع این عصر را با عصر تولد جرم‌شناسی مقایسه نموده‌ایم.

مبحث نخست - چرا سعدی و مولوی؟

به گواهی نویسندگان ادبی و ادبیات‌شناسان پارسی، بر چهارراه ادبیات فارسی چهار مرد بزرگ و سترگ ایستاده‌اند با چهار اثر بزرگ و بی‌مانند ادبی. این چهار اثر بزرگ که هر یک مقام استثنایی خود را دارند، همراه با پدیدآورندگانشان، عبارتند از: شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا، کلیات

سعدی و دیوان حافظ شیرازی. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب جام جهان بین در این باره می‌نویسند:

«پایه بنای ادب فارسی بر چهار کتاب استوار است که نه تنها واجد همه شرایط مربوط به شاهکار هستند، بلکه تاریخ سیال و موزونی از تفکر ایرانی را نیز در بر می‌گیرند. این چهار کتاب شاهنامه و مثنوی مولانا و کلیات سعدی و دیوان حافظ است».^۱ سپس علت آن را چنین بیان می‌دارند: «علت آن است که این چهار، خلاصه و عصاره فرهنگ ایران‌اند و حتی می‌شود گفت که خلاصه و عصاره صورت ایرانی شده فرهنگ و فکر جهانی».^۲

بنابراین، بیجا نبوده که نگارنده از میان چهار ادیب بزرگ ایران، برای این نوشته، دست به انتخاب بزند.^۳ بدیهی است مراجعه به هر چهار کتاب بزرگ ادبی از حوصله این بحث خارج بود، لذا به بررسی آثار دو نفر از آن چهار بزرگمرد ادب ایران، اکتفا شد و بدین منظور، سعدی و مولوی را با بهترین اثرشان یعنی بوستان و گلستان سعدی و مثنوی مولوی انتخاب نمود.

در عین حال، علاوه بر چهار اثر بزرگ فوق‌الاشعار، برخی آثار و نویسندگان ادبی را برای تطبیق اندیشه‌های جرم‌شناسی با اندیشه‌های ادبی کم و بیش مفید یافتیم که مهمترین و گزیده‌ترین آنها، جهت آشنایی علاقه‌مندان، به ترتیب ذیل معرفی می‌شود:^۴

۱. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، انتشارات جامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰،

ص ۵۴. ۲. همان، ص ۵۵ و ۵۶.

۳. به قول فلیپ مالوری: «ادبیات یک مسأله سلیقه‌ای است؛ ما آن چه می‌پسندیدیم و دوست داشتیم انتخاب کردیم» (همان اثر، پیشگفتار)

۴. این گزینش نافی اهمیت کتب دیگر ادبی در مطالعه تطبیقی با اندیشه‌های جرم‌شناسی (که نگارنده به همه آنها احاطه ندارد) نیست و آثار مذکور با توجه به بضاعت اندک نگارنده ترتیب یافته است. چه بسا، از طریق مراجعه و مذاکره با ادبای معاصر کشور ترتیب جامع و کامل و سودمندی از آثار ادبی مورد نظر به دست آید.

- ۱- قابوسنامه، عنصرالمعالی زیاری (قرن پنجم) حاوی نکته سنجیهای ادیبانه و حکیمانه در امور مختلف است.
- ۲- کلیله و دمنه بهرامشاهی به انشای نصرالله منشی.
- ۳- مرزبان نامه سعدالدین وراوینی (قرون ۶ و ۷).
- ۴- اخلاق ناصری که در باب اخلاق محتشمی و اوصاف الاشراف می‌باشد به قلم خواجه نصیر طوسی.
- ۵- اخلاق الاشراف و دیوان عبیدزاکانی. وی به شیوه طنز کم نظیر خود اخلاق و کردار حکما و بزرگان عصر و حکمرانان را روان‌شناسانه و با دیدگاه‌های پیشرفته انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی تحلیل کرده است.
- ۶- سیاستنامه خواجه نظام‌الملک.
- ۷- تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضل بیهقی.
- ۸- اخلاق سلطانی، سیدنورالدین جزایری.
- ۹- جامع السادات، محمد مهدی نراقی (قرون ۱۲ و ۱۳).
- ۱۰- تهذیب الاخلاق ابوعلی بن مسکویه‌رازی که بخش مهم آن در بیان علاج و شفاء امراض روحی و بیماریهای نفسانی و روانی است.
- ۱۱- آیین شهرداری (در قرن هفتم هجری)، اثر ابن‌اخوه.

مبحث دوم - شناخت سعدی و سنجش آثارش از منظر جرم‌شناختی

این مبحث چهار گفتار دارد. گفتار اول در باب شناسنامه سعدی است یعنی لقب، نام، تولد و وفات. گفتار دوم مروری کوتاه بر زندگی سعدی و زمانه اوست. گفتار سوم نگاهی اجمالی بر اندیشه و بر آثار سعدی از دیدگاه جرم‌شناختی دارد و گفتار چهارم به سعدی پژوهی در جهان معاصر می‌پردازد.

گفتار نخست - شناسنامه سعدی

در نام و نسب و تاریخ وفات سعدی میان مؤلفان و نویسندگان قدیم اختلاف است و سرچشمه این اختلاف همانا شهرت فراوان سعدی و افتادن نام بلندش بر افواه عام و خاص است. نامش ابو محمد مشرف الدین مصلح بن عبدالله بن مشرف السعدی الشیرازی گفته شده و وی را افصح المتکلمین لقب داده‌اند. برخی «مشرف الدین» یا «شرف الدین» را نیز القاب وی می‌دانند.^۱

درباره سال تولد سعدی بر یکی از دو سال ۵۸۵ و ۶۰۶ قمری نویسندگان تقریباً متفق القولند. و در تعیین سال وفات وی به ۶۹۱ قمری رضایت داده‌اند.^۲

گفتار دوم - زندگی و زمانه سعدی

بنا به شواهد تاریخی، ایران بدتر از سالهایی که سعدی در آن می‌زیسته از سرنگذرانیده است. سالهای زندگی سعدی مقارن بود با حمله مغول به ایران. «اگر ویران کردن شهرها، سوزاندن خانه‌ها و کتابخانه‌ها، کشتار و غارت و پدید آوردن چنان وحشتی در مردم که خود را گروه گروه و بی هیچ مقاومت تسلیم مرگ کنند، فنی داشته باشد مغولان استاد این فن بوده‌اند».^۳

سعدی از حدود ده سالگی تا آخر عمر در زمانه‌ای می‌زیسته که قتل و غارت، وحشیگری و اعمال ضد انسانی به واسطه حمله مغول در غایت

۱. ضیاء موحد، همان، ص ۲۳.

۲. شرط مبسوط و نظر موافقین و مخالفین و نظریه‌های مختلف درباره موضوع این گفتار در صفحات ۲۱ تا ۴۵ کتاب مذکور آمده است.

۳. ضیاء موحد، همان، ص ۴۶.

خود بوده. وی به تأثیر و با تأثیر از اوضاع زمان خویش، در ناپایداری زندگی و وسعت غارت و مرگ چنین می‌گوید:

جهان بگشتم و آفاق سر به سر دیدم به مردمی که گر از مردمی اثر دیدم
کسی که تاج زرش بود در صبح به سر نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم
فتنه مغول در عصر سعدی اخلاق مردم را تباه کرد. در این دوران کمتر
آدم کاردان و مدبری است که قربانی توطئه نشده و به مرگ طبیعی مرده
باشد.^۱ در مبحث عصر سعدی و مولوی به این موضوع و ارائه نمونه‌های
تاریخی آن خواهیم پرداخت.

سعدی پس از طی دوران کودکی و جوانی خود در شیراز برای تحصیل
در مدرسه نظامیه به بغداد می‌رود و این رویدادی است که علاوه بر جنبه
هنر شاعری جنبه‌های دیگر شخصیت او را شکل می‌دهد، زیرا نظامیه
بغداد معتبرترین فضای علمی و فرهنگی عصر سعدی بود و در اهمیت آن
مدرسه اشاره به همین نکته بس که موسس نظامیه خواجه
نظام‌الملک طوسی از بزرگان زمانه سعدی بوده و استادی نظامیه نیز به
عهده بزرگانی چون محمدغزالی این مردکم مانند و یابی مانند علوم عصر
سعدی و شیخ شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی عارف مشهور. سعدی به
یاد دوران تحصیل خود در نظامیه می‌گوید:

مرا در نظامیه ادرار^۲ بود شب و روز تلقین و تکرار بود^۳

۱. مأخذ فارسی دست اول مهم در تاریخ این دوران که شاهدان عینی نوشته‌اند،
اینهاست: ۱- تاریخ جهانگشا نوشته علاءالدین عظاملک جوینی. ۲- تاریخ و صاف نوشته
عبدالله بن فضل الله شیرازی. ۳- جامع التواریخ نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی.
۲. مقرّری. مستمری.
۳. بوستان سعدی، بیت ۱۵۹.

پس از اتمام دوران تحصیل که تاریخ آن معلوم نیست به سیر و سفر می‌رود و در اقصای عالم می‌گردد و توشه سیر و سفر و تحصیل خود را به شیراز آورده و در آنجا آثار گرانسنگ خود را به جهانیان تقدیم می‌نماید.

گفتار سوم - اندیشه و آثار سعدی از منظر جرم‌شناختی

آثار سعدی به اعتبار موضوع در عامترین تقسیم به دو گروه می‌شوند آثاری که مایه آنها پند و اندرز و آموزشهای اخلاقی و اجتماعی است و آثاری که تغزلی و غنایی و عاشقانه است. سعدی یا ناصح است یا عاشق. در این گفتار روی ما به سعدی ناصح است و گفتار در باب عشق و غنای سعدی از حیطه این مقال خارج است. همانطور که قبلاً گفته شد، سعدی نیز در ردیف شاعران بسیار دیگری در ادبیات فارسی، نمونه‌های عالی ادبیات آموزشی و پند آموز به دست داده است، به ویژه در بوستان و گلستان. سعدی به اینکه ناصح بوده و نصیحت می‌کرده خود نیز چنین اشعار می‌دارد:

دوست دارم که همه عمر نصیحت گویم یا ملامت کنم و نشنود الا مسعود
یا:

خوی سعدیست نصیحت چه کند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش

شهامت سعدی در پند و اندرزگویی به حاکمان و شجاعت ابراز عقیده وی ستودنی است و در ادب پارسی بزرگترین شاعری است که در این زمینه ظهور کرده است.^۱

۱. ضیاء موحد، همان، ص ۷۰.

مهمترین آثار سعدی بوستان و گلستان است. علاوه بر این دو، از سعدی قصاید، مواعظ، غزل و شعرهای عربی و کتاب مثلثات به جای مانده است. در این نوشتار، مآخذ ما آثار مهم سعدی یعنی بوستان و گلستان بوده است. از این رو به طور اختصار به معرفی این دو اثر ارزشمند می‌پردازیم:^۱

الف - بوستان سعدی: بوستان شاهکار سعدی است. گاهی در برخی از نسخه‌های قدیمی سعدی نامه نامیده شده است. این کتاب یک حماسه است و با حکایتی که دارد یک حماسه اخلاقی است که با حمد و ثنای خدا شروع می‌شود و ده باب دارد. مهمترین ابواب آن درباره سیرت پادشاهان، تربیت و عدل و قناعت است. در بوستان یک جریان عرفانی و انسانی بسیار قوی وجود دارد و در خلال حکایات تاریخی، ضرب المثلها، اشاره به معتقدات دینی و استعاره‌های کم و بیش پیچیده بیان می‌شود.

«جهان بوستان همه نیکی است و پاکی و دادگری و انسانیت یعنی عالم چنان که باید باشد، و به قول مولوی «شربت اندر شربت است»^۲. «در بوستانی که سعدی آفریده، خردمندان و اهل بصیرت وظیفه‌ای مهم دارند و مسئولیتی انسانی. بر ایشان است که مردم و زبردستان را از ثمره کارها آگاه کنند و بیدار و آنجا که نصیحت دشوار است از این وظیفه تن‌نزنند»^۳. و بالاخره آنکه «بوستان سعدی، عالم ایثار و انسانیت و تسامح است به

۱. با استفاده از کتاب: تحقیقی درباره سعدی نوشته هانری ماسه ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۱۵۶ تا ۱۶۴.

۲. دکتر غلامحسین یوسفی، جهان مطلوب سعدی در بوستان (مقدمه چاپ بوستان)، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم ۱۳۷۵، ص ۱۷.

۳. دکتر یوسفی، همان، ص ۲۱.

معنی کامل کلمه، بی آنکه این مفهوم عالی و شریف در مرز نژاد و رنگ و پیوند محصور بماند.^۱ مدینه فاضله سعدی در بوستان، شاعری را نشان می‌دهد که بسیار پیشروتر از عصر خود بوده و چنان می‌اندیشیده که خیلی از افکار او مورد قبول بشریت روزگار ماست.^۲

ب - گلستان سعدی: اهمیت این کتاب که یک سال بعد از بوستان نوشته شده کمتر از آن است. متن گلستان کوتاهتر از بوستان است. این کتاب هشت باب دارد که مهمترین آن باب تربیت و عدل است. بر روی هم گلستان کتابی است برای تفرّج خاطر و در عین حال تربیت. «سعدی در گلستان انسان را، با دنیای او و با همه معایب و محاسن و با تمام تضادها و تناقضهایی که در وجود او هست، تصویر می‌کند. نظر سعدی آن است که در این کتاب انسان و دنیا را آن چنان که هست توصیف کند نه آن چنان که باید باشد. و دنیا هم، مثل انسان آن چنان که هست از تناقض و شگفتیهای بسیار خالی نیست.»^۳ گلستان سعدی با تأمل در مظاهر صنع و مصائب حیات، صحنه‌های عبرت‌انگیزی را پیش روی می‌نهد. اساس عالم مورد نظر سعدی عدالت است و دادگستری، یا به تعبیر او «نگهبانی خلق و ترس خدای».

بدین ترتیب، عمده‌ترین جنبه‌های جرم‌شناختی آثار سعدی در مباحث تعلیمی و تربیتی و شناخت انسان در اجتماع و روان‌شناسی آن است و آن چیزی که در جرم‌شناسی «کرامت انسان» نامیده است.

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، چشمه روشن (دیداری با شاعران)، انتشارات علمی، چاپ پنجم ۱۳۷۳، ص ۲۳۵.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک. دکتر غلامحسین یوسفی، همان مأخذ، ص ۲۳۰ به بعد - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ هفتم ۱۳۷۲، ص ۲۳۵ به بعد و حکایت همچنان باقی، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۲۰ تا ۲۸.

۳. دکتر زرین‌کوب، با کاروان حله، ص ۲۴۷.

از سویی دیگر، همانگونه که دنیای جامعه‌شناسی و آورده‌های جرم‌شناسی، برگرفته از عینیت زندگی و واقعیتهای اجتماعی و انسانی است، نه ساخته و پرداخته براساس ضوابط و اخلاقیاتی انتزاعی و تجربیدی، در «دنیای سعدی نیز واقعیتهای و عینیتها، اعم از زشت و زیبا، خوب و بد، تلخ و شیرین، خوشی و ناخوشی، دادگری و ستمگری، همه با هم آمیخته‌اند. و این تناقضی است که در حکایات گلستان مشهود است».^۱

گفتار چهارم - سعدی پژوهی در جهان معاصر

سعدی فیلسوف جهان‌نیده حاذق و مبشر عدالت اجتماعی و معلم اخلاقی که مفهوم اخوت انسانی را با لحن یک پیام آور اعلام می‌کند، صدای پرطنین او در طی آن ایام که شدیدترین، خونین‌ترین و بی‌حاصل‌ترین جنگها و کشتارها (جنگ و کشتار مغول در عصر سعدی) ایران را عرصه کشتار و ویرانی کرده بود، یک اخطار الهی بود. سعدی دنیای عصر را گمراه، بیمار و محتاج هدایت و تربیت یافت و با کلامش به رفع ظلم و تبعیض و توهّم پرداخت.

«گفتار سعدی، از آنجایی که نقد حال اروپای ۳۰۰ سال پیش که در تب و تاب جنگ و کشتار می‌سوخت، بود، به زودی در فرهنگ اروپا جای خود را یافت و اروپا در مقابل نبوغ حیرت‌انگیز او سر تعظیم فرود آورد».^۲

«جهان پهناور اندیشه و سعه صدر و انسان دوستی سعدی سبب شده است که سرادوین آرنولد (Sir Edwin Arnold) شاعر انگلیسی، او را متعلق به جهان قدیم و جدید بداند و همپتن (Hampton) در قرن بیستم

۱. جواد حدیدی، از سعدی تا آراگون، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۴۲۹.

۲. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، حکایت همچنان باقی، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۲۶.

وی را دوست و مشاور و راهنمای همگان بشمارد که هیچکس از پیروی از او بیمناک یا شرمسار نخواهد بود. یا در مغرب زمین برخی از ابیات بوستان را شبیه سخنان آسمانی انگارند.^۱

«نکات اخلاقی منظور سعدی چه بسا که برای هر انسانی در هر جای جهان مقبول و دلپذیر باشد. از این رو، رالف والدوامرسون، شاعر امریکایی، سعدی را، شاعر دوستی، عشق، ایثار و صفا و آرامش» می‌شناسد. و «لطف طبع و حکمت علمی و عواطف اخلاقی» او را می‌ستاید و از «کلیت و شمول جهانی قوانین اخلاقی» در نظر وی یاد می‌کند.^۲ امرسون جهانی بودن سعدی را چنین می‌گوید: «سعدی به زبان فارسی تکلم می‌کند ولی مثل هومر و سروانتس و شکسپیر و موتین خطابش همه ملل است و حرف او دائماً جنبه امروزی دارد». اندیشه‌های سعدی معدن فیاض آموزندگی و زندگی است. از این رو، امروزه نیز سعدی در چین، ژاپن، اروپا، آمریکا و جمهوری‌های شوروی کاملاً شناخته شده و آثار او به زبانهای محلی ترجمه و در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. تأثیر اندیشه‌های سعدی بر افکار پایه‌گذاران جرم‌شناسی نیز مسلم گردیده، بزرگانی همچون ولتر، منتسکیو و ژان ژاک روسو از آشخور گفتارها و اندیشه‌های سعدی بر علم و شجاعت خود افزوده‌اند.^۳

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، همان، ص ۲۴۰.

۲. دکتر یوسفی، پیشین، ص ۲۳۵.

۳. در این باره و برای فهم بهتر و بیشتر ورود و رسوخ اندیشه‌های سعدی در اروپا ر.ک. دکتر زرین‌کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، انتشارات سخن، چاپ سوم ۱۳۷۴، ص ۱۷۷ به بعد و دکتر جواد حدیدی، از سعدی تا آراگون (تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه)، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۳.

و چنان‌که دکتر زرین‌کوب گفته‌اند^۱، شباهت اندیشه و بیان سعدی در بسیاری موارد با سخنان نویسندگان و شاعران فرنگی همچون گوته، لافوتن، ولتر، هوگو، بالزاک و موسه انکار ناپذیر است.

اندیشه‌های سعدی تنها در پرورش افکار شاعران و نویسندگان کارگر نبوده، بلکه سیاستمداران و رهبران جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌داده است. به عنوان نمونه: «مادام رولان که در ۱۷۹۲ به وزارت کشور فرانسه رسید و با روبسپیر و برخی دیگر از انقلابیون تندرو همکاری می‌کرد و در نتیجه فعالیت‌های سیاسی و مبارزات بسیار برای آزادی و عدالت اعدام شد، دستنوشته‌ای که با نام «داستان‌های شرقی» از او باقی است و امروزه در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود حاکی است که او نیز تحت تأثیر افکار سعدی بوده است. عنوان برخی از این داستان‌ها چنین است: «خواب ستمکار»، «فرمانروای خودکامه»، «انسان راستین»، «اشتباه» و در بیشتر این داستان‌ها نشانی از حکایات سعدی مشهود است»^۲.

فرانتس توسن در مقدمه ترجمه گلستان به زبان فرانسه، می‌نویسد: «سعدی تنها ساکن گلستانها نیست. حکیم و فرزانه و یاور ستمدیدگان و خصم ستمکاران نیز هست. آوازه‌اش با «شهد گلها و عطر یاسمنها» در آمیخته است.

گویی «در هر نسیمی که می‌وزد گل‌های همه گلستان‌های جهان را پرپر می‌کند و به فراز او می‌گسترد» و «سعدیا! به لطف حکایت‌های شیرین و آسمایت، همیشه، تا جهان هستی هست، بوسه بر لب یار خواهی زد؛ تندخویان را به اعتدال فراخواهی خواند؛ شرمخویان را شجاعت خواهی بخشید؛ لثیمان را نکوهش خواهی کرد؛ حسودان و درماندگان و بینوایان

۱. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، کاروان حله، ص ۲۵۶.

۲. جواد حدیدی. همان اثر، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

را دلداری خواهی داد؛ و به فرجام، نغمه خوشاهنگ و دلنوازت برای همه جهانیان صلح و آرامش به ارمغان خواهد آورد.^۱

در آخر، ویژگیهای گفتار سعدی را از زبان خودش حسن ختام این مبحث می‌کنیم:

«غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیبیت آمیز، و کوتاه‌نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که مغز دماغ بیهوده بردن (بیهوده صرف کردن نیروی فکری) و دود چراغ بی‌فایده خوردن، کار خردمندان نیست. ولیکن بر رأی روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است پوشیده نماند که در موعظه‌های شافی را در سلک عبارت کشیده است، و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت آمیخته، تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند».^۲

مبحث سوم - شناخت مولوی و سنجش آثارش از منظر جرم‌شناختی

در این مبحث طی سه گفتار به شناسنامه مولوی، زندگی وی، و مروری کوتاه بر اندیشه و آثارش، پرداخته‌ایم.

گفتار نخست - شناسنامه مولوی

نامش جلال‌الدین محمد بلخی است که به ملائی روم و مولوی رومی آوازه یافته است. در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هـ ق در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء‌ولد معروف شده است. سرانجام در پی تبی سوزان و آتشین در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الآخر سال ۶۷۲ هـ ق در قونیه رحلت فرمود.

۱. همان، ص ۳۱۳.

۲. گلستان سعدی، باب هشتم، شماره ۱۱۴.

گفتار دوم - زندگی مولوی

عصر زندگی مولوی متقارن با عصر زندگی سعدی بوده است. مولوی دوران کودکی را در بلخ سپری کرده و در اواخر دوران کودکی خود به همراه پدر از بلخ به قونیه مهاجرت می‌کنند و تا زمان مرگ در آنجا می‌ماند. مولوی از کودکی در درس فقه و حدیث و کلام در محضر بزرگان وقت از جمله پدر خویش بهاء‌ولد استفاده برده و از جمله بزرگان زمانه در فقه و علوم خویش گردید اما این حالت دیری نپایید. او در ابتدا مجتهدی بزرگ بود و سپس اصلاح‌گرا شد. آنچه در زندگی مولوی و تکوین اندیشه وی و تشکیل هیئت حالات و شخصیت ممتاز وی تأثیری بس عمیق داشته، این است که مولانا در آستانه چهل سالگی با قلندری گمنام و ژنده پوش به نام شمس الدین تبریزی^۱ برخورد کرده و آفتاب دیدار شمس، قلب و روح مولانا را سوزانده و یکسره سودایی و شیدایی اش می‌کند، و این مفتی و فقیه بزرگوار را از بحث و وعظ به شعر و ترانه و سماع و معرفت می‌کشاند. از آن زمان، طبع ظریف و ذوق سلیم مولوی در شعر و شاعری شکوفا شده و به سرایش اشعار عرفانی می‌پردازد. مولوی که پای در عرصه انسان‌شناسی و معرفت به وجود و شناخت انسان، این «عالمی بنشسته در گوشه‌ای»، گذاشته بود، اندیشه‌ها و تفکرات خود را در قالب مثنوی می‌ریزد و این حماسه انسانی را برای جهان و جهانیان ودیعت می‌نهد.^۲

۱. درباره زندگی و شخصیت شمس تبریزی ر.ک. به دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی، خط سوم، انتشارات عطائی، چاپ چهاردهم ۱۳۷۴ - و دکتر محمدعلی موحد، شمس تبریزی، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۶.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره زندگی، احوال و اندیشه مولانا ر.ک. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، پله پله تا ملاقات خدا، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۷۱ و بدیع‌الزمان فروزانفر، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، انتشارات زوار، چاپ پنجم ۱۳۶۶.

گفتار سوم - اندیشه و آثار مولوی از دیدگاه جرم‌شناختی

الف) اندیشه مولوی - شعر و اندیشه مولانا ناظر به جهان و فراسوی جهان است و همه افراد انسان، از هر رنگ و نژاد و پیرو هر کیش و ایمان. پس از قرن‌ها مولانا همان پایگاه محتشم را در بین ملل و نحل مختلف جهان حفظ کرده است.

پاپ جان بیست و سوم در سال ۱۹۵۸ در پیامی خاص نوشت: «... به نام جهان کاتولیک، من در برابر خاطره مولانا با احترام سر تعظیم فرود می‌آورم.»^۱ و در عظمت مولوی و اندیشه‌اش خود را به سخن ری‌نولد. ا. نیکلسن مترجم و شارح مشهور مثنوی مولوی به زبان انگلیسی می‌سپاریم: «مولوی بزرگترین شاعر عارف همه اعصار است». «هگل وی را به عنوان یکی از بزرگترین شاعران و برجسته‌ترین متفکران تاریخ جهان ستوده است و آربری مولوی را به طور مسلم عظیم‌ترین شاعر عارف تاریخ بشر و یکی از بزرگترین شاعران عالم دانسته است».^۲

نیز کریستیان بوین می‌نویسد: «نوشتار رومی را که می‌خوانیم، گویی با موشک مکتوب او در فضا پرتاب می‌شویم، همچون گل سرخ که با رایحه‌اش از گل سرخ‌رهایی می‌یابد... به نظر می‌آید که او آسمان بیکران منطق را درنور دیده است».^۳

ب) آثار مولوی - آثار مکتوب مولوی به دو بخش نظم و نثر تقسیم می‌شود که عبارتند از: غزلیات وی که به کلیات یا دیوان شمس معروف گشته و در اهمیت آن همین بس که گفته اند: «بی‌گمان در ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و فراتر از آن در فرهنگ بشری در هیچ مجموعه شعری

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، همان، ص ۲۲۹.

۲. دکتر یوسفی. همان، ص ۲۱۰.

۳. کریستیان بوین، فروغ هستی، ترجمه ساسان تبسمی. نشر باغ نو، چاپ اول ۱۳۸۲، ص ۸۶.

به اندازه دیوان شمس، حرکت و حیات و عشق نمی‌جوشد»^۱ رباعیات وی که دارای معانی و مضامین عرفانی و معنوی است و کتاب فیه مافیه که مجموعه تقریرات مولاناست. مکاتیب که مشتمل بر نامه‌ها و مکتوبات مولانا به معاصرین خود است. و بالاخره مثنوی که چون منبع مستقیم کار این تحقیق است آن را مستقلاً و به طور اختصار معرفی می‌کنیم.

مثنوی در اصطلاح عبارت از اشعاری است که در یک وزن سروده شود و در هر بیت، دو مصراع با یک قافیه آید. شاعران، اغلب، مطالب دامنه دار و حکایات و افسانه‌ها و یا وقایع تاریخی و مسائل عرفانی را در این قالب بیان می‌کنند.^۲ مثنوی مولوی کتابی است تعلیمی و آموزشی و درسی در زمینه عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف انسانی و مولوی بیشتر به خاطر همین کتاب معروف شده است.

مثنوی مولوی به دلیل جامعیت و ظرافت و نکته‌های باریک خود بی‌گمان ادبیات و عرفان فارسی را تحت‌الشعاع قرار داده است. دنیایی که وصف آن در مثنوی آمده دنیای روح است. قصه‌های مثنوی بسیار و گوناگون است. مثنوی البته کتاب قصه نیست اما قصه‌ها دارد که غایت همه آنها تعلیم است. به علاوه مثنوی دارای ارزش روان‌شناختی، اعتبار فولکلوریک و اهمیت معرفتی است. در تأثیر مثنوی بر فرهنگ ایران و

۱. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، مقدمه کتاب گزیده غزلیات دیوان شمس، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۰، ص ۱۵.

۲. از گونه‌های شعر معمولاً «قطعه» و «مثنوی» بیشتر از قالب‌های دیگر شعری برای بیان واقعیت‌های اجتماعی به کار می‌رود. به‌ویژه مثنوی که به رعایت قافیه مشترک در مصراع‌های دوم نیاز ندارد... شاهنامه فردوسی و مثنوی مولوی از نمونه‌های بارز ادبیات اجتماعی و فرهنگی است (محمود روح‌الامینی، نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، نشر آگه، چاپ سوم ۱۳۷۹، ص ۱۹).

جهان و اهمیت آن، دکتر قدمعلی سرامی در مقدمه مثنوی، چنین نوشته‌اند:

«تأثیری که مندرجات این کتاب بر فرهنگ ایرانی، اسلامی و نیز کل فرهنگ بشری در طول قرون و اعصار گذاشته است، گویای آن است که باید به این اثر نه به چشم منظومه‌ای متعلق به فرهنگی خاص که به دیده کتابی برای همه جهان در تمام طول زمان نگریست، کتابی که همچون مصنف خویش جهانی است. و من بیگمانم که مثنوی معنوی اثری است که در هزاره‌های بعد هم در سطحی آکادمیک برای همه بشریت مطرح خواهد بود».^۱

خود مولوی در مقدمه اصلی مثنوی، این کتاب را چنین می‌شناساند: «... و این کتاب، شفای بیماریهای روحی و زداینده اندوه‌ها و گشاینده رازها و آشکارکننده اسرار و حقایق قرآنی و فراخی دهنده روزی و رزق معنوی و پیراینده اخلاق از هر زشتی و پلیدی است».^۲

با تمام آثاری که از مولوی به جا مانده، در عین حال مولوی همه چیز را نگفت! - این کلام خود مولانا است:

بارها گفته‌ام که فاش کنم -

هر چه اندر زمانه، اسرار است!

لیک از «چشم - زخم» و، بیم جفا،

بر زبانم، نهاده مسمار است!^۳

با این اوصاف، ارزش جرم‌شناختی مثنوی مولوی در پرتو شناخت روح و روان انسان و جنبه‌های روان‌شناختی و تعلیمی و اجتماعی آن است که در این نوشتار لحاظ خواهد شد.

۱. قدمعلی سرامی، مقدمه مثنوی معنوی، چاپ انتشارات بهزاد ۱۳۷۰، ص ۳۸۲.

۲. مقدمه اصلی مثنوی، همان چاپ. ۳. دکتر صاحب‌الزمانی، همان، ص ۳۰۰.

مبحث چهارم - عصر سعدی و مولوی در مقایسه با عصر تولد جرم‌شناسی
آنچه در این مبحث می‌آید به منظور شناسایی زمینه‌های اجتماعی این همه پند و اندرزگویی و آزرده‌خاطری و پیامهای اصلاح‌گرایانه و انسان‌دوستانه سعدی و مولوی می‌باشد. هیچ اندیشمند و هنرمندی نیست که زیر تأثیر فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمان خود نباشد، همچنان که زمینه اجتماعی این همه اندیشه و پند و پیامهای اصلاح‌گرایانه و انسان‌دوستانه در جرم‌شناسی در زمان تولد جرم‌شناسی بی‌تأثیر نبوده است.

دکتر غلامحسین یوسفی درباره ویژگیهای این عصر می‌گوید: «در عصر سعدی عدالت کمیاب و ظلم و تعدی بسیار بود. سلاطین و ارباب قدرت سخن حق را بر نمی‌تافتند و فرجام کسانی که به این واقعیت توجه نداشتند مشقت بار می‌شد. تاریخ‌ها پر از سرگذشت‌های عبرت آموز بود. مسعود رازی که به روایت ابوالفضل بیهقی، از سر ارادت، مسعود غزنوی را در دو بیت «سخت نیکو نصیحتی» کرده بود به هندوستان تبعید شده بود، زیرا پادشاهان زمان خواهان مدح و ستایش بودند».^۱

در عصر سعدی و مولوی خشونت و بی‌هنجاری از در و دیوار جوامع می‌ریخته، و «پر است از قحطی، مرده‌خواری، و کودک‌خواری بر اثر شدت گرسنگی در مصر، زلزله‌های سهمگین در شام و مصر و عربستان همراه با خرابی‌های جبران‌ناپذیر وبا - در بغداد و پیرامون آن، طغیان‌خانه‌برافکن رود دجله، همچنین برخوردهای خونین شیعه و سنی، جنگ و گریز و شبیخون‌های پی‌درپی الموتیان و سلجوقیان به شام و مصر، یعنی جمع تمام عوامل ایجاد زلزله و ناایمنی اقتصادی، اجتماعی و روانی! یعنی فراهم‌گشت زمینه کامل بیماری‌زای اقتصاد احتکار و تورم،

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، روان‌های روشن. انتشارات یزدان، چاپ دوم ۱۳۶۹. ص

تنگدستی و گرانی بی سابقه، در عین خود کامگی، و بی خبری دهشتناک توانگران از درماندگی بینوایان!^۱

عصر سعدی و مولوی، زمانه هرج و مرج ارزشها و پریشانی رابطه‌ها و آشفتگی نظام روابط انسانی بوده است. در این عصر سعدی و مولوی زیسته‌اند و شاهد پلیدیها و زشتیهای اجتماعی بوده‌اند و گفتار آنان نه تنها انعکاس «روان‌شناسانه» دارد، بلکه همچنان از طنین نیرومند «جامعه‌شناسانه» نیز برخوردار است. و کلامشان واکنش ذهن نقاد آنان نسبت به عصر خویشان است.

سعدی و مولوی کم و بیش شاهد یکی از بزرگترین ضربه‌های تاریخ، بر پیکر جامعه ایرانی بوده‌اند یعنی «حمله مغول به ایران» آنان فرزندان یک عصر «اهرمی» بوده‌اند و شاهد سقوط امیدها، انحطاط ارزشها، بی‌ارجی اعتبارها، همه‌گیری یأسها، لگام گسیختگی زورمندان، و رواج عوام‌فریبیهای بی‌بند و بار.

کوتاه سخن، «فرهنگ عصر سعدی و مولوی» فرهنگی درون تهی و مفلوک است، فرهنگی زبون از پاسخگویی به مسائل اساسی خود، فرهنگی غافل از رواداشت کام، نسبت به نیازمندیهای راستین خویشان است!

فرهنگی ارتجاعی است، گذشته ستاست. از آینده و حال بیگانه است. فرهنگی نشخوارگر پس مانده‌های هضم ناپذیر کهن، فرهنگ تکرار مکررات، فرهنگ قالبها و کلیشه‌هاست!^۲

سعدی و مولوی خردمندان و پویشگران حوزه اندیشه و خرد و ادب و انسان‌شناسی در برابر هجوم این معضلات، توجه زمامداران وقت را به

۱. دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی. همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۲. همان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

مسائل اجتماعی و مردم‌شناسی و تنظیم روابط اجتماعی مبتنی بر شناخت انسان و جامعه فرا می‌خوانند.

تأثیر اندیشه‌های سعدی و مولوی در اصلاح اجتماع بی‌بند و بار آن دوره و فراخوانی حکومت عقل بر جهل و فساد نوید آگاهی و آزادی می‌داد و می‌دهد. آنچه امروزه شعار دوستداران بشریت است و افکار حقوق بشر و انسان‌مداری را رقم می‌زند، ترجمان این افکار در آن دوره بودند.

خود سعدی در حکایت زیر به آشفتگی اوضاع اجتماعی ایران در عهد مغول و رنجایی که از این رهگذر نصیب مردم بی‌پناه می‌شده اشاره کرده است:

«گفتم حکایت آن روباه مناسب حال توست که دیدندش گریزان و بی‌خوبستن، افتان و خیزان» کسی گفتش: «چه آفت است که موجب مخالفت است، گفتا شنیده‌ام که شتر را به سخره می‌گیرند.» گفت: «ای سفیه، شتر را با تو چه مناسبت است و تو را بدو چه مشابعت؟» گفت: «خاموش که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم، کرا غم تخلیص من باشد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود، مارگزیده مرده بود.»^۱ و مولوی هم بدین مضمون حکایتی دارد: «شخصی از ترس، خود را در خانه‌ای افکند، رخها زرد چون زعفران، لبها کبود چون نیل، دستها لرزان چون برگ بید، خداوند خانه پرسید خیر است، چه واقع افتاده است؟ گفت: «در بیرون خر می‌گیرند به سخره» گفت: «مبارک، تو خر نیستی چه می‌ترسی؟» گفت: «به جد گرفته‌اند و تمیز برخاسته، ترسم که مرا خر گیرند...»^۲

۱. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ص ۸۴.

۲. مرتضی راوندی، سیر قانون و دادگستری در ایران، نشر چشمه، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

از این دو حکایت به خوبی پیداست که در آن روزگار تیره و تار بازار تهمت و افترا هم سخت رایج بوده و زورمندان مغرض می‌توانستند با ایراد اتهامی بی‌اساس شخص بی‌گناهی را ماه‌ها بلکه سالها زندانی کنند. و به عنوان مثالی دیگر به سخن بهاء‌ولد پدر مولوی در باب فساد سلاطین وقت اشاره می‌کنیم: «سلاطین و امرای این دیار، اغلب به فساد و لواطه، مشغولند. شاید در این مقام مقیم بودن!»^۱

و اما در باب مجازاتهای خشن و عدم هماهنگی کیفر با جرم، می‌توان به انواع مجازاتهای وحشیانه در عصر مذکور اشاره کرد، از قبیل: سوزاندن در آتش، گرفتن اقرار با شکنجه، بریدن دست و زبان و گردن زدن و خصی کردن و پای بریدن و... وجود مجازاتهای یاد شده و انواع ظلمها و تجزّی‌ها به حقوق انسانهای عصر، به گواهی کتب معتبر تاریخی مسلم گردیده‌آ، و سعدی و مولوی با مشاهده این اوضاع و احوال فاجعه آمیز عصر خود، دست به اصلاحات انساندوستانه زده و پیشنهادات بهنجارسازی اوضاع را ارائه می‌کنند.

بدین‌سان، شباهتهای بسیاری بین اوضاع و وقایع فوق‌الاشعار در عصر سعدی و مولوی با انواع وقایع اتفاقیه در کشورهای غربی قبل از پدیده جرم‌شناسی، می‌توان یافت که ذیلاً به برخی از آنها به طور اختصار می‌پردازیم.

ویل دورانت مورخ و فیلسوف مشهور معاصر، در کتاب تاریخ تمدن خود ضمن توصیف حکومت ونیز در قرن یازدهم، به کیفرهای قرون وسطایی اشاره می‌کند و می‌نویسد «...جریمه‌ها منعکس‌کننده ظلم رایج

۱. دکتر صاحب‌الزمانی، همان، ص ۲۳۱.

۲. برای اطلاع بیشتر از منابع و وقایع تاریخی در این زمینه، ر.ک. مرتضی‌راوندی، منبع پیشین، ص ۱۴۴ به بعد.

در آن زمان بود، محبوسان غالباً در حجره‌های تنگ زندانی می‌شدند که دارای حداقل نور و هوا بود. مجازاتهای قانونی بسیار ستمگرانه بود و تازیانه زدن، داغ کردن، قطع کردن عضو، کور کردن، بریدن زبان، شکستن دست و پا، چرخ شکنجه و نظایر آنها را شامل می‌شد...^۱ وی درباره فساد و رشوه‌خواری و ظلم و بی‌عدالتی و بی‌هنجاری و اجحاف به رعیت و بی‌اعتنائی به حقوق مردم در اروپای قرون ۱۶ و ۱۷ (پگه تولد جرم‌شناسی علمی) و تصویر اوضاع اجتماعی عصر الیزابت (۱۵۵۸ - ۱۶۰۳) و همچنین از وضع دلخراش «عدالت و قانون» در آن دوران سخن می‌گوید و می‌نویسد: «انگلستان در سال ۱۵۸۱ در حدود پنج میلیون نفر جمعیت داشت که بیشتر آنها به کار کشاورزی مشغول بودند جز اقلیت ممتاز و صاحب حقوق، اکثریت قاطع مردم در گرداب ظلم و فساد غوطه ور بودند و از حق و عدالت خبری نبود... دادگاه‌ها به اتفاق و عموماً فاسد بودند... حتی فرانسیس بیکن دانشمند، برای تحصیل جاه و مال در مقام دادستانی مکرر حق و عدالت را به نفع شاه زیر پا نهاد...»^۲

و بالاخره درباره انگلیسیان قرن هجدهم و مرگ اخلاق و انسانیت در آن عصر چنین می‌نویسد:

«کیفرهای وحشیانه در ملاء عام مردم را درنده خو می‌ساخت. اخلاق و سیاست به تباهی گراییده بود. به موجب قانونی که در ۱۷۹۰ لغو شد، زنی را که به خیانت یا کشتن شوهرش محکوم می‌شد زنده می‌سوزانیدند ولی عرف و عادت اجازه می‌داد که قبل از سوزانده شدن خفه شود. شکم

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر لویی چهاردهم، ج ۸، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۱، ص ۱۹.

۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، آغاز عصر خرد، ج ۷، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۱، ص ۱۵۸.

مردانی را که به جرم خیانت محکوم می‌شدند هنگام اعدام که هنوز جان به تن داشتند، می‌دریدند و امعاء و احشای آنان را در برابر دیدگان‌شان می‌سوزانیدند، سپس آنان را سر می‌بریدند و تکه تکه می‌کردند. گاهی نیم ساعت طول می‌کشید تا محکومی بر چوبه دار جان دهد... و بیشتر جنایات، کیفر مرگ در پی داشتند».^۱

همچنان که سعدی و مولوی در برابر اوضاع نابه سامان عصر خویش، دردمندانه شکوه سر داده و برای حفظ جان خویش در قالب شعر و ادب و کنایه و رمز و دو پهلوگویی، اصلاح طلبانه ایستادند و پیشگامان اصلاحات انسان دوستانه و بهنجارسازی اوضاع لقب گرفتند، مردان اندیشمند و بزرگی همچون ولتر، منتسکیو، ژان ژاک روسو در برابر اوضاع نابه سامان عصر خویش، متفکرانه و دردمندانه ایستادند و با ارائه اندیشه‌ها و نظریه‌ها و نطق‌های خود پیشقراولان اصلاحات انسان‌دوستانه و بهنجارسازی اوضاع شناخته شدند. به عنوان نمونه، ولتر در سال ۱۷۶۶ تفسیری بر کتاب جرایم و مجازات‌های بکاریا منتشر کرد و تا سال ۱۷۷۷ حمله به بی‌عدالتیها و وحشیگریهای قوانین فرانسه را ادامه داد و اثری به نام بهای عدالت و انسانیت منتشر کرد. او اصرار داشت میان گناه و جرم^۲ تفاوت گذارده شود و این فکر پایان یابد که مجازات جرم باید در حکم گرفتن انتقام خدایی باشد که مورد توهین قرار گرفته است. گفت: «مجازات اعدام باید به عنوان عملی وحشیانه و اتلاف آمیز لغو شود. روح انسان دوستی او در مورد شکنجه و ضبط اموال و مجازات‌های وحشیانه

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹، ترجمه سهیل آذری، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۷-۷۶.
 ۲. ر. ک. ذیل مدخل «جرم و گناه»، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، تألیف عباس ایمانی، نشر آریان، چاپ اول ۱۳۸۲.

بسیار حساس بود. به طور کلی، اصلاحاتی که ولتر پیشنهاد می‌کرد ناشی از عواطف صادقانه وی به عنوان یک انسان دوست بود.^۱ ملاحظه می‌شود که بستر زایش اندیشه‌های انسان‌دوستانه در سعدی و مولوی و پیشگامان جرم‌شناسی هم شکل و همسان هستند. واکنش هر دو گروه در برابر وقایع اتفاقیه‌ای است که تقریباً در طول تاریخ بشریت گریبانگیر اوست و فلسفه نهایی و هدف غایی آنان همانا اصلاحات انسان‌دوستانه و بهنجارسازی اوضاع زمانه است. از این رو، در تطبیق اندیشه‌های این دو گروه، به بی‌راهه نرفته‌ایم و این تطبیق و مقایسه و پیوند، حیطه اطلاعات ما را درباره علم جرم‌شناسی بسط خواهد داد.

۱. ویل دورانت، همان، ص ۳۵۶.

بخش دوم

اندیشه‌های ادبی در اولین مطالعات جرم‌شناسی و در زمینه علت‌شناسی جنایی

مکاتب و نظریاتی که موجبات تحول جرم‌شناسی را به وجود آورده‌اند به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. یک دسته نظریات و مطالعات اولیه جرم‌شناسی است که اوایل قرن بیستم زمینه تحول و پیشرفت جرم‌شناسی را فراهم کردند. دسته دیگر نظریات جدید جرم‌شناسی است که بعد از جنگ اول جهانی ارائه شد و تحولاتی چشمگیر و گسترده در علم جرم‌شناسی به دنبال داشت. این نظریات از سال ۱۹۲۰ شروع و تا به امروز ادامه دارد. دسته اول شامل سه مکتب مهم می‌باشد که عبارتند از: ۱- مکتب انسان‌شناسی جنایی. ۲- مکتب جامعه‌شناسی جنایی. ۳- مکتب ترکیبی یا تعدد عوامل. و دسته دوم نیز شامل سه مکتب مهم می‌باشد که عبارتند از:

۱- مکتب جرم‌شناسی مبتنی بر علت‌شناسی جنایی جدید (۱۹۲۰ تا

۱۹۴۰)

۲- مکاتب جرم‌شناسی مبتنی بر پویش عمل مجرمانه (۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰)

۳- مکاتب جرم‌شناسی واکنش اجتماعی.

در خصوص مکتب سوم، چهار نظریه عمده مطرح شد که عبارتند از:

۱- نظریه تعامل گرایی یا کنش متقابل (دیدگاه برچسب زنی)

۲- نظریه جرم‌شناسی سازمانی یا تشکیلاتی که مبتنی بر مطالعه و سنجش مجازاتها در سطح کلی نظام عدالت کیفری است.

۳- جرم‌شناسی رادیکال و انتقادی.

۴- جرم‌شناسی بزه‌دیده‌شناسی.

این تذکر لازم است که اساس تحلیلها و مطالعات این تحقیق مبتنی بر نظریه‌های مختلف جرم‌شناسی می‌باشد و در هر بخش از نظریه‌های مذکور، به طور پراکنده و به اقتضای موضوع تحقیق، اگر ردپای اندیشه‌های ادبی و فلسفی را یافته‌ایم، بدان پرداخته شده است. بدین ترتیب، اندیشه‌های سعدی و مولوی در مقایسه و مقابله با اولین مطالعات جرم‌شناسی، مطالعات جامعه‌شناسی جنایی، مباحث عمومی جرم‌شناسی و اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی طی چهار فصل و چندین مبحث در این بخش ارائه شده است.

فصل نخست - اندیشه‌های ادبی در اولین مطالعات جرم‌شناسی

به عقیده ژان پی ناتل، اولین مطالعات جرم‌شناسی بودند که باب تجزیه و تحلیل دقیق‌تر از اصول عملی و تئوریه‌ها و فرضیه‌های اساسی و روش و مآخذ جرم‌شناسی را گشودند و امروز وقتی می‌خواهند مبانی مربوط به روش جرم‌شناسی را بیان و استنباط کنند الزاماً باید به مآخذ آن مراجعه نمایند، زیرا تمام مسائل ضمن اولین مطالعات جرم‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند بدون آنکه بین آنها هماهنگی وجود داشته باشد و شاید بتوان گفت، مطالعات نامنظم و درهم و برهمی است، اما این مطالعات آنقدر غنی و حاوی ایده‌ها و ابداعات است که نمی‌توان تعلیم دیگری را جانشین آن نظرها نمود.^۱ در راستای اولین مطالعات جرم‌شناسی و به طور کلی، با سه طرز تفکر مواجهیم:

۱- ژان پی ناتل، جرم‌شناسی، ترجمه دکتر رضا علومی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۲۴ و ۴۰

- ۱- تفکرات و مطالعات جرم‌شناسی بر مبنای انسان‌شناسی
 - ۲- مطالعات جرم‌شناسی بر مبنای روان‌شناسی درمانی
 - ۳- تفکرات و مطالعات جرم‌شناسی مبتنی بر جامعه‌شناسی
- هر یک از این سه طرز تفکر را در مباحث جداگانه بیان می‌کنیم و در خلال آنها به تطبیق و مقایسه اندیشه‌های مطالعه شده در سیر تکوین این مطالعات با اندیشه‌های ادبی می‌پردازیم.

مبحث نخست - اندیشه‌ها و مطالعات جرم‌شناسی بر مبنای انسان‌شناسی

به طور کلی، اولین مطالعات در جرم‌شناسی بر مبنای انسان‌شناسی (یا همان انسان‌شناسی جنایی) در سه مقوله قیافه‌شناسی، زیست‌شناسی یا خصوصیات ارثی، و انسان‌شناسی بر مبنای تفکر جبرگرایانه می‌گنجد که در سه گفتار به بررسی آنها می‌پردازیم.

گفتار اول - مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای قیافه‌شناسی

صرفنظر از مطالعات جرم‌شناسی قبل از قرن ۱۷ که تقریباً تا زمان ارسطو و سیسرون می‌رسد، پیشقراول مردم‌شناسی کیفری دلاپرتا (Dellaporta) بوده است. این شخص در کتاب خود به نام قیافه‌شناسی، روابطی را که بین قسمت‌های مختلف چهره و خصیصه‌های گوناگون فردی وجود دارند مطالعه کرد و چهره شیران به سر حد جنون را با خرس‌ها ارتباط داد و گفت خشن‌ها طبیعت حیوانات دارند و مانند حیوانات وحشی اند.^۱

پس از دلاپرتا، لاوتر (Lavater) مبانی قیافه‌شناسی را طرح کرد و ثابت نمود که بین افراد و سر حیوانات گوناگون شباهتهایی وجود دارد.

سپس با مطالعاتی که برخی دانشمندان روی مجسمه و قیافه افراد انجام دادند، رفته رفته، رشته جدیدی به نام مجسمه‌شناسی به وجود آمد. در ۱۸۶۵ بروکا (Broca) انجمن انسان‌شناسی را بنا نهاد و یازده سال بعد انسان‌شناسی جنایی در پرتو انتشار کتاب لمبروزو^۱ پدید آمد. در طرز تفکر لمبروزو بر مبنای انسان شناختی با گرایش زیست شناختی، «نوعی بزه‌کار وجود دارد که دارای علائم خاص یا آثار شکل غیرعادی می‌باشد و چنین فردی از بقایای وحشی بدوی است که در جوامع تحول یافته ما وجود دارد»^۲، «لمبروزو حدود ۵۹۰۷ مجرم زنده را از لحاظ توارث و خصوصیات ارثی (تن پیمایی) و پزشکی و زیست شناختی و روان شناختی مورد مطالعه و معاینه و آزمایش قرار داد»، و «برای پی بردن به علل جرم، مجرمین را به اعتبار شکل، اندازه و خصوصیات فردی مورد مطالعه قرار داد»^۳.

طرفه آنکه، نیچه فیلسوف مشهور آلمانی، در رابطه بین زشتی و بدن‌زدایی با تبه‌کاری تا آنجا پیش می‌رود که سقراط فیلسوف نامدار یونان باستان را نیز به جهت زشتی بسیار، در زمره تبه‌کاران قرار می‌دهد. او در این باره می‌نویسد: «سقراط از نظر تبار از پست‌ترین مردمان بود: سقراط از فرومایگان بود. می‌دانیم و هنوز می‌بینیم که چه زشت بوده است. و اما زشتی، که به خودی خود زنده است، نزد یونانیان مایه نفی بود. آیا سقراط هرگز یونانی بود؟ زشتی چه بسا نمودی است بسنده از بالیدن نارسا بر اثر آمیزش نژادها. اگر جز این باشد خود را همچون بالیدنی رو به

۱- برای شناخت لمبروزو، ر.ک. دانشنامه جرم‌شناسی، ص ۲۰۸ به بعد.

۲- ژان پی ناتل، همان، ص ۲۵

۳- دکتر علی حسین نجفی. تقریرات جرم‌شناسی دوره کارشناسی ارشد، ۴ - ۱۳۷۳،

فروشد نمایان می‌کند. انسان‌شناسان جرم‌شناس می‌گویند که تبه‌کار نمونه زشت است: دیو چهر دیو نهاد است. تبه‌کار تباهی زده است. آیا سقراط تبه‌کار نمونه نبود؟...»^۱.

تفکراتی که در اولین رویکرد جرم‌شناسی به نحو مذکور در فوق وجود داشته است (همچون تلقی طبیعت وحشی حیوانی درباره افراد خشن و شرور)، خروج انسان را از مسیر انسانی و طبیعی خود به واسطه ارتکاب اعمال دور از جهان آدمیت (که عاری از خشونت و ستیزه حیوانی است) گوشزد نموده و در شناخت بزه‌کاران بر جنبه‌های غیر انسانی آنان انگشت تأکید می‌نهد؛ یعنی وجه غالب بزه‌کاری، رجعت بزه‌کار به خصایص حیوانی است که وی را از ذات انسانی و لاهوتی‌اش جدا می‌کند و به ارتکاب اعمال نامتعارف (سقوط در ورطه حیوانیت)، و به عبارتی «بزه‌کاری»، سوق می‌دهد، همچنان که سعدی نیز بر جهل و ظلمت حیوانی برخی آدمیان چنین اشاره می‌کند:^۲

خبر و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارند ز جهان آدمیت
در جایی دیگر آدمیان مردم‌آزار یا به تعبیری مخّل آسایش مردم را
کمتر و پست‌تر از حیوان شمرده است: «سرجمله حیوانات گویند که شیر
است و اذلّ جانوران خر. و به اتفاق خر باربر به که شیر مردم‌در.

گاوان و خران باربردار
و مولوی چنین می‌گوید:

مهر و رقت وصف انسانی بُود

خشم و شهوت وصف حیوانی بُود^۳

۱. فریدریش نیچه، غروب بت‌ها، ترجمه داریوش آشوری، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۸۱.

۲. کلیات سعدی، ص ۷۹۰.

۳. مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴.

لوورنی (Lauvergne) کتاب خود را درباره «محکومین به اعمال شاقه از نظر جسمانی و اخلاقی و معنوی که در زندان تولون مورد مشاهده قرار گرفته‌اند» در سال ۱۸۴۱ در فرانسه منتشر می‌کند،^۱ و با بررسی روحیات و جنبه‌های اخلاقی و معنوی مجرمین مذکور، به فقد اخلاق و معنا در آنان به وضوح پی می‌برد، یعنی افرادی که به کلی از «جهان آدمیت» بی‌خبرند. توجه و تأکید جرم‌شناسان اولیه (در حیطه جرم‌شناسی جنایی) به قیافه و چهره مجرمین و اشخاص به عنوان نماد و انعکاس شخصیت و حالات درونی آنان، از دیده تیزبین «سعدی» دور نمانده است. سعدی حالات و رفتار اشخاص غیرعادی و مجرم مآب و متجاوز به حقوق دیگران را با علائم خاص موجود در چهره و بدن آنان بی‌تناسب نمی‌داند. مثلاً در حکایت چهلم از باب اول «گلستان»، در بیان شکل و اندازه و خصوصیات فردی مردی که حال و هوای مجرمانه دارد و با کنیزک پادشاهی، بی‌پروا همبستر می‌شود و از وی «ازالّه بکارت» می‌کند و به همین دلیل خشم پادشاه را برانگیخته و به عنوان مجرم و خاطی سزا می‌بیند، چنین می‌نویسد:

«..... به سیاهی بخشید که لب از پره بینی در گذشته بود و زیرینش به گریبان فروهشته، هیکلی که صخرالجنّ [جنّی که صورت دهشت‌زا داشته است] از طلعتش برمیدی، و عین القطر [چشمه‌ای از مس گداخته که بسیار بدبو است] از بغلش بگندیدی...».

سعدی، در عین حال در چهره و قیافه اشخاص علائم خردمندی و بزرگی را نیز درمی‌یافت.

چنانکه افتد و دانی، قیافه اشخاص عادی و یا کامل و خوش سیرت و

دانا و غیره نیز ویژگیهای خود را دارد. در این زمینه به بازخوانی بیتی از حکایت پنجم گلستان سعدی بسنده می‌کنیم:

«بالای سرش زهوشمندی می‌تافت ستاره بلندی»

گفتار دوم -

مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای زیست‌شناسی یا خصوصیات ارثی لمبروزو و پس از بررسی و ارائه نظریه خود درباره شکل غیرعادی و علائم خاص قیافه و شکل و اندازه مجرمین، مطالعه جرم را از منظر پزشکی - زیست شناختی پی گرفت و زیست‌شناسی جنایی را بنیان نهاد. «زیست‌شناسی جنایی جنبه‌های توارثی یا ارثی شخص بزهکار را مطالعه می‌کند».^۱ بنا به طرز تفکری مضیق، این لغت طبق اصول علم لغت‌شناسی محدود به همین قلمرو (ارثی) است، اما عملاً از این محدوده گذشت و دامنه تحقیقات آن، کالبدشناسی و فیزیولوژی و بیماری‌شناسی یا آسیب‌شناسی و بیوشمی بزهکار را دربرگرفت.^۲

در ۱۸۹۴، لوگرن (Legrain) روابط بزه و فساد نسل بشر را با روش زیر ثابت کرد:^۳

۱ - افرادی که از نظر نسل فاسد هستند ممکن است بزهکار شوند و اغلب مرتکب بزه می‌شوند و موارد ارتکاب آنان بیش از افراد غیرفاسد است زیرا کمتر از افراد غیرفاسد می‌توانند با شرایط زندگی منظم خود را تطبیق دهند....

۱- ژان پی ناتل، همان، ص ۲۰ و دکتر مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، ج اول، انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم ۱۳۶۹، ص ۸۷

۲- مآخذ پیشین، همان صفحه.

۳- ژان پی ناتل، همان، ص ۲۸، (با تلخیص).

۲- بعضی بزهکاران دارای علائم فساد نسل می‌باشند...

۳- بزهکارانی هستند که دارای هیچیک از خصیصه‌های فساد نسل نمی‌باشند...

در ادامه، لمبروزو و پیروان او از مکتب ایتالیایی، این نظرات را درباره روابط فساد نسل و بزهکاری پذیرفتند و تأیید کردند که استعداد بزهکاری خاصی، بر اساس وراثت وجود دارد.^۱

«گاروفالو^۲ بر استعداد پیشرفت و رشد جرم‌زایی اشاره نمود»^۳ وی همچنین «علاقه خود را به تعیین ذات و دامنه وسعت استعداد بزهکاری نشان داده است و بدان سو هدایت شده است که استعداد بزهکاری عبارت از فقدان، کسوف و یا ضعف دو غریزه اخلاقی بدوی است: غریزه حسن نیت که مانع انجام اقدامات رنج آور برای هموعان است و غریزه دیگر، غریزه عدالت است که مانع می‌شود با اغفال یا اکراه آنچه را متعلق به ما نیست تصرف کنیم».^۴

همچنین در انگلستان چارلز گورینگ (Charles-Goring) در ۱۹۱۳ تصدیق کرد که تأثیر وراثت در مورد بزهکاری مهم و قابل توجه است. طبق نظر او تمایل به ارتکاب جرم مانند مختصات جسمانی یا حالات روانی یا شرایط مربوط به آثار بیماری که مشخص فرد هستند، به ارث به اخلاف می‌رسد».^۵

بدین‌سان، با سوالات مهم و معماگونه‌ای در جرم‌شناسی مواجه می‌شوند. اینکه آیا جنایت ارثی است یا اکتسابی؟ آیا تبهکاری معلول قوانین جبری بیولوژیک است؟ تأثیر نسل فاسد بر اخلاف خود چگونه

۱- ژان پی نائل، همان، ص ۲۸

۲- برای مطالعه جایگاه گاروفالو در جرم‌شناسی و شناخت بیشتر وی ر. ک. دانشنامه جرم‌شناسی، پیشین، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. ۳- دانشنامه جرم‌شناسی، پیشین، ص ۱۷۸

۴- ژان پی نائل، همان، ص ۲۹ ۵- پیشین، ص ۲۹

است؟ و بسیاری سؤالات مشابه دیگر. دکتر کی نیا در ذیل اینگونه سؤالات می‌نویسد: «همه این پرسشها تعابیر گوناگون از یک مسأله علمی است و آن اینکه آیا جنایت تابع قوانین ژنتیک است یا نه؟ و اگر چنین باشد، همان‌گونه که دانش ژنتیک توفیق یافته است نژاد بسیاری از دامها، جانوران و گیاهان را بهبود کمی و کیفی بخشد... آیا می‌توان انتظار داشت که این تدابیر در بهبود و دیگرگونی نسل بشر نیز به کار گرفته شود، شاهد پدید آمدن انسانهایی باشیم که با انسان کنونی متفاوت باشد و ظهور مثل اعلای انسانیت امکان‌پذیر گردد.»^۱

مطالعه وراثت و گوناگونیهای ناشی از آن، ژنتیک نامیده می‌شود. امروزه تأثیر مستقل و صددرصد ژن و وراثت بر رفتار آدمیان را با آزمایش‌های علمی و تجربی رد کرده‌اند هر چند که کماکان بر رابطه وراثت با ویژگیهای انسانی، بیش و کم، تأکید می‌شود.^۲ با این همه، مسأله ژن و وراثت و ارتباط آن با ویژگیهای رفتاری و کرداری آدمیان، از دیرباز دانشمندان و اندیشمندان را به تکاپوی ذهنی و توجه عینی و محک عقلی و علمی در این زمینه کشانده است.^۳ و گفته‌های زیرین «سعدی» دقت نظر وی را در این وادی می‌نمایاند:

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، همان اثر، ص ۹۰

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. آنتونی بارت، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۵ به بعد و دکتر کی‌نیا، همان اثر، ص ۹۴ به بعد.

۳. چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته است:

کسی کو به بادافره [کیفر] اندر خورست	کجا بد نژاد است و بدگوهرست
کند شاه دور از میان گروه	بی‌آزار تا زو نگردد ستوه
هر آن کس که باشد به زندان شاه	گنهکار اگر مردم بی‌گناه
به فرمان یزدان باید گشاد	به ژند و به اُست آنچه کردست یاد
وگر بدکنش باشد و شوخ و شوم	بپردخت باید از روی بوم
که تا روز واژون پرو نگذرد	تباهی سوی خانِ مردم بُرد

نیاید نکوکاری از بدرگان مُحال است دوزندگی از سگان
 همه فیلسوفان یونان و روم ندانند کرد انگین از زقوم
 ز وحشی نیاید که مردم شود به سعی اندر او تربیت گم شود
 توان پاک کردن ز زنگ آینه ولیکن نیاید ز سنگ آینه
 به کوشش نروید گل از شاخ بید نه زنگی به گرما بگردد سپید^۱
 و یا:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
 تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

و درباره نسل‌شناسی چنین می‌گوید:
 «نسل فساد اینان منقطع کردن اولیترست، و بیخ تبار ایشان بر آوردن؛ که
 آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن؛ و افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار
 خردمندان نیست».^۲

سعدی در جایی دیگر (باب اول گلستان) طی حکایت «طایفه‌ای از
 دزدان عرب و مناظره بین شاه و وزیر» درباره ذاتی بودن جنایتکاری و
 عدم تأثیر تربیت، به مصداق آنکه «گرگ زاده عاقبت گرگ شود»، و
 استدلال وزیر با توسل به ماجرای پسر نوح مبنی بر آنکه بزهکاری لزوماً
 ارثی نیست، و تقابل این دو دیدگاه اشاراتی دارد در تأیید این نظر که ارثی
 یا اکتسابی بودن پدیده بزهکاری از مسائل دیرینه تاریخ تفکرات بشری
 است و هر یک از آن دو نظریه، طرفدارانی داشته‌اند که اساس و استدلال
 همگی بر تجربه و استقراء غیرکافی بوده است. همچنان که در آورده‌های
 علمی امروز، روان‌شناسی تجربی و عملی با اینکه همچنان به اهمیت

۱. بوستان سعدی - ابیات ۲۶۱۵ تا ۲۶۱۹

۲. گلستان سعدی - حکایت ۴

توارث تأکید می‌ورزد ولی به نقش تعلیم و تربیت و در نتیجه تغییر اخلاق و رفتار افراد نیز اذعان دارد.

آنچه مسلم است، این است که «رابطه بین وضعیت خاص ژنتیکی و مزاج یا خلق و خوی افراد، غیرقابل تغییر است و وراثت را در مورد انسان آنچنان که هست باید بپذیریم».^۱

به قول شکسپیر شاعر بنام انگلیسی: «دیو، دیوزاده‌ای که بر سرشت او پرورش هرگز نخواهد نشست».

البته تأثیر وضعیت خاص تواریت همیشه مطلق نیست، به دلیل آنکه، «بخشی از تفاوت‌هایی که بین افراد انسان یافت می‌شود، مربوط به چیزی است که ما از والدین خود به ارث می‌بریم، و بخشی دیگر، مربوط به اختلاف محیط است».^۲

جالب توجه آنکه، در کتب و حدیث و آیات متعددی در قرآن کریم مشاهده می‌شود که نقش وراثت مطلق است، مثلاً آیات ۶ و ۷ سوره بقره و این حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «اگر بشنوید که کوهی از جای کنده شد آن را بپذیرید، ولی اگر بشنوید که مردی خوی خود را رها کرد باور مکنید زیرا زود باشد که به اخلاقی که بدان مفعول است بازگردد».^۳

گفتار سوم - مطالعه انسان‌شناسی جنایی بر مبنای تفکر جبرگرایی

یکی از آورده‌های لمبروزو^۴ (بنیانگذار انسان‌شناسی جنایی)، تفکر

۱- ر.ک. هدایت الله ستوده، آسیب‌شناسی اجتماعی، چ دوم ۱۳۷۱، انتشارات آوای نور، ص ۶۳ و ۶۴ و ۷۴.

۲- آتونی بارنت، همان اثر، ص ۳.

۳- دکتر علی اصغر حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غربی، چ اول ۱۳۷۳، انتشارات اساطیر، ص ۶۰ و ۶۱.

۴- درباره اعتبار کنونی اندیشه‌های لمبروزو. ر.ک. دکتر مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، چ اول، ص ۵۰۹.

جبرگرایی است. در عقاید این دانشمند پزشک و جرم‌شناس، جبرگرایی بر بررسی ویژگیهای فرد بویژه بر آناتومی و فیزیولوژی مبتنی است. او عقیده داشت بزهکاران مبتلا به عیبهایی چندی از نظر فیزیولوژی و آناتومی، همان گروه «بزهکاران مادرزادی» هستند که بدین ترتیب جبراً در گروه بزهکاران واقع شده‌اند.

جبرگرایی در جرم‌شناسی از نظریه‌های مناقشه‌انگیز بوده و علاوه بر لمبروزو برخی جرم‌شناسان دیگر نیز به آن پرداخته‌اند.

در این گفتار، به قدری که در خور این نوشته است، جبرگرایی در جرم‌شناسی را توأم با اندیشه و بینش سعدی و مولانا در این باره، بر می‌رسیم، تا محکی باشد از «جرم‌شناسی ادبی» قطع نظر از نقل اقوال و قیل و قالهای طائل و لاطائل در حیطه جبر و اختیار که از محل بحث خارج است. در پایان سده نوزدهم میلادی گروه کوچکی از متفکران ایتالیایی شامل لمبروزو و آنریکوفری و گاروفالو شکل گرفت. اینان همان گروهی هستند که مکتب تحقیقی (اثباتی) ایتالیایی را در سال ۱۳۸۰ تشکیل دادند و همزمان به ایجاد «آرشیوهای روان پزشکی و انسان‌شناسی جنایی» پرداختند. این مکتب با پذیرفتن یک اصل حقیقتاً انقلابی، اندیشه‌های نوینی را به قانونگذاران پیشنهاد کرد که آثار چشمگیر و محو‌ناشدنی از خود به جای گذاشت. به موجب این اصل، «انسان آزاد نیست و تحت تأثیر نیروهایی است که بر آنها کنترلی ندارد».

بنابر نوشته فری، «انسان از جایگاه بالایی که خود را در آنجا قرار داده بود پایین آمد^۱ و به ذره‌ای نامرئی در اقیانوس بزرگ زندگی این دنیا بدل

۱. به قول حافظ شیرازی:

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
که در این دامگه حادثه چون افتادم
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

گردید، انسان باید خواهی خواهی، بپذیرد که تابع قوانین جاودانی طبیعت و زندگی است.»

از این رو، کردار ما در واقع تنها پاسخهایی هستند که ضرورتاً به تأثیرات عناصر خارجی آمیخته با وضع جسمی - روانی ارگانیسم هر فرد بستگی دارد. چنانکه کوتاهی و بلندی قامت شخص و همچنین حرکات و افعال غیرارادی از قبیل حرکت نبض و حرکت دست مرتعش و پلک چشم، در موقع احساس خطر و به طور کلی هر چیزی که مبدأش طبیعت کلیه یا طبع جزئی باشد، از تحت قدرت و اختیار بشر خارج است.

در بین اندیشه‌های جرم‌شناسی جبرگرایانه، به جبرگرایی انسان شناختی و جبرگرایی جامعه شناختی برمی‌خوریم که جبرگرایی در نوع اخیر در حالت‌های اضطراری مانند جنگ و غرق شدن و تصادف روی می‌دهد. به این وضعیتهای هولناک می‌توان وضعیتهایی را اضافه کرد که در آنها شرایط ضروری برای گسترش و رشد انسانها وجود ندارد، (به طور مثال، حلبی آبادها و زآغه‌ها و غیره).

در نهایت، طرفداران مکتب تحقیقی، چه از طریق جبرگرایی انسان شناختی (زیست شناختی) و چه از طریق جبرگرایی جامعه شناختی، به این نتیجه می‌رسند که آزادی اراده به تحقیق و بی‌هیچ تردیدی وجود ندارد. و با این طرز تفکر، منکر مسئولیت اخلاقی بزهکار که مبتنی بر خطای جبری اوست، می‌باشند، اما در عین حال معتقدند که علیه جرم به هر حال باید واکنش مناسب نشان داد.^۱

با این همه، نظریه پیروان مکتب تحقیقی مخالفت‌های جرم‌شناسان دیگر

۱. با استفاده از ژان پرادل، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه دکتر نجفی ایرند آبادی، ص ۸۹ به بعد؛ و دانشنامه جرم‌شناسی، همان اثر، ص ۱۲۹ به بعد.

را برانگیخت که از بیان آن به منظور پرهیز از اطالۀ کلام خودداری می‌کنیم.

جستار دیرباز و پهن‌اور جبر و اختیار، نه فقط در جرم‌شناسی، بلکه در فلسفه و علوم اجتماعی و دین‌شناسی و ادبیات، تا بوده، از مسائل بغرنج بوده و هست. در این راستا، برخی اندیشمندان و فلاسفه بر جبر و جبرگرایی مطلق تأکید ورزیده‌اند و برخی دیگر، در رد مطلق آن کوشیده‌اند و اختیار مطلق انسان را مهمترین خصلت بشر خوانده‌اند. هر دو گروه برای اثبات نظریه خود دلایلی داشته و دارند که هیچیک را نمی‌توان، علی‌الاطلاق، رد یا قبول کرد. این دوگانگی، در آثار و اندیشه‌های ادبی نیز مشهود است. از تلفیق اندیشه‌های دو گروه مذکور، تیره‌ای از اندیشمندان چاره ساز برآمد که پس از چالش‌های فکری بسیار، تضادّ دو گونه فکری پیش گفته را تعدیل کرد، به نحوی که افعال انسان نه جبر محض و نه اختیار محض بلکه حالتی فرض شد میان جبر و اختیار.^۱ در بین جرم‌شناسان، حالت سوم را تقریباً در آثار و گفتار «فرّی» (که از اعضای دائم مکتب تحقیقی بوده است)، آنجا که مسئولیت اجتماعی و کیفری را می‌پذیرد، می‌بینیم.^۲

در بین ادبای فارسی نیز، مولوی در جای جای مثنوی خود، انسان را در شرایط مختلف هم مختار و هم مجبور معرفی می‌کند و گاهی در این

۱- اشاره به گفته شمس تبریزی در این باره خالی از فایده نیست:
(این بزرگان، همه به جبر فرو رفتند... اما طریق، غیر آن است. «لطیفه‌ای هست، بیرون جبر! خداوند تو را، قَدَری [قادر به کردار خود] می‌خواند، تو خود را چرا جبری [مجبور] می‌خوانی؟ او، تو را قادر می‌گوید، زیرا مقتضای امر و نهی، و وعید و ارسال رسل، این همه، مقتضای قَدَر [اختیار] است. آیتی چند هست در جبر. اما اندک است!).
(نقل از مقالات شمس تبریزی، کتاب خط سوم، دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی).

۲- ر.ک. ژان پرادل، همان، ص ۹۵

باره بینابین می‌اندیشد. سعدی نیز چنین است با اندکی تأکید بیشتر بر جبرگرایی.^۱ به هر حال، این همه تنوع و تناقض آراء درباره جبر و اختیار به اضافه اوهام و الفاظ گوناگون پیرامون این بحث را باید در وسعت و دامنه بیکران آن دانست؛ چه، هنوز هم نتوانسته‌اند به عمق آن راه یابند. گویا تأمل و تدقیق بیشتر و موشکافانه در آن، جز گمراهی و سرگشتگی و اتلاف عمر حاصلی نداشته و ندارد، چنانکه حضرت علی (ع) فرمود: «قضا و قدر الهی راهی است بس تاریک، پس در آن گام مسپارید، و دریایی است ژرف، پس بدان درنیاید.»^۲

به قول مولوی:

همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قَدَر^۳

در ادامه این گفتار، به برخی از گفته‌ها و اندیشه‌های سعدی و مولوی درباره جبر و اختیار (به انتخاب و اختصار) اشاره می‌کنیم و به منظور پرهیز از سرگشتگی در این وادی، از اطاله کلام دوری خواهیم جست.

گاهی سعدی (همچون پیروان مکتب تحقیقی در جرم‌شناسی) بحث و

۱- سعدی، به تأسی از آیه ۹۶ سوره الصافات قرآن کریم (والله خلقکم و ما تعملون - و خدا هم شما را آفرید و هم آنچه شما می‌کنید)، می‌گوید:

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر

۲- نهج البلاغه، حکمت شماره ۲۷۹ - به قول شمس تبریزی: «گاهی چو ملائکم، سر بندگی است، گه چو حیوان. به خواب و خور. زندگی است! گاهم، چو بهائم، سر دژندگی است! سبحان الله، این چه پراکندگی است؟!» (نقل از: مقالات شمس تبریزی، همان اثر، ص ۴۰۵).

به قول مولوی:

همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر

۳- ر.ک. مثنوی مولوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۱۴

استدلال و شک و تردید در مسائل اجتماعی را جایز نمی‌داند و در افعال آدمیان جبر مطلق را می‌پذیرد، تا جایی که می‌گوید:

گر گزندت رسد زخلق مرنج
که نه راحت رسد زخلق نه رنج
خدا کشتی آنجا که خواهد برد
وگر ناخدا جامه از تن درد
از خدا دان خلاف دشمن و دوست

کاین دل هر دو در تصرف اوست^۱

از سویی دیگر، در نظر سعدی، اعمال و تصمیمات آدمی در حدود اراده الهی، آزاد است و آزادی و خواسته‌های بشری نه تنها با اراده و خواست خدا منافات ندارد، بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند به نحوی که اعتقاد به یکی بدون اعتقاد به دیگری، نه انسان را به هدف می‌رساند و نه بهره‌ای برای او دربرخواهد داشت. این رابطه در حکایت ۳۹ از باب اول گلستان سعدی، با مثال رابطه «باران و دانه کاشتن» بیان شده است:

«.... طایفه‌ای شکایت آوردند که پنبه کاشته بودیم باران بی‌وقت آمد و تلف شد. گفت: پشم بایستی کاشتن.»

هر چند مؤثر است باران تا دانه نیفکنی نروید
بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تأیید آسمانی نیست

مولوی ارتکاب جرم و اعمال گناه آلود آدمی را مقهور و مجبور تقدیر و قضای الهی دانسته و خالق هر گونه فعل آدمی را حضرت حق می‌داند:

۱- گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۲۴

گفت آدم که: ظَلَمْنَا نَفْسَنَا^۱ او ز فعلِ حق بُد غافل چوما
ورگنه او از ادب پنهانش کرد ز آن گنه برخورد زدن، او بر بخورد
بعد توبه گفتش: ای آدم نه من آفریدم در تو آن جُرم و محن؟
باری، حق تعالی در جواب توبه حضرت آدم به او می‌فرماید: ای آدم،
مگر آن گناهی که مرتکب شده‌ای من خلق نکرده‌ام؟!

نه که تقدیر و قضای من بُد آن؟

چون به وقتِ عذرکردی آن نهان؟^۲

بدین سان، جرم و گناه بدون انتخاب و اختیار انسان، از بدو خلقت آدم
جبراً با او زاده شده و صفات عارضی خشم و شهوت و حرص و هوی و
هوس که علت العلل کجرویهای آدمی است نیز حتی یک زمان در دازنای
عمر بشری وی را به خود وانگذاشته است. از این رو، از زمانی که آدم با
فرمان «اهبطوا»^۳ مقید و محبوس دنیا شد، در زندان عوارض جبری مزبور
همچنان مولّد «ذنب لا یغفر» است:

چون به امر «اهبطوا» بندی شدند

حبس خشم و حرص و خرسندی شدند^۴

این عجین شدگی گناه با خلقت آدمی از شگفتیهای تاریخ بشری است.
یعنی فرود جبری آدم به زمین همانا، آویختگی و آمیختگی جبری و
ذاتی او به خطا و گناه همانا. با این ترتیب، «از که بگریزم؟ از خود؟ ای
مُحال».

۱- اشاره است به آیه ۲۳ از سوره اعراف

۲- مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۴۸۹ تا ۱۴۹۲.

۳- اشاره است به آیه ۳۸ سوره بقره در باب هبوط انسان به جهان به فرمان قهری حق

۴- مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶.

ملاحظه شد که سعدی و مولانا و برخی ادبای دیگر زبان فارسی، به ناگزیری گناهکاری آدمیزاد و تسلط جبری غرایز آفت زار رفتار او و اینکه جهان آفرین به خیره، شیطان را در ملک خویش آزاد نگذاشته است، وقوف دارند. اما همچنان که جرم شناس میانه رویی مانند «فرّی» به هر حال مسئولیت اجتماعی و کیفری را می‌پذیرد، اینان نیز به دلایلی متقن پذیرفته‌اند:

زاری ما شد دلیل اضطرار

خجلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار، این شرم چیست؟

وین دریغ و خجلت و آرم چیست؟

زجر استادان و شاگردان چراست؟

خاطر، از تدبیرها گردان چراست؟

حسرت و زاری، گه بیماری است

وقت بیماری، همه بیداری است^۱

علیرغم پذیرش نسبی جبر، اختیار را هم نمی‌توان منکر شد:

اختیاری هست ما را بی‌گمان حس را مُنکر نتانی شد عیان

سنگ را هرگز نگوید کس: بیا از کلوخی کس کجا جوید وفا^۲

ناگفته نماند، به حکم الهی، آدمی تا جایی که دارای قدرت عمل است، مسئولیت دارد:

گفت یزدان: ما عَلَى الْأَعْمَى حَرَج کی نهد بر کس حَرَج رَبُّ الْفَرَج^۳

۱- همان، ابیات ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰ و ۶۲۳.

۲- همان، دفتر پنجم، ابیات ۲۹۶۷ و ۲۹۶۸.

۳- همان، بیت ۲۹۷۰.

اصلاً بنای ستون کفری و سزادهی بر «اختیار» است:

استادان کودکان را می‌زنند آن ادب سنگ سیه را کی کنند؟^۱

یا:

بر قضا کم نه بهانه ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

خون کند زید و قصاص او به عمر

می خورد عمرو بر احمد حدّ خمر^۲

آخراً امر اینکه، پناه گرفتن موزیانه در سایه دعوی جبر، چیزی جز

سفسطه بافی و بازی کلامی نیست، چنانکه همه جهانیان با پذیرش

سزادهی مجرم به وجود اختیار در انسان معترفند:

پس تفسطط آمد این دعوی جبر لاجرم بدتر بود زین روز گبر^۳

جمله عالم مُقَرَّر در اختیار امر و نهی این بیار و آن میار^۴

برای تکمیل این گفتار، ریشه‌های جبرگرایی را به اختصار بیان

می‌کنیم:^۵

۱ - سائقه‌های غریزی (فرویدی‌ها): انسان تحت «کنترل» سائقه‌های

غریزی و زیست‌شناختی خویش است (جنسیت، گرسنگی، دفع، و امثال

اینها). تمامی رفتار انسان صرفاً نتیجه سازش‌هایی است که میان این

نیازهای غریزی و مقتضیات اجتماعی متعارض صورت می‌گیرد.

۲ - موجودی ژنتیک: «مکتب بهره هوشی موروثی»، هوش انسان

۱- همان، بیت ۳۰۰۶.

۲. همان، دفتر ششم، بیت ۲۹۴.

۳- همان، بیت ۳۰۱۵.

۴- همان، بیت ۳۰۱۸.

۵- ر.ک. دکتر علی اصغر حلبی، همان اثر، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

عمدتاً ارثی است. همه رفتارهای مرتبط با هوش در محدوده‌ای قرار دارد که تعیین‌کننده آن، ژن‌های هوش موروثی در شخص است.

۳- نیروهای محیط: رفتار انسان را یکسره محیط تعیین می‌کند. عوامل محیطی مهمترین تعیین‌کننده‌های رفتار است، اگرچه عوامل ژنتیک نیز نقشی دارند.

- نافریدی‌ها: محیط اجتماعی و فرهنگی مهمترین نیروی شکل دهنده رفتار انسان است و سائقه‌های حیاتی بیولوژیک از اهمیت به مراتب کمتری برخوردار است.

- مارکسیست‌ها: ابزار تولید نظام اقتصادی نقش مهمی در شکل دادن باورها و ارزشهای خود دارد و تعیین‌کننده بخش اعظم رفتار او نیز هست.

- مردمگرایان: رفتار را عوامل اجتماعی و محیطی معین می‌توانند شکل دهند. اگر نیاز اولیه به رفاه جسمانی و احترام معنوی برآورده نگردد، این عوامل محیطی می‌توانند فرد را منحرف سازند و باعث شوند او به گونه‌ای رفتار کند که مانع رشد شخصیتش گردد. ولی اگر آن نیاز اولیه برآورده شود، فرد می‌تواند پیش برود.

مبحث دوم -

مطالعات و اندیشه‌های جرم‌شناختی بر مبنای روان‌شناسی درمانی

اولین مواجهه لازم باید بین طرز تفکر بر مبنای انسان‌شناسی و طرز تفکر مبتنی بر روان‌شناسی درمانی باشد.

در انگلستان از پایان قرن ۱۷ Thomas Abercromby اختلال روانی و جنون را به عنوان حالت خاص شخصی تعریف می‌کند که هوش را با عیوب مهم یا وضع غیرعادی دستگاه روانی توأم می‌نماید.

پزشکان انگلیسی در آن زمان از جنون «عدم سلامتی روانی» سخن

می‌گفتند و «Pichard» به این اصل و تعریف شکل قطعی داد. این طرز فکر بوسیله Maudsley که اثر او مقدم بر لمبروزو می‌باشد، پخش شد. با دید مشابهی پزشکان فرانسوی به پیروی از Pinel طرز فکر راجع به جنون را که غریزی است و کیفیات مختلفی دارد تشریح کرده‌اند. باید اضافه کرد که از ۱۸۰۸، Cabanis بزهکاران را مانند بیماران می‌داند و این نظر بعد از او دنبال و تکمیل شده است. Dailly در ۱۸۶۵ از نظریه تشابه کامل بین بزهکار و مجنون دفاع نمود. لمبروزو نزدیک به پایان زندگیش در مطالعات خود گام را جلوتر نهاد و در طرز تفکر مبتنی بر روان‌شناسی درمانی پیش رفت و رابطه بین صرع و بزهکاری را متذکر گردید.^۱

«پیش از آنکه رشته‌ای به نام «روان‌شناسی» وجود مستقلی پیدا کند، نکته‌های روان‌شناسی در آثار بزرگ ادبی و فکری پراکنده بود... توجه داشته باشیم که برخی از اصول روان‌شناسی و روان‌پژوهی بر این آثار و قصه‌ها و افسانه‌های اساطیری تکیه داشتند. نام‌هایی که «فریود» بر بعضی از کشفیات خود نهاده، چون عقده «اودیپ» و گواه‌یابی‌های تاریخی چون «کلئوپاترا» و در ادب خود ما «نوشدارو بعد از مرگ سهراب»، از همین معنا آب خورده‌اند. ما در سراسر مثنوی به نکته‌های بسیار برمی‌خوریم که حاکی از شناخت گوینده به تموج‌های روح انسانی است. مولانا در توصیف بسیار تواناست و جزئیات حالات انسانی را به ترسیم می‌آورد... در مجموع این تمثیل‌ها و تأمل‌ها، زیر و بم‌ها و خرمرندیها و حسابگریها و قیاج‌رفتن‌ها و دورنگیها و زبونی‌ها، و یا برعکس، جلوه‌های مثبت سرشت انسانی به نمود آورده می‌شوند. از این نوع: انسان در موقع ضعف و بیماری خاضع و مطیع می‌شود؛ امور بیرون

۱- ژان پی نائل، همان اثر، ص ۲۶ و ۲۷ (با اندکی تلخیص).

برحسب تمایل و غرض شخص مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ هرکسی اسیر خودبینی خود است؛ همجنس به جانب همجنس می‌رود؛ گناه درون را معذب می‌کند، و به قبض و کدورت منجر می‌گردد؛ درجه جذب هرکس از زندگی به میزان آگاهی اوست؛ نیاز، تنظیم‌کننده اعمال انسان است و خشنودی خاطر به إقناع نیاز بستگی دارد؛ و با هرکس باید به قدر فهم او سخن گفت. اینکه هر حرکت و عمل شخص، انگیزه جنسی دارد و قرن‌ها بعد، فروید به آن یک اعتبار علمی بخشید، در مثنوی ردّیابی از آن می‌توان دید (دفتر سوم، بیت ۳۹ به بعد).

به‌طور کلی، مثنوی به همراه بوستان و گلستان سعدی، واجد غنی‌ترین مایه‌های روان‌شناختی اجتماعی است...^۱

نیز توجه به اختلال و عدم سلامتی روان و مسئله دیوانگی، همچنین تأکید بر تشابه تقریبی و نسبی بین رفتار بزهکار با اعمال و رفتار شخص مختل المشاعر، از دیرباز مورد نظر نویسندگان و اندیشمندان نکته بین و ژرف‌نگر بوده است.

مولوی در خلال داستانی پر مغز و شیوا به این نکته اشاره‌ای روان کاوانه و عالمانه و زیبا دارد؛ آنجا که اهالی محله‌ای، بی‌آنکه بر حال و هوای روانی و روحی فردی بزهکار واقف باشند، در صدد تنبیه و آزار وی برمی‌آیند:

چون محله پُر شد از هیهای میر
وز لگدبر در زدن، وز داروگیر

۱. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، باغ سبز عشق (گزیده مثنوی)، انتشارات یزدان، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۷۴۸ و ۷۴۷.

خلق بیرون جست زود از چپ و راست
کای مُقَدِّم وقت عفوست و رضاست^۱
مردمانی که از حال مجرم مخبر بودند، تقاضای عفو وی را می‌کنند،
چون:

مغز او خشک است و، عقلش این زمان
کمترست از عقل و فهم کودکان^۲
با این اوصاف، مولوی با اصطلاحاتی چون خشک مغز و کم عقل و
فهم، درد و بدبختی و اختلال روان و بیماری مجرم را بیان می‌کند^۳ و سپس
برای برخورد و واکنش اجتماعی با چنین مجرمی که در واقع بیمار است،
پیشنهاد می‌کند که:

عفو کن ای میر بر سختی او درنگ در درد و بدبختی او^۴
سپس به میر و مفتی محل که کیفر می‌رساند گوشزد می‌کند، بیاندیش،
تو نیز جرمها و خطاها کرده‌ای:

تا زجرمت هم خدا عفو می‌کند زلّت را مغفرت در آگند
تو زغفلت بس سبب شکسته‌ای در امید عفو دل در بسته‌ای
عفو کن تا عفو یابی در جزا می‌شکافد مو قَدَر اندر سزا^۵

افزون بر این، مولوی در اثنای ابیات شریف مثنوی، بارها درصدد
هشدار و شناساندن امراض روحی و اخلاقی و اختلالات روانی برآمده
است:

۱- ابیات ۳۵۱۷ و ۳۵۱۸ از دفتر پنجم مثنوی مولوی.

۲- بیت ۳۵۱۹، همان.

۳- ابیات ۳۵۲۰ تا ۳۵۲۶، همان.

۴- بیت ۳۵۴۹، همان.

۵- ابیات ۳۵۵۰ الی ۳۵۵۲، همان.

دفعِ عِلَّتْ کُنْ، چو عِلَّتْ خَوُا^۱ شود هر حدیثی کهنه، پیشت نو شود^۲
از این رو، بی‌خبران از حال درون را که اغلب منشاء رفتارهای نابهنجار
و غیرعادی‌اند، از عاقبت کار چنین بیم می‌دهد:

بی‌خبر بودند از حال درون اَسْتَعِذُّ اللّٰهَ مِمَّا یَفْتَرُونَ^۳

و اگر از دفع «عِلَّتْ» بیماریها و حالات روانی بزهکاران و بیماران
شخصیت غافل شوند و از جست و جوی علّتها و انگیزه‌های روانی و
درونی تعلّل ورزند احتمالاً به جای درمان و حل مشکل و واکنش سازنده،
موجبات ویرانی شخصیت آنان و به هم‌ریختگی اوضاع را فراهم خواهند
ساخت؛ چنانکه:

هر دارو که ایشان کرده‌اند آن عمارت نیست، ویران کرده‌اند
سعدی نیز از این نکته غافل نبوده، و با عباراتی نظیر «ریش درون»^۴ به
اختلال روانی در اشخاص لزوم و توجه به آن اشاره می‌نماید:
حذر کن ز درد درونهای ریش که ریش درون عاقبت سر کند^۵

در ادبیات فارسی و آثار سعدی و مولوی درباره جنون و انواع آن و
بیماریهای روانی دیگر از قبیل مالیخولیا و غیره نکته‌ها و اندیشه‌های
متنوعی ترقیم یافته که در اینجا به جهت ارتباط موضوعی با بحث حاضر،
ضمن بررسی کوتاه جنون، نمونه‌هایی از آنها را ارائه می‌کنیم:
جنون در لغت از واژه «جن» که معنی «سایه انداخت، تاریک شد»

۲- بیت ۲۶۹۸، دفتر سوم مثنوی

۱- کندن و بریدن و درو کردن

۳- بیت ۱۰۵، دفتر اول مثنوی

۴- ریش درون: زخم درون یا زخم روان و روح

۵- حکایت ۲۶، باب اول گلستان سعدی

می‌دهد، برگرفته شده و به معنی پوشیدن و پنهان شدن و شیدایی و شیفتگی و حلول جن در آدمی (جن‌زدگی) و دیوانگی به کار رفته است. در قدیم، مجنون (مبتلا به جنون) انسانی بوده است که «دیو» یا «جن» در او وارد شده و عقلش را زایل کرده و جانشین روح و شخصیت اولیه و حقیقت انسانی و ماهوی او شده است.^۱

در اصطلاح نیز این واژه دیوانگی معنا می‌دهد، یعنی فقدان یا نقص قوای روانی و ذهنی^۲ اما به دلیل جنبه‌های پزشکی و پیچیدگی‌های روان‌شناسی جنون، تعاریف گوناگونی از آن داده شده:

۱- فساد مستقر در عقل که به فراموشی زودگذر و بیهوشی عارضی مربوط نمی‌شود.^۳

۲- بنابر تعریف کنگره جهانی بهداشت روانی، رکن سلامت فکر و دیوانه نبودن عبارت است از سازگاری با محیط و کوشش در راه مفید بودن بر تأمین سلامت و نشاط خود و دیگران.^۴

۳- «جنون عبارت از اختلال گذرا یا دائمی است در روان شخص که مانع از ادراک مفهوم و طبیعت آثار اعمال او می‌شود، چندان که آنچه می‌گوید به فرمان اراده او نیست و وجدانش از آن آگاهی ندارد» بر مبنای این تعریف، جنون اختلال در شعور یا اراده است. اختلالی که مانع از انتساب اعمال بیمار به اراده و وجدان او می‌شود و او را نسبت به خود بیگانه می‌سازد.^۵

۴- در هر جامعه‌ای ناتوانی شدید فرد را در تطبیق دادن رفتار و فکر

۱- دکتر علی شریعتی، انسان بی خود، ص ۲۸۸.

۲- ژان پل ناتل، همان، ص ۳۵ ۳- ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۱۷۹

۴- نقل از: مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۱، سال ۱۳۷۶

۵- دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، ص ۳۷

خود با معیارها و ضوابط جاری زمان، انحراف، و در موارد بارزتر، جنون می‌نامند.^۱

۵- مطلق دیوانه کسی است که عقل خود را از دست داده و از نظر قضایی جنون را یک نوع انحراف روحی می‌دانند و از نظر روان‌شناسی ناتوانی کامل اعمال روانی است.^۲

۶- بیماری وخیم روانی است که به واسطه آن جریان فکر و اندیشه و رفتار و کردار و احساس و اعمال از راه صواب و عادی منحرف شده باشد.^۳ به هر حال، جنون قوه درک و تمییز و اختیار شخصی را نسبت به اقداماتی که انجام می‌دهد از بین می‌برد و از حیث درجه، گاه دائمی (اطباقی) است و گاه ادواری. در جنون دائمی ممکن است موقتاً به مجنون افاقه دست دهد، در این صورت نباید او را عاقل محسوب کرد. در جنون ادواری که مقطعی و گذراست، شخص مبتلا در زمان عروض، مانند دیوانگان است، لذا شرط رفع مسئولیت کیفری، جنون در حین ارتکاب جرم است (تبصره ۲ ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی).
جنون ضد عقل است، به قول مولوی:

عاقل و مجنون حقم، یاد آر در چنین بی‌خویشیم معذور دار!
هم بغل را هم دغل را بر دَرَد نی جنون ماند به پیشش نی خرد
و عقل به عنوان شرط لازم مسئولیت کیفری به کُرّات در قوانین کیفری قید گردیده.^۴

۱- دکتر پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، ص ۳۱

۲- دکتر عنایت الله شکیباپور، دائرة المعارف روان‌شناسی

۳- دکتر احمد اردوباری، روان‌شناسی غیرطبیعی.

۴- ر.ک. مواد ۶۴ و ۱۱۱ و ۱۳۰ و ۱۳۶ و ۱۴۶ و ۱۶۶ و ۱۸۹ و بند ۲ ماده ۱۹۸ و ۲۷۷ و ۲۳۳.

جنون جلوه‌های گونه‌گون دارد (المجنونُ فُنونٌ):

پس فنون باشد جنون این شد مثل خاصه در زنجیر این میر اجل
مثلاً جنون عشقی:

عشق شنگ بی قرار بی سکون چون درآرد کلّ تن را در جنون^۱
یا:

حلقه‌های سلسله تو ذوفنون هر یکی حلقه دهد دیگر جنون
دارد هر حلقه فنونی دیگر پس مرا هر دم جنونی دیگرست

و نیز همچون مایخولیا یعنی نوعی جنون و فساد فکری که شخص مبتلا، همیشه غمگین و ناراحت است و افکار پریشان می‌بافد و مدام پریشان‌گویی دارد.

و از گونه‌های دیگر جنون عبارتند از: جنون عاطفی و جنون الکلی و جنون دزدی و اسکیزوفرنی (یعنی قطع رابطه با محیط از بیماری‌های شدید روانی) و جنون ایجاد حریق و آتش سوزی و....

مبحث سوم - تفکرات و مطالعات جرم‌شناختی مبتنی بر جامعه‌شناسی

اولین مطالعات جامعه‌شناسی کیفری را به مکتب جغرافیایی یا نقشه‌کشی اسناد می‌دهند که بانیان این مکتب کتله Quetelet (۱۸۷۴ - ۱۷۹۶) بلژیکی و گری Guerry فرانسوی (۱۸۶۶ - ۱۸۲۰) می‌باشند.^۲
نخستین مطالعات در جرم‌شناسی، در لباس جامعه‌شناسانه مطرح

۱- مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۲۸۲۷

۲- ژان پی ناتل، همان، ص ۳۰.

شدند. این امر به علت تولد جامعه‌شناسی عمومی از یک طرف و بلحاظ تدوین آمارهای جنایی فرانسه با کمک روشها و الگوهای معمول در ریاضی، از طرف دیگر بود. لذا دیدگاه کتله وگری براساس دو علم جامعه‌شناسی عمومی و ریاضی به وجود آمد.^۱ این مکتب از ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۰ سیر ترقی خود را پیمود و مأخذ مهمی درباره تغییرات بزهکاران برحسب اقلیم و فصول و فضا جمع آوری کرد.^۲

مکتب سوسیالیست مارکس و انگلس از سال ۱۸۵۰ از این نظریه دفاع کردند که بزهکاری معلول شرایط اقتصادی است. این مکتب براساس مشاهدات و ملاحظات تجربی به وجود نیامده بلکه با استفاده از دیدگاههای علم اقتصاد و نحوه مطالعه آن بر روی مشکلات و بحرانهای اقتصادی، جرم و انحطاط را ناشی از توزیع ناعادلانه ثروت معرفی نمودند.^۳

در این بخش از تفکرات جرم‌شناختی با مکتب محیط اجتماعی روبه‌رو هستیم.

در رابطه با دیدگاه این مکتب، دکتر لاکاسانی^۴ (استاد پزشکی قانونی لیون) از دیدگاه لمبروزو و دیدگاه جامعه‌شناسانه دو نظر را مطرح می‌کند:

- ۱- هر جامعه دارای بزهکارانی است که شایسته آن است.
- ۲- بزهکار همچون میکرب است. و جامعه محل کشت آن، هرگاه محل کشت میکرب مناسب باشد آن میکرب رشد می‌کند و بالفعل

۱- دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، تقریرات جرم‌شناسی دوره کارشناسی ارشد، سال ۷۴، ۷۳، ص ۴

۲- ژان پی نائل، همان، ص ۳۰.

۳- ژان پی نائل، همان صفحه و دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، همان.

۴- Lacassagne. برای شناخت بیشتر وی، ر.ک. دانشنامه جرم‌شناسی، همان، ص ۲۰۶

می‌شود، و زمانی میکرب (مجرم) نمو می‌یابد، که محل کشت آن (جامعه) مناسب باشد.^۱

و بالاخره در سیر تکوینی طرز تفکر مبتنی بر جامعه‌شناسی به اندیشه‌های مکتب جامعه‌شناختی دورکیم^۲ برمی‌خوریم. از دیدگاه وی، جرم پدیده غیرعادی نیست، بلکه برعکس، دارای خصیصه عادی و بهنجار است. زیرا در هر جامعه‌ای بروز می‌کند و خود عامل سلامت جامعه است. بنابراین مجرم، یک عامل عادی و منظم در هر زندگی اجتماعی است. از موضوع و نحوه نگرش دورکیم پیرامون ماهیت جرم، آثار زیر ناشی می‌شود:^۳

۱ - چون بزهکاری یک پدیده عادی است، بنابراین ناشی از علل استثنایی نیست، بلکه از خود ساختار فرهنگی که بزهکاری به آن تعلق دارد به وجود می‌آید.

۲ - چون بزهکاری حاصل جریانه‌های بزرگ جمعی جامعه است، بنابراین وجود و روابط آن با کل ساختار اجتماعی دارای خصیصه «استمرار» است.

۳ - بنابراین بزهکاری باید، نه به خودی خود، بلکه همیشه در رابطه با یک فرهنگ معین در زمان و مکان خاص خود، مورد مقایسه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

در ادامه طرز تفکر فوق، آنریکوفری^۴ که حقوقدانی با گرایشهای مطالعاتی جرم‌شناسانه بود، اعلام می‌کند که جرم (مانند هر عمل انسان)

۱- دکتر ع. ح. نجفی ابرند آبادی. پیشین، ص ۵

۲- Durkheim برای شناخت بیشتر وی، ر. ک. دانشنامه جرم‌شناسی، همان، ص ۱۴۶

۳- پیشین، ص ۱۴۸.

۴- ferri. برای شناخت بهتر وی و اندیشه‌هایش، ر. ک. پیشین، ص ۱۶۴.

به عنوان پدیده‌ای اصلاً مرکب دارای جنبه‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی با کیفیات و درجات مختلف برحسب مقتضیات گوناگون اشخاص و اشیاء و زمان و مکان است.

فرّی معتقد بود، که باید به جای مسئولیت اخلاقی بزهمکار، مسئولیت اجتماعی وی مطرح شود و درجه خطرناکی، معیار اندازه‌گیری این مسئولیت قرار گیرد، و برحسب شدت و ضعف درجه خطرناکی، به جای مجازات باید از اقدامات دفاع اجتماعی استفاده شود. اقداماتی که عاری از جنبه‌های قهرآمیز بوده، بیشتر شامل دفاع اجتماعی باشد.^۱ بدین وسیله اندیشه‌های فرّی به دلیل چند بُعدی یا ترکیبی و سنتزی بودن، ذیل مکتبی به نام مکتب ترکیبی یا تعدد عوامل، مطرح و در زمره مکاتب اولیه جرم‌شناسی بررسی گردیده است. از اینجاست که به عقیده پی ناتل، اولین بررسی ترکیبی مسئله جرم توسط آنریکو فرّی صورت گرفته، و به همین دلیل باید او را بنیانگذار حقیقی جرم‌شناسی دانست.^۲

از این رو، با نگاهی کوتاه بر اندیشه‌های جرم‌شناختی مبتنی بر جامعه‌شناسی در مطالعات اولیه جرم‌شناسی درمی‌یابیم که اجتماع بذاته واقعیتی دارد که بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. مردم اجتماع را به وجود می‌آورند، چنانکه بخش مهمی از شخصیت آدمی به هدایت اجتماعی که در آن پرورش می‌یابد، شکل می‌پذیرد. به قول حافظ:

مکن در این چمنم سرزنش به بدنامی
چنانکه پرورش می‌دهند، می‌رویم

۱- دکتر ع. ح. نجفی ابرندآبادی، همان، ص ۶

۲- ژان پی ناتل، همان، ص ۳۱.

در رابطه با همین موضوع، باستانی پاریزی می‌نویسد:^۱
«درست است که جامعه از افراد تشکیل می‌شود، و قاعدتاً باید قرار بر این باشد که هر کس روح افراد یک جامعه را شناخت، باید روح آن جامعه را هم شناخته باشد، اما در عمل چنین نیست، مردم وقتی جمع می‌شوند، یک حالت تازه پدید می‌آید که غیر از حالات افراد است. کمال خجندی می‌گوید:

قطره‌ای قطره زد دریا چو به ساحلهایی

چون به دریا برسی، قطره نیی، دریایی

ساده‌ترین مثال استقلال روح جامعه از روح افراد این است که آدم وقتی به تنهایی فیلمی را تماشا کند، غیرممکن است برای آن دست بزند، و حال آنکه در سینما دیده‌اید که جمعیت ناگهان به دست زدن دست می‌یازند و ابراز احساسات می‌کنند.»

در این زمینه، ژان ژاک روسو تا جایی پیش رفته است که حتی:
«محیط، فصول مختلف، آهنگها، رنگها، تاریکی، روشنائی، غذاهای گوناگون، صدا، سکوت، حرکت، آرامش و مانند اینها روی جسم ما مؤثرند و روحمان را تحت تأثیر خود تغییر می‌دهند.»^۲

از نظر روان‌شناسی نیز، بی‌شک محیط طبیعی (شامل آب و هوا، نور، رطوبت، گرما و سرما، اختلاف شب و روز، شرایط اقلیمی، مناطق کوهستانی، ساحلی، شهری و روستایی) و محیط اجتماعی (افراد و اجتماعات، سنتهای قومی، آداب و رسوم اجتماعی و سازمانها و نهادها)

۱- محمد ابراهیم باستانی پاریزی، حماسه کویر، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۷، ص ۴۳۲ و ص ۴۳۳

۲- نقل از: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹، ص ۳۹۴.

بر جرم و جرم خیزی تأثیر بسیار دارند؛ چه، «انسان زاده محیط خود است».

روسو در کتاب روح القوانين خود، ترسیم و تحلیل تأثیر اقلیم و فصول و فضا بر نحوه فعالیت‌های اجتماعی و وضع قوانین را با مثال‌های گوناگون بررسی کرده است. مثلاً در باب قانون مجازات کردن «میگساری» می‌نویسد: «.. از همین روی، شریعت محمد (ص) که میگساری را منع کرده است، مناسب اقلیم عربستان است... و قانونی که مردم کارتاژ را از میگساری منع می‌داشت «قانون اقلیم» بود.... چنین قانونی برای سرزمین‌های شمالی که آب و هوای آنها ظاهراً مردم را به گونه‌ای افراط و تفریط ملی و می‌دارند، نامناسب است... میزان رواج میگساری در میان ملت‌ها بستگی به سردی یا گرمی اقلیم دارد...»^۱

درباره «قانون اقلیم» و تأثیر آن بر تغییر افراد به شرح مذکور، با مقایسه دو داستان معروف «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» سروده نظامی گنجوی می‌توان به خوبی دریافت که خصوصیات محیط زندگی اجتماعی و سنن قومی و قبیله‌ای و نیز ویژگی‌های اقلیمی، لامحاله، بر شخصیت و رفتار ساکنان آن اقلیم و طرز برخوردشان با مسائل تأثیر دارد. اما در کلام سعدی، به این تأثیر ناگزیر چنین اشاره شده:

غریبی که رنج آردش دهر پیش به دارو دهند آبش از شهر خویش
که یادآور این سخن حکیمانه بقراط است: «هر مریضی با دواهای سرزمین خود درمان می‌شود. طبیعت هر سرزمینی با غذای آن سرزمین سازگارست».^۲

۱. همان، ص ۳۹۵

۲. نقل از: دکتر غلامحسین یوسفی، توضیح بوستان سعدی، چاپ پنجم ۱۳۷۵، انتشارات خوارزمی، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

در این جهان پیچ پیچ، و احاطه شده در میان تأثیرات گوناگون اقلیمی و فصول، آدمی چنان درمی‌پیچد که به قول مولوی، به «هیچستانی» در «پیچیدگیهای محیطی» می‌ماند:

ما کی ایم اندر جهان پیچ پیچ؟

چون الف، او خود چه دارد؟ هیچ هیچ

باری، جرایم لایق وضعیت جوامع‌اند. وجود جرم در جامعه‌ای، گاه به دلیل شرایط اقلیم آن است و گاه متوقف بر هرج و مرج و ناسالمی آن. بنابر اصل لزوم در منطق، جامعه ناسالم و جرم و پلیدی، لازم و ملزوم یکدیگرند: «لازم در اصطلاح منطق، امری است که از امر دیگر، منفک نباشد. به‌طور کلی لازم و ملزوم به دو امری گویند که وجود یکی متوقف بر دیگری باشد، برای مثال هرگاه دو چیز را در نظر بگیریم یکی «الف» و دیگری «ب» و وضع آن طوری باشد که هر وقت «الف» وجود پیدا کند «ب» هم وجود پیدا کند در این صورت «الف» را ملزوم و «ب» را لازم نامند. و رابطه بین آن‌دو را لزوم خوانند»^۱.

بر این مبنا، رابطه بین جوامع ناسالم و جرم «لزوم» است. به بیانی دیگر، این دنیا در مَثَل مانند کوه است و افعال ما بانگ و فریادی است که در کوه (دنیا و مافیها) طنین می‌اندازد و بی‌گمان، طنین آن به سوی ما بازمی‌گردد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

۱. نقل از: کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۲، ص ۴۱۸.

این جهان کوه است و گفت و گوی تو

از صدا هم باز آید سوی تو^۱

در قدیم نیز اطباء و دانشمندان برای هر یک از شهرها به اعتبار نزدیکی و دوری از خطّ استوا و قطب شمال و پستی و بلندی و نزدیکی و دوری از کوهستان و دریا و نوع زمین مزاجی قائل بوده‌اند و شرط کرده‌اند که طبیب به هر شهری که می‌رود باید که از طبیعت هوا و آب و غذاهای متداول و امراض عمومی آن بپرسد و با رعایت این امور به معالجه بپردازد.^۲

چنین است که وقتی حکیم الهی مأمور مداوای کنیزک بیمار است (دفتر اول مثنوی، داستان اول):

نرم نرمک گفت: شهر تو کجاست؟

که علاج اهل هر شهری، جداست^۳

و در تکوین روان و حالات و تغییرات رفتار، گروه خویشان و وابستگان بیمار در شهر، حائز کمال اهمیت است:

و اندر آن شهر از قرابت کیستت؟ خویشی و پیوستگی با چیستت؟^۴

از این رو، در تحقیق جنایی راجع به علت بروز جرم در شخص معین، نمی‌توان از تحقیقات دربارهٔ دستگاه حیاتی او و محیط و سابقهٔ رشد و

۱- همان، دفتر دوم، بیت ۲۱۸۸

۲. بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۰۱-۱۰۰

۳- مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴- مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۴۷ و ۱۴۸.

تربیت خانوادگی و اجتماعی او بی‌نیاز بود.^۱ مقابله و قتاله و شمشیرکشی علیه بزه‌کار، مقابله و شمشیر کشیدن بر روی خود است. عکس خود را (مجرم را) دشمن خویش گمان کرد و لاجرم، بر روی خود شمشیر کشید. این از کلام مولاناست:

عکس خود را او عدو خویش دید لاجرم بر خویش، شمشیری کشید
ای بسا ظلمی که بینی در کسان خوی تو باشد در ایشان ای فلان^۲
چه بسیار می‌بینی که دیگران بر تو ستم می‌کنند ولی واقف نیستی که
این خوی و خصلت توست که در آنها به صورت ستمکاری نمودار شده:
اندر ایشان تافته^۳ هستی تو از نفاق و ظلم و بد مستی^۴ تو

نفاق و ظلم و بی‌هنجاری توست که در آینه وجود دیگران (مجرمان) تاییده و نشان می‌نماید، اما آن صفات را به آنها نسبت می‌دهیم و گمان می‌بریم که صفات مذموم را آنها دارند، در حالی که صفات زشت و ناهنجار که در آنها دیده می‌شود، صفات خود تو نیز هست:

آن تویی، و آن زخم بر خود می‌زنی
بر خود آن ساعت، تو لعنت می‌کنی
در خود آن بد را نمی‌بینی عیان
ورنه دشمن بوده‌ای خود را به جان^۵

در واقع، اینکه جامعه اخلاق بد و جرم را می‌بیند، بعد می‌رمد و

۱- دکتر مهدی کی‌نیا، روان‌شناسی جنایی، ج اول، انتشارات رشد، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۲۰.

۲- مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹.

۳- تافته = تاییده ۴- مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲۰

۵- همان، ابیات ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲.

می‌رنجد، همچون پیلی است که بر سرچشمه‌ای آب می‌خورد و خود را در آب می‌دید و می‌رمید. او می‌پنداشت که از دیگری می‌رمد! یا شاید جامعه نمی‌داند که از خود می‌رمد.^۱

به شکلی دیگر، اگر در هم‌نوع خود عیب می‌بینی، آن عیب در توست که درو می‌بینی. عالم همچون آینه است، نقش خود را در آن می‌بینی. باید آن عیب را از خود جمع جدا کرد و زدود، زیرا آنچه از او می‌رنجیم از خود ماست. از سویی دیگر، شخص به عنوان جزئی از کل جامعه، رو به سوی کل (یعنی جامعه) دارد. اجزاء به طرف کل خود جذب می‌شوند، مثلاً سنگ را اگر به سوی آسمان پرتاب کنیم دوباره به زمین بازمی‌گردد، آتش افروخته میل به سوی بالا دارد، یا، آب که تبخیر می‌شود به طرف آسمان می‌رود و....

جزوها را روی‌ها سوی کل است بلبلان را عشق بازی با گل است
و: آنچه از دریا به دریا می‌رود از همانجا کآمد، آنجا می‌رود^۲

هر قوم و جامعه‌ای چشمانش به سویی متوجه است و همیشه هم متوجه آن جانب بوده که از آن سابقه‌ای داشته است. بیت زیر از مولوی به سادگی بیان می‌دارد که هر کس بدانچه ملایم طبع و سرشت اوست جذب می‌شود، یا، ذوق و چشیدن هر جزء، متوجه کل اوست و هر جنسی به جنس خود اشتیاق دارد. این نکته، مؤید این جمله لاکاسانی جرم‌شناس است که می‌گوید: «جوامع دارای بزه‌کارانی هستند که لایق آنانند»:

۱- مولانا جلال‌الدین محمد (مولوی)، فیه مافیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۶۹ - ص ۲۳ و ۲۴.

۲- مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۷۶۷۱.

چشم هر قومی به سویی مانده است
کان طرف یک روز، ذوقی رانده است^۱
بی شک، جامعهٔ مرده و بی‌رمق، ضدّ زندگی اجزاء خود است و مرده
پروری می‌کند و «زندگی از وی بجست»:
وای آن زنده که با مرده نشست
مرده گشت و زندگی از وی بجست^۲
در مقابل، جامعه دریا صفت و زنده، ضد تیرگی‌ها و ناهنجاریهاست:
سیل چون آمد به دریا، بحر گشت
دانه چون آمد به مزرع، کشت گشت
چون تعلق یافت نان با جانور
نان مرده، زنده گشت و باخبر
موم و هیزم، چون فدای نار شد
ذات ظلمانی او، انوار شد^۳
در نتیجه، جامعهٔ نور صفت، نورپرور و جذّاب نوریان است و جامعهٔ
نار صفت، نارپرور و جذّاب ناریان:
ناریان مر ناریان را جاذب‌اند نوریان مر نوریان را طالب‌اند^۴

۱- همان، بیت ۸۸۸

۲- همان، بیت ۱۵۳۶ و همچنین ر.ک. فیه مافیہ، همان کتاب، ص ۲۲۳

۳- همان، ابیات ۱۵۳۱ و ۱۵۳۳ ۴- همان، بیت ۸۳

فصل دوم - اندیشه‌های سعدی و مولوی در مقایسه با برخی مطالعات جامعه‌شناسی جنایی

جامعه‌شناسی جنایی از علوم اساسی بزه‌شناسی است و علمی است که درباره عوامل و شرایط اجتماعی جرم‌زا و صور گوناگون بزه و جنبه‌های کمی و کیفی آن و پیدایش فرد یا گروه‌های جامعه ستیز در میان جوامع انسانی با روش عینی و علمی یا مشاهده و مقایسه با کمک آمار جنایی به بررسی و تحقیق می‌پردازد تا رابطه بزه و بزهکار را با جامعه دریابد، مشکلات و آسیبهای اجتماعی یعنی جرایم ناشی از سوءتأثیر عوامل اجتماعی را تشخیص دهد و با همکاری گروهی و همه جانبه متخصصان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی بر طرق پیشگیری از حدوث جرایم در یک جامعه و روشهای درمان و اصلاح و تربیت کسانی که به کجروی و تبهکاری افتاده‌اند و سازگار ساختن آنان با نظام اجتماعی دست یابد.^۱

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، ج دوم (جامعه‌شناسی جنایی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۳۷.

جامعه‌شناسی جنایی مشتمل بر اندیشه‌های متنوع و مطالعات بسیاری است که عمدتاً مبتنی بر رابطه بزه‌کار و جامعه و شناخت دقیق و علمی این رابطه و همچنین تأثیرات متقابل این دو می‌باشد.^۱ در این فصل اندیشه‌هایی از سعدی و مولوی که در تقارن با اندیشه‌ها و مطالعات جامعه‌شناسی جنایی است، طی سه مبحث ارائه می‌گردد.

مبحث نخست - تأثیر فقر و ثروت در جرم^۲

گابریل تارد^۳ درباره تأثیر ثروت و فقر در جرم، در کتاب «فلسفه کیفری» چنین می‌نویسد:

«تأثیر ثروت و فقر در جرم مسئله‌ای است که از تأثیر کار متمایز و در عین حال وابسته بدان است. این موضوع صحنه نبرد دو جناح سوسیالیست و ارتودوکس مکتب تحقیقی است.»
بر طبق نظریه توراتی و کولائانی، عامل اصلی جرایم ارتكابی فقیر همان فقر اوست... فری در اثرش به نام «سوسیالیسم و تبه‌کاری» و پس از وی گاروفالو در جرم‌شناسی خود، کوشیدند تا بی‌اعتباری نظر رقبای خود را ثابت کنند.

فری در جدولی که در کتاب مذکور آورده ثابت کرده است که در فرانسه به سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۸ سال به سال، ترقی و تنزل بهای گندم، گوشت و شراب هم پاسخ تنزل و ترقی تبه‌کاری خشونت آمیز و شهوانی

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. اثر پیشین و جلد سوم همان اثر، و ژرژیک، همان اثر، ص ۳۶ به بعد.

۲. برگرفته از: دکتر مهدی‌کی‌نیا، اثر پیشین، ص ۳۲۴ و ۳۲۵ (فقط نوشته‌های جرم‌شناسی مبحث)

۳. برای شناخت بیشتر وی، ر.ک.. دکتر نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیگی، همان، ص ۳۲۱.

بوده است. به این ترتیب، ناز و نعمت سرچشمه جرایم علیه اشخاص است، در عوض تنعم از جرایم علیه مالکیت می‌کاهد. و گاروفالو می‌نویسد: «راست است که سرقت نابه‌هنگام‌ترین تعرض به مالکیت است و در بین ضعیف‌ترین طبقات اجتماع در بزرگترین مقیاس شیوع دارد اما به همان اندازه جعل، ورشکستگی به تقصیر، اجحاف، از طبقات عالی سر می‌زند...» و نتیجه می‌گیرد که ثروتمندان هم در تبهکاری ایتالیا سهم بسزایی دارند.

توسط جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان مطالعاتی صورت گرفت که مؤید همبستگی بین نوسانات اقتصادی و اوضاع معیشتی افراد جامعه با تنزل یا افزایش جرم سرقت بود.

در این زمینه، در آثار سعدی و مثنوی مولوی نمونه‌هایی به دست آمد که ذیلاً، به طور اختصار، می‌آوریم.

سعدی از ما به انصاف توقع دارد که بیاندیشیم و برهان می‌آورد که: «انصاف از تو توقع دارم هرگز دیده‌ای دعایی بر کتف بسته، یا بینوایی به زندان در نشسته، یا پرده معصومی دریده، یا کفّی از معصم (مچ دست) بریده، الا به علت درویشی؟»^۱

بنابراین، فقر و درویشی علت بسیاری جرایم هستند که سعدی در ادامه حکایت می‌گوید:

«شیر مردان را به حکم ضرورت در نقبها گرفته‌اند و کعبها^۲ سفته.» یعنی شیر مردانی را در حبس می‌بینیم که جهت دزدی بر حسب ضرورت و ناچاری در حال نقب زدن به خانه دیگران بوده‌اند و در این حال دستگیر شده‌اند.

۱. گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت ۱۹.

۲. قوزک پا.

در نظر سعدی، فقر موجب عدم فراغت و پراکندگی خاطر است و فقر و پیامدهای آن مذموم:

«فراغت با فاقه^۱ نپیوندد، و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد...» و «...مشغول کفاف از دولت عفاف محروم است و مُلک زیر نگیں رزق معلوم^۲...»

سعدی، داغ تنگدستی، ننگ بینوایی، و حقارت طبقاتی را در جامعه‌ای زرپرست درک و لمس نموده است. از این رو، با همدردی تمام، قرن‌ها پیش از تولد «ویکتور هوگو» خالق رمان مشهور «بینوایان» فریاد در می‌دهد که:

«اغلب تهیدستان دامن عصمت به معصیت آلاینند، و گرسنگان نان ربایند...»

چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد

کین شتر صالح است یا خر دجال

چه مایه (چه بسیار) مستوران (پاکان و بی‌گناهان) به علت درویشی در عین فساد افتاده‌اند، و عریض‌گرامی به باد زشت نامی برداده.

با گرسنگی قوّت پرهیز نماند

افلاس، عنان از کف تقوی بستاند^۳

دیو درون که محرک بزهکاری هم هست با فقر و گرسنگی تیزشعله و بیدار می‌شود. چه بسیار جرایمی که ناشی از گرسنگی و تشنگی مجرم بوده و اگر وی را سیر و سیراب می‌کردی، بزه‌ای نیز نمی‌دید. در نظر

۱. فقر.

۲. اشاره‌ای است به آیه ۴۱ سوره صافات قرآن کریم.

۳. گلستان سعدی، همان حکایت.

سعدی، وقتی «آتش معده بالا گرفته و عنان طاقت از دست» می‌رود انگیزه‌های مجرمانه خصوصاً تجاوز به اموال و دزدی شکل می‌گیرد. در مقابل اگر «لقمه‌ای چند از سرِاشتها تناول می‌کرد و دمی چند آب در سرش آشامید دیو درونش بخت و بیارمید...»^۱

چرا که حرص نان اولین نیاز آدمی است:

آدمی اول، حریص نان بُود

زانکه قُوت و نان، سَتون جان بُود

سوی کسب و سوی غصب و صد حیل

جان نهاده بر کف از حرص و اَمَل^۲

و چه بسیار، نامبارکی غرایز شهوانی و نیاز به غذا و سدّ جوع موجب شده است که کار مردمان به رسوایی و فحشاء کشیده شود:

ای بسا مستورِ در پرده بُده شومی قُرح و گلو، رسوا شده^۳

و بالاخره، سعدی، نیاز شدید و فقر مالی را صریحاً علت جرم سرقت بر می‌شمارد و طی حکایتی ضرورت را از عوامل مهم بروز پدیده مجرمانه می‌داند تا جایی که به حکم ضرورت از اموال دوست نیز نمی‌گذرند:

«درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود

۱. گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۷.

۲. مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰.

۳. مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۶. این بیت فحوای آیه ۲۶۸ سوره بقره است که می‌گوید: «فقر و فحشاء، پدیده‌ای شیطانی است؛ فحشاء همراه فقر وارد می‌شود...» - به نقل از: کریم زمانی. شرح جامع مثنوی، جلد سوم. انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۴. ص ۴۳۰.

که دستش را به در کنند (قطع کنند) صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل (حلال) کردم. گفتا:

به شفاعت تو حدّ شرع فرو نگذارم...^۱

باید علل و عوامل بزه را بررسی کرد و در برخورد با مجرمینی که بر حسب ضرورت مرتکب جرم می شوند، سعه صدر داشت، نه آنکه متعصبانه و از روی خشک مغزی و اقتدار واهی همچنان برای اجرای مجازات تأکید ورزید.

از سوی دیگر، دسترسی به ثروت زیاد و بی رویه نیز برای برخی آدمیان موجب بروز بزهکاری خواهد شد. این نکته را سعدی در حکایت ۱۴ از باب سوم گلستان به زیبایی گوشزد کرده است. وقتی که بنا بر دعای موسی (ع) درویشی ثروتمند می شود و این امر، موجب بزهکاری وی: «...پس از چند روز که باز آمد از مناجات، مرد را دید گرفتار، و خلقی انبوه بروگرد آمده. گفت: این چه حالت است؟ گفتند: خمر خورده و عربده کرده و کسی را کشته، اکنون به قصاص فرموده اند...»

مبحث دوم - شهرنشینی و جرم

از عوامل محیطی جرم شهرنشینی است و جامعه شناسان و جرم شناسان تبهکاری شهری را از تبهکاری روستایی منفک نموده اند. تبهکاری در شهر و روستا یکسان نیست، این واقعیتی است که آمار مربوط به تبهکاری قانونی یا قضایی مؤید آن است.

در این خصوص ژرژیک در کتاب جرم شناسی خود چنین می نویسد: «بزهکاری تابعی از توسعه شهرهاست. مطالعه روابط بین شهر و

۱. گلستان سعدی. باب دوم. حکایت ۱۳.

بزهکاری، موضوع مهمی برای جامعه‌شناسی جنایی نیز می‌باشد... باید یادآوری کرد که تراکم جمعیت شهری بزهکاران را به خود جلب می‌کند زیرا امکانات وسیعی برای ارتکاب جرم در دسترس آنان قرار می‌دهد. شهر محل تجمع ثروت و اهرمهای اصلی زندگی اقتصادی است. همچنین در شهر است که تفاوت (بی‌عدالتی) آشکار و اختلاف طبقاتی را می‌توان دید. و بالاخره از نقطه نظر کنترل اجتماعی (یعنی کنترل پلیسی، خانوادگی، قضایی،...) نباید تراکم جمعیت و گمنامی و تحرک که به بزهکاران امکان فرار از تعقیب را می‌دهد نادیده گرفت.^۱

از دیدگاه سعدی نیز در شهر جرایم بیشترند تا مناطق غیر شهری:
 «...حاتم طایی که بیابان نشین بود اگر شهری بودی از جوش گدایان
 بیچاره شدی، و جامه برو پاره کردند...»^۲

نیمایوشیج، شاعر معاصر هم از درد و محنت شهر شکوه سر داده:
 شهر، درد و محنتم افزون نمود
 این هم از عشق است ای کاش او نبود
 خانه من، جنگل من کو؟ کجاست
 حالیا فرسنگها از من جداست.

مبحث سوم - مجرم و معاشرین فاسد

در جامعه‌شناسی جنایی به ارتباط مجرم با معاشرین و دوستان فاسد و گمراه توجه و تأکید شده و در تحقیقات جامعه‌شناسی و آماری، از موضوعات مهم تحقیقی است.
 در تحقیقاتی که در خصوص علل گرایش مردم به اعتیاد به عمل آمده

۱. ژورژپیکا، پیشین، ص ۶۸ و ۶۹

۲. گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت ۱۹.

است، قویترین نقش مستقیم و درجه اول، معاشرت با دوستان ناباب و معتاد ذکر شده است.^۱

همچنین طی پژوهشهایی که در خصوص علل گرایش مردم به سرقت به عمل آمده ۳۱٪ سارقین اعلام داشته اند که دوستانشان در سارق شدن آنان تأثیر داشته‌اند.^۲

سعدی و مولوی بر تأثیر یار و همنشین فاسد و ناجنس واقف بوده‌اند و آن را آفت روابط و موجب بروز بسیاری ناهنجاریها و معضلات اجتماعی و فردی دانسته‌اند، چنان که مولوی از این معضل فغان و ناله می‌کند:

ای فغان از یار ناجنس ای فغان همنشین نیک جوید ای مهان^۳
و سعدی می‌گوید:

هر که با بدان نشیند نیکی نبیند گر نشیند فرشته‌ای با دیو
وحشت آموزد و خیانت و ریو^۴ از بدان نیکویی نیاموزی^۵
و باز به قول مولوی:

هر کس با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد^۶
بدون شک همنشینی با دیگران بر روح و روان آدمی تأثیر می‌گذارد و شخصیت انسان در همنشینی‌ها شکل می‌گیرد. طرف صحبت و معاشرت

۱. علی‌اصغر قربان‌حسینی، پژوهشی نو در مواد مخدر و اعتیاد، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۲۳۳.

۲. علی‌اصغر قربان‌حسینی، جرم‌شناسی و جرم‌یابی سرقت، جهاد دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۱۹۸.

۳. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۵۲.

۴. حیل و مکر.

۵. گلستان سعدی، باب هشتم، حکایت ۳۸.

۶. مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳.

ممکن است خوب و صالح باشد و در نتیجه شخصیت انسان را به نحو مطلوب شکل می‌دهد و گاه ممکن است طرف صحبت، افرادی نامطلوب باشند و مسلماً این نیز بر روان آدمی تأثیر نامطلوب می‌گذارد. چنین است که سعدی در دیباچه گلستان می‌نویسد:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عیری که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گُل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

و جایی دیگر می‌نویسد: «...اگر در صحبت آن بدان تربیت یافتی طبیعت ایشان گرفتی و یکی از ایشان شدی اما بنده امیدوار است که در صحبت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد...»

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد»^۱

در ادبیات دینی نیز بر این نکته اشاره‌ها رفته است که به عنوان نمونه می‌توان از آیات ۲۷ و ۲۹ سوره فرقان قرآن کریم یاد کرد.^۲ و به عنوان حسن ختام این بحث:

ای خُتک زشتی که خوش شد حریف
وای گُل رویی که جفتش شد حریف
نان مُرده چون حریف جان شود
زنسده گردد نان و عین آن شود

۱. گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۴.

۲. همچنین، ر.ک. اصول کافی، جلد ۴، ص ۴۵۳ تا ۴۵۵.

هیزم تیره حریف نار شد
تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمک لان چون خر مرده فتاد
آن خرّی و مردگی یکسو نهاد^۱

۱. مثنوی مولوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴.

فصل سوم - مقابله اندیشه‌های جرم‌شناختی سعدی و مولوی با مباحث عمومی جرم‌شناسی

وقتی آثار سعدی و مثنوی مولوی را از منظر جرم‌شناسی و یافتن اندیشه‌های جرم‌شناختی می‌خواندیم، به طور متفرق و پراکنده از اندیشه‌های جرم‌شناختی را به دست آوردیم و آنچه از این به دست آمده‌ها در تقسیم‌بندی‌های پیش گفته می‌گنجید، گنجانده شده و مابقی را در مباحث گوناگون در این فصل ارائه می‌نماییم.

مبحث نخست - سیاست جنایی

سیاست جنایی، یک رشته مطالعاتی است که بر حسب داده‌ها و یافته‌های فلسفی و علمی، از جمله یافته‌های جرم‌شناختی، و با توجه به اوضاع و احوال تاریخی، سعی در تدوین و ایجاد آموزه‌های سرکوبگر (کیفری) و پیشگیرانه دارد که در عمل نسبت به بزهکاری و بزهکار قابل اعمال باشند. این تعریف که از فون لیست یکی از بنیانگذاران آلمانی اتحادیه بین

المللی حقوق جزا در ۱۸۸۹ - است با تفاوتهای ظریفی مورد توجه مارک آنسل در ۱۹۵۴ قرار گرفت: وی معتقد است که سیاست جنایی، هم یک عمل است و هم یک هنر و موضوع آن فراهم ساختن امکان ارائه بهترین شیوه تدوین قواعد و مقررات موضوعه در سایه داده‌ها و یافته‌های علوم جرم‌شناختی است.^۱

سیاست جنایی مجموعه‌ای از امکانات و ابزارهای سرکوبگر و غیرسرکوبگر و حتی امکانات و داده‌های غیر حقوقی یعنی مذهب، اخلاق، مدرسه و غیره می‌باشد که در امر مبارزه با جرم به کار می‌رود. آنچه در این مجموعه از امکانات حایز اهمیت است انطباق آنها با امر مبارزه با جرم است.

در ادبیات فارسی بهترین نوع این امکانات، اندیشه و تفکر و تدبیر و مشورت با عقلای قوم است که با استفاده از آنها می‌توان در تدوین یک سیاست جنایی مؤثر و در جهت مقابله با بلایای اجتماعی مانند جرم، توفیق یافت. نمایی از سیاست‌گذاری اجتماعی در جهت پیشگیری از بلایای اجتماعی و نابهنجاریها و به طریق اولی، جرم را می‌توان در حکایت نخچیران^۲ و شیر دفتر اول مثنوی مولوی دید. در این حکایت، شیر نمادی از بلای اجتماعی است که جامعه را دچار نوسان و پریشانی می‌کند و به عبارتی می‌توان آن را جرم شایع در جامعه دانست. نخچیران یا وحوش و حیوانات شکاری نمادی از اعضای جامعه‌اند که دچار این بلای اجتماعی شده‌اند، یعنی شیر، که باید به نیروی عقل و از راه تلاش و تدبیر و سیاست و کیاست، بر آن پیروز شد. خرگوش نیز کنایه از تلاش و

۱. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی، همان، ص ۸۸. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. کریستین لازرژ، سیاست جنایی، ترجمه دکتر نجفی ابرندآبادی، نشر یلدا، چاپ اول ۱۳۷۵.
۲. حیوانات شکاری.

اندیشه و سیاست‌گزار اجتماعی است تا بر محو شیر که بلای اجتماع است، همت می‌گمارد.

حکایت با ابیات زیر آغاز می‌گردد:

طایفه نخچیر در وادی خوش

بوده اند از شیر اندرکش مکش^۱

بس که آن شیر از کمین، در می‌رُبود

آن چرا بر جمله، ناخوش گشته بود^۲.

در ادامه حکایت، شیر هر روز حیوانات را یک به یک طعمه می‌کرد و بلای بزرگی بر جان جامعه شده بود. تا اینکه خرگوش مُدبّر که سنبِل عقل آن جامعه است، اعلام می‌کند:

ای یاران مرا مهلت دهید تا به مَکرم از بلا بیرون جهید

تا امان یابد به مَکرم جاتتان ماند این میراثِ فرزندانتان^۳

خرگوش سیاست‌گزار در جهت طرح یک سیاست جامع و مؤثر برای از بین بردن شیر (بلای جامعه) ضمن بیان لزوم مشورت با عقلای قوم و جهد و تلاش در جهت رسیدن به هدف، سیاستی بنیان می‌نهد و شیر و بلای اجتماع را نابود می‌سازد و بدین وسیله جامعه را به آرامش و امنیت سوق می‌دهد:

جهد، حق است و دوا حق است و درد

منکر اندر جحدِ جهدش جهد کرد

۱. غم و اندوه.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۹۰۰ و ۹۰۱.

۳. همان، ابیات ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱.

مشورت، ادراک و هشیاری دهد

عقلها، مر عقل را یاری دهد^۱

بنابراین، سیاست‌گذاری مدبرانه و اندیشمندانه است که جامعه را ایمن می‌سازد.^۲ چنین است که از نظر سعدی «مُلک و مملکت بدون سیاست (در تمام زمینه‌ها) پایدارنماند»^۳.

مبحث دوم - کیفرها

انواع کیفر و نقش بازدارنده و نحوه اجرای آنها از مباحث عمده و مهم جرم‌شناسی است تا جایی که بیشتر کیفرها در جرم‌شناسی به عنوان واکنش نامناسب و زاید و ناسودمند به حال مجرم و اجتماع تلقی شده‌اند. بدین علت برخی جرم‌شناسان خواستار حذف کیفر از سیستم قضایی شده‌اند و برخی دیگر کیفرهای جایگزین پیشنهاد کرده‌اند.

علی ای حال، دو نوع کیفر در جرم‌شناسی بیش از همه محل بحث و مناقشه بوده است که در واقع مهمترین نوع کیفرها هستند: کیفر مرگ و کیفر زندان. درباره این دو کیفر در آثار سعدی و مثنوی مولوی اندیشه‌هایی به دست آمد که طی دو گفتار آینده بررسی می‌شوند.

گفتار نخست - کیفر مرگ

کیفر مرگ، شدیدترین نوع کیفر بدنی است. برخلاف سایر کیفرهای بدنی (شلاق، داغ کردن، قطع اعضاء، غل و زنجیر، اخته کردن...) که مدتهاست از «زرادخانه کیفری» غالب کشورها حذف شده است، کیفر مرگ کماکان

۱. همان، ابیات ۹۹۱ و ۱۰۴۳.

۲. به قول فردوسی: «خرد باید اندر سر شهریار که تندی و تیزی نیاید به کار»

۳. گلستان سعدی، باب هشتم، حکایت ۷.

در پاره‌ای کشورها در قبال جرایم بسیار مهم حفظ شده است. (طبق آمار موجود تا سال ۱۹۹۳ بیش از هفتاد و یک کشور، مجازات مرگ را یا قانوناً یا عملاً لغو کرده‌اند). کیفر مرگ اشکال مختلفی در تاریخ داشته است. مثلاً در فرانسه در سالهای ۱۶۷۰ تا ۱۷۸۹، شامل شقّه کردن، سوزاندن، چرخ (بستن بزهکار، پس از قطع دستها و پاهاى او، بر روی چرخى شبیه چرخ کالسکه تا اینکه چرخى شبیه چرخ کالسکه تا اینکه لحظه مرگ فرارسد)، جدا کردن سراز بدن و به دار آویختن می‌شده است.

مسأله مهم در ارتباط با مجازات مرگ، یافتن جایگزین مناسب برای این کیفر بدنی است. عده‌ای یک دوره تأمینى دراز مدت را پیشنهاد کرده‌اند، عیب چنین جایگزینی، این است که به آسانی نمی‌تواند ضرورت‌های ایجاد امنیت برای جامعه و نیز رعایت خصیصه انسانی حبس برای محکوم علیه را با هم سازش دهد.^۱

سعدی نیز، به طور کلی، با دیدی وسیع و عارفانه و انسان‌دوستانه بر آن است که جهاننداری ارزش این ندارد که قطره‌ای خون بر زمین فرو ریزد:

به مردی، که ملک سراسر زمین نیرزد که یک قطره خون بر زمین
در عین حال، برای حفظ حقوق جامعه و امنیت، سعدی معتقد به شدت عمل هم می‌باشد، منتهی پس از ثبوت جرم و رسیدگی و تحقیق. در نظر وی، برای کیفر گناهکاران باید اصل عدالت را در نظر داشت و از شدت عمل ناروا و شتاب زدگی خودداری کرد. سعدی، اساساً با آدمکشی به عنوان کیفر در هر حال مخالف است و آن را عملی ناصواب می‌داند:

۱. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیگی، همان، ص ۱۲۲ به بعد (با تلخیص).

«در کشتن بندگان تحمل اولیتر، به حکم آن که اختیار همچنان باقی است. توان کشت و توان بخشید اگر بی مصلحتی کشته شود مصلحتی که تدارک آن ممتنع بود:

نیک سهل است زنده بی جان کرد کشته را باز زنده نتوان کرد»
و در بوستان سعدی می‌خوانیم:

گر آید گنهکاری اندر پناه نه شرط است کشتن به اول گناه
چو باری بگفتند و نشنید پند دگرگوش مالش به زندان و بند
در برخورد با مجرم باید تأمل کرد:

چو خشم آیدت بر گناه کسی تأمل کنش در عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست شکسته نشاید دگر باره بست

گفتار دوم - کیفر زندان

اجرای محکومیت کیفری مرحله مهمی از چرخه عدالت کیفری است. امروزه، هدف عمده اغلب نظامهای کیفری از اعمال مجازات یا اقدام تأمینی، علاوه بر سرکوبی و تنبیه سنتی بزه و بزهکار، بیشتر تأکید بر فراهم کردن زمینه «بازگشت موفقیت‌آمیز» اجتماعی - حرفه‌ای - اخلاقی مجرم به جامعه آزاد است.^۱ بدین سان، سیاست‌گزاران باید در تنظیم سیاست جنایی نسبت به مرحله اجرای مجازات، بخصوص مجازات سالب آزادی، به اهمیت این مرحله در سرنوشت و رفتار مجرم و سلامت جامعه توجه کافی نمایند. در انتخاب ضمانت اجرا، قاضی باید علاوه بر

۱. دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، پیشگفتار کیفرشناسی، نوشته برناربولک، ترجمه نویسنده پیشگفتار، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول ۷۲، ص ۷ و ۸

ماهیت و اهمیت عمل، شخصیت بزهکار را نیز در مقیاسی وسیع مورد توجه قرار دهد.^۱ بنابراین، اجرای مجازات و فایده و نفع اجتماعی و فردی آن شایسته توجه خاص کیفرشناسی و علم اداره زندانها می‌باشد. مجازات سالب آزادی نقش مهمی را در «زرادخانه کیفری» ایفاء می‌کند و بین جرم‌شناسان و حقوقدانان کیفری محل مناقشات بسیار گردیده است. تعیین مجازات زندان باید مناسب و هماهنگ با استعداد و شخصیت محکومین صورت پذیرد، و قاضی با امید به بازپروری اجتماعی و اصلاح فردی بزهکار این نوع مجازات را تجویز کند. در علم اداره زندانها، «کیفر شناسان نیز به کمبودهای جسمانی یا روانی در بزهکار شدن افراد توجه نموده‌اند»^۲ امروزه زندان مجرد یا انفرادی نیز از نظر روان‌شناسی مضر و غیرمفید شناخته شده است. زندگی اجتماعی در عصر حاضر برای انسان دارای چنان اهمیتی است که تنها زیستن نوعی مجازات محسوب می‌شود، چنانکه وقتی بخواهند مجرمی را به سختی کیفر دهند او را از اطرافیان جدا و به زندان انفرادی محکوم می‌کنند.

دورکیم می‌گوید: «اگر از آدمی آنچه را که در پرتو زندگانی اجتماعی نصیبش شده باز ستانند تا درجه جانوران تنزل خواهد یافت».^۳

برخی از دانشمندان، زندان مجرد را برای زندانیان مفید و برای جلوگیری از وقوع جرم لازم دانسته‌اند، ولی بر اساس تحقیقی که از زندانهای غالب کشورهای اروپایی شده، ثابت گردیده که مدت زندانی بودن یک فرد به طور مجرد باید محدود باشد وگرنه بیماریهای روانی و جسمی در او پیدا شده، بالنتیجه به عده مجرمین و بیماران اضافه

۱. برناربولک، همان، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. احمد هومن، زندان و زندانیها، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۹، ص ۳.

می‌گردد.^۱ افزون بر اینها، لازم است در طول تمام جریان درمان زندانی در زندان، به وسیله نظارت و تحقیق و براساس مشاهده، نتیجه عکس العملها و حالات یک بزهکار را به روشهای گوناگون علمی، تربیتی و فایده‌گرایی مجازات سنجید.^۲

مولوی، در دفتر دوم مثنوی، داستانی آورده و طی آن مجازات زندان را از دیدگاهی نکته بینانه و کیفرشناسانه چنین بررسی می‌کند: خلاصه داستان: شخصی بی‌خانمان و شکمباره به زندان افتاده بود هر غذایی که به زندان می‌آمد، به هیچیک از زندانیان امان نمی‌داد و بی‌درنگ آن را می‌ربود و می‌بلعید. وی به حبس ابد محکوم شده بود. سرانجام زندانیان از دست او به تنگ آمده و با نماینده قاضی (زندانبان) صحبت می‌کنند. بالاخره قاضی زندانی را احضار کرده و به او می‌گوید: اینک تو مرخصی، برخیز و از زندان بیرون رو و به خانه خود بازگرد. زندانی با شنیدن این مژده نه تنها شادمان نمی‌شود بلکه با لحنی التماس آمیز می‌گوید: ای قاضی این زندان برای من مانند بهشت است، کجا بروم بهتر از اینجا؟^۳ - قاضی پس از بررسی و تفحص کافی مجازات تهریبی را به مجازات ترذیلی تبدیل می‌کند به نحوی که دستور می‌دهد تا مجرم را بر مرکوبی بنشانند و در کوی و برزن بگردانند و جارچیان نیز به همه اهالی شهر افلاس و بزهکاری او را بانگ بزنند و... قاضی چنین می‌گوید:

ور به حکم آرید این پژمرده را من نخواهم کرد زندان مرده را^۴

بنابراین، همیشه همه کس را نباید بدون تحقیق و مصلحت زندانی کرد

۱. همان، ص ۵.

۲. ژان پی ناتل، همان مأخذ، ص ۱۰۹.

۳. کریم زمانی، شرح جامع مثنوی، جلد دوم، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۳.

۴. مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۶۶۷.

ص ۱۸۶.

بلکه مجازات سالب آزادی باید توأم با مصلحت مجرم و جامعه و همراه با فایده باشد. بدین شکل، مولوی نیز طرفدار فایده‌گرایی زندان است. نظر به اینکه، مولوی چاره خلاصی دیگر زندانیان را از شر مجرم یاد شده زندان انفرادی و مجرد ندانسته بلکه تلویحاً با آن مخالفت هم می‌ورزد، لذا وی را می‌توان از پیشگامان مخالفت با زندان مجرد دانست.

اینکه در تمام جریان زندانی بودن مجرم باید بر وی نظارت و تحقیق نمود و او را به حال خود وا نگذاشت، در این کلام سعدی به خوبی نمایان است:

نظر کن در احوال زندانیان که ممکن بُود بی‌گنه در میان^۱

نکته دیگر آنکه، سعدی، ارباب قدرت را به وضع دلخراش زندانیان و خانواده‌بی‌سرپرست آنان متوجه می‌سازد و در لزوم حمایت از خانواده‌های بی‌سرپرست، با علاقه و دلسوزی فراوان سخن می‌گوید:

سرپر غرور از تحمل تهی حرامش بود تاج شاهنشهی
گنه بود مرد ستمکاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را^۲

مبحث سوم - بزهکاران

توجه به بزهکار و انواع بزهکاران و شخصیت و روان آنان همراه با بازپروری و رحمت بر این طبقه از آدمیان بخش مهمی از مباحث جرم‌شناسی را به خود اختصاص داده است. در این مبحث، طی چهار گفتار، بازپروری مجرمین، بزهکاری عشقی، رحمت بر بزهکاران و حقوق

۱. بوستان سعدی، بیت ۴۵۲.

۲. به نقل از: مرتضی‌راوندی، همان مأخذ، ص ۱۵۰.

کیفری و خالکوبی، از دیدگاه جرم‌شناسانه در آثار سعدی و مثنوی مولوی نگریسته و بررسی شده‌اند.

گفتار نخست - بازپروری مجرمین

بازپروری مجرمین به عنوان یکی از اهداف مجازات، همانطور که توسط آلن (F.A.Allen) در سال ۱۹۵۹ تعریف شده، مبتنی بر این فرض است که رفتار، محصول علت‌های سابق است که قابل کشف‌اند؛ اطلاع از چنین علت‌هایی کنترل علمی رفتار را میسر می‌سازد. تدابیر مورد استفاده در تربیت مجرمین که مبتنی بر این اطلاعات باشد، باید در خدمت یک وظیفه درمانی قرار گیرد.^۱

از این رو، نباید از مجرمین قطع امید کرد و پس از اجرای مجازات و یا قبل از آن، وی را به حال خود گذاشت. غالب مجرمین قابلیت بازپروری و اصلاح و تربیت را دارا هستند. باید به مجرمین چنان نگرست که روزی به آغوش جامعه باز خواهد گشت و از اعمال ناصواب خود پشیمان و نادم خواهد شد.

چنین است که در جرم‌شناسی به بازپروری و تربیت مجرمین اهمیت شایانی قائلند.

در نظر سعدی هم، مجرم و گناهکار قابل هدایت و ارشاد و بازپروری است مگر در مواردی که:

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد^۲
سعدی می‌گوید: «بخشایش الهی گم شده‌ای را در مناهی (کارهایی که

۱. دکتر نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی، همان، ص ۲۹۱.

۲. گلستان سعدی، باب ۷. حکایت ۱.

در شرع از آن نهی شده)، چراغ توفیق فرا راه داشت تا به حلقه اهل تحقیق در آمد. به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان ذمائم اخلاقی به حمائد مبدل گشت...^۱

سعدی در این چند جمله ضمن آنکه گذشته گناهکار را به اختصار بیان کرده که دچار لغزش بود و گناه، در عین حال، به تأثیر تربیت و ارشاد بروی معتقد است، البته در پرتو هدایت اشخاص آگاه و روشن بین.

گفتار دوم - بزهکاران عشقی

به گفته لمبروزو، جرم ممکن است تحت تأثیر عاطفه و عشق یا در بیهوشی و یا بر اثر عیب فطری ارتکاب یابد.^۲ در روان‌شناسی جنایی با نوعی از بزهکاران مواجه می‌شویم که با داعی و انگیزه عشق و محبت افراطی و هیجانی اقدام به جنایت می‌کنند.

بنابر عقیده فرّی، جنایتکاران عشقی، مفتون جاذبه غیر قابل مقاومت هستند. گاه مزاجی دارند که مربوط به بیمار روانی مخصوصاً مصروع است و در اثر هیجان جنایی به گونه‌ای غیر قابل مقاومت به سوی جرم کشانده می‌شوند.

نباید جنایات سود بخشی را که انگیزه آنها عشق است و بدون این جنایات فرونشاندنی نیست با جنایات تخریب و جنایات ناشی از تعارضی در رابطه با عشق جنسی در هم آمیخت. جنایات اخیر دارای معنی شبه عدالتخواهی و برخاسته از انتقام هستند و به وسیله جنایتکار، بدون در نظر گرفتن خساراتی که متوجه خودش خواهد شد، به اجرا درمی‌آیند.

۱. همان، باب ۲، حکایت ۲۲.

۲. ژان پی ناتل، همان، ص ۱۰۷.

«کین برگ»، حسودان و معشوقه‌کشان را چنین تشخیص داده است که گروه نخست در برابر محرومیت دست به مکانیسم برون فکنی می‌زنند و گروه دوم بر اثر تهدید به جدایی، نقشه‌های خودکشی را در سر می‌پروراند تا موانع علیه عمل جنایی را از میان بردارند. قلمرو تبهکاری عشقی جنسی، در اثر ترکیب واکنشهای برون فکنی و در خود فرو رفتن، محدود می‌شود. در قلمرو عشق جنسی، باید نه فقط، جنایتکاران عشقی را از جنایتکاران حسود تمیز داد بلکه شایسته است آنها را از قلمرو آسیب شناسی و روان‌شناسی به دور دانست. در بیشترین موارد کسانی را که تصور می‌شود بتوان عشقی توصیف کرد از مخط‌ها و بی‌تعادلهای ساده هستند.^۱ ضمناً بزهکارانی که سهلتر از همه اقرار می‌کنند، بزهکاران عشقی هستند.^۲

در ادبیات فارسی، بزهکاران عشقی زیادند که معروفترین آنها قایل و زلیخا هستند. زلیخا زن عزیز مصر که عاشق زیبایی یوسف (ع) شد، عشقش جنسی بود و چنان به دیو شهوت تسلیم شده بود که چون گرگ به یوسف حمله آورده بود. در اینجا مایه و خامه بزهکاری، عشق و شهوت است، چنانکه سعدی هم گفته است:

زلیخا چو گشت از می عشق مست

به دامن یوسف در آویخت دست

۱. دکتر مهدی‌کی‌نیا، روان‌شناسی جنایی، جلد دوم، انتشارات رشد، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۷۶۰.

۲. التاویلا، روان‌شناسی قضایی، ترجمه مهدی‌کی‌نیا، ج اول، مجمع علمی فرهنگی مجد، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۶۹.

چنان دیو شهوت رضا داده بود
 که چون گرگ در یوسف افتاده بود^۱
 سعدی درباره صفات عاشق که عشقش و شهوتش بر عقل وی استیلا
 می‌یابد و موجب بروز بزهکاری می‌گردد، چنین گفته است:
 پریشیده عقل و پراگنده هوش
 ز قول نصیحتگر آکنده گوش
 بسا عقل زورآور چیردست
 که سودای عشقش کند زیر دست
 چو سودا خرد را بمالید گوش
 نیارد اگر سر برآورد هوش
 چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی
 که در دست چوگان اسیرست گوی^۲
 فروغی بسطامی نیز از جنایتکار عشقی به «مجرم محبت» تعبیری دارد
 بدین مضمون:

من مجرم محبت و دوزخ فراق یار
 واه درون به صدق مقال دلالت است
 در نظر مولوی، عشق لایابالی و بی‌حیاست و از عاشق کسی دیوانه‌تر
 نیست:

لایابالی عشق باشد نی خرد عقل آن جوید کز آن سودی برد
 ترک تاز و تن‌گداز و بی‌حیا در بلا چون سنگ زیر آسیا

۱. بوستان سعدی، ابیات ۳۸۴۶ و ۳۸۴۷.

۲. بوستان سعدی، ابیات ۱۷۰۴ و ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ و ۱۸۰۲.

سخت رویی که ندارد هیچ پشت بهره جویی را درون خویش کشت
پاک می‌بازد نجوید مزد او آنچنان که پاک می‌گیرد زهو
نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر عقل از سودای او کور است و کور
زانکه این دیوانگی عام نیست طب را ارشاد این احکام نیست
گر طیبی را رسد زین گون جنون دفتر طب را فرو شوید به خون^۱

«آنچه عشق نامیده می‌شود، یعنی گرایش شوریده‌وار یک موجود به موجود دیگر، با درجات مختلف، سراسر تاریخ را پوشانده است؛ از جنگ «تروا» تا همین اواخر در ستون حوادث روزنامه‌ها: جنگ‌ها و صلح‌ها، جنایت‌ها و فداکاری‌ها... می‌توان گفت که همه بشریت، در سراسر تاریخ بر سر یک سفره نشسته‌اند و آن سفره عشق است. آنجاست که همه یکسان می‌شوند. این است که حافظ می‌گوید:

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

یعنی تنها مرگ بر ماجرایش نقطه پایان می‌نهد.^۲
در داستان «شیخ صنعان و دختر ترسا»، پیر زاهد عالم مسلمان که پنجاه بار به حج رفته، صدها مرید دارد، چشمش بر دختر ترسایی می‌افتد، عاشق او می‌شود، خود را می‌بازد و زندگی‌اش به کلی دگرگون می‌شود. این عشق عاقبت پیر صنعان را در جرگه گناهکاران و قانون‌شکنان عصر خود قرار می‌دهد تا جایی که بر اثر عشق، شراب می‌خورد و کفر می‌گزیند و پیش بت قرآن می‌سوزاند:

۱. مثنوی مولوی، دفتر ششم، ابیات ۱۹۷۰ به بعد.
۲. نقل از: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، مقاله: گوته و حافظ، فصلنامه هستی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۱.

گر به هشیاری نگشتم بت‌پرست
پیش بُت مُصحف بسوزم، مستِ مست!
عشق بسیار و بارها، دچارشونده را عافیت‌سوز و مرتکب «خلاف»
کرده و کند:

عشق از این بسیار کردست و کند خرقه با زَنار کردست و کند
تخته کعبه است ابجد خوان عشق سرشناس غیب، سرگردان عشق
و با دو بیت دیگر از اشعار سعدی در باب بزهکاری عشقی و صفات
عشق و عاشق، این گفتار را به پایان می‌بریم.
چه نغز آمد این نکته در سنباده
که عشق آتش است ای پسر، پند، باد
به باد آتش تیز برتر شود
پلنگ از زدن کینه و رتر شود^۱

گفتار سوم - رحمت بر بزهکاران و حقوق کیفری

در تاریخ اندیشه‌های کیفری، مبیون با تأسی از آموزه‌های مسیحیت بین
رحمت و حقوق کیفری ارتباط برقرار می‌کند. این نویسنده فرانسوی است
که در ۱۶۹۰ میلادی کتاب مشهور خود را با عنوان «تأملاتی پیرامون
زندانی‌های فرقه‌های مذهبی» به رشته تحریر در آورد، در این کتاب
می‌نویسد: «آنچه اصولاً در عدالت دنیوی مد نظر است عبارت از حفظ و
ترمیم نظم و تحمیل وحشت به آدمهای شرور است، اما در عدالت
روحانی به رستگاری و نجات ارواح اهمیت داده می‌شود. در عدالت
دنیوی، معمولاً شدت و سختی حاکم است و حال آنکه در عدالت

۱. بوستان سعدی، ابیات ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵.

روحانی روحیه رحمت، همدردی و گذشت باید حاکم باشد.^۱ این اندیشه بعد از مبیون در جاهای دیگر نیز تجلی یافت و رمز شیوع و قبول آن، رابطه تنگاتنگ و نزدیک این اندیشه با مفاهیم احسان و انسانیت بود. توصیه سعدی هم رحمت و توجه بر بدان یا بزهکاران است که بر نیکان چون نیک آفریده شده‌اند، خود رحمت شده است:

«درویشی به مناجات در، می‌گفت: یارب بر بدان رحمت کن، که بر نیکان خود رحمت کرده‌ای که مر ایشان را نیک آفریده‌ای».^۲
«... راست را زینت راستی تمام است:

فریدون گفت نقاشان چین را
که پیرامون خرگاهش بدوزند
بدان را نیک دار ای مرد هشیار
که نیکان خود بزرگ و نیک روزند^۳

و رحمت مولوی بر مجرمان در امیدواری به اصلاح آنان است:
هیچ کافری را به خواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید
چه خبر داری ز ختم عمر او که بگردانی ازو یکباره رو^۴
از وظایف حقوق کیفری، و به طریق اولی جرم‌شناسی، اصلاح و ارشاد مجرم است. بزهکار در جامعه، امروزه در حکم بیماری است که قاضی کیفری (جرم‌شناس) باید با توجه به شرایط اجتماعی و روان‌شناسی فرد مجرم، در اصلاح او بکوشد. چنانکه مولوی می‌گوید:

۱. ژان پرادل، همان اثر، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. گلستان سعدی، باب هشتم، حکایت ۱۰۶.

۳. همان، حکایت ۱۰۷.

۴. مثنوی مولوی، دفتر ششم، ابیات ۲۴۵۳ و ۲۴۵۴.

«پس ز بدنامان نباید ننگ داشت گوش بر اسرارشان باید گماشت»

و چه خوش گفت حافظ شیرین سخن:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو

که مستحق کرامت گناهکارانند

گفتار چهارم - خالکوبی

برای هر گونه تزئین دائمی پوست به کار می‌رود که با تزریق مواد رنگی (معمولاً جوهر) در زیر پوست صورت می‌گیرد و هدف آن، نمایش است. خالکوبی در میان سربازان و دریانوردان از صدها سال پیش، امری معمول بوده و تقریباً به طور کامل مختص کارگران و صاحبان مشاغل یدی است. معمولاً انسانها از اینکه آنها را به زور، خالکوبی کنند ناخشنود می‌شوند و به لحاظ اینکه برداشتن آن دشوار و پرهزینه است در برخی از قوانین، مقرراتی برای جرم شناختن خالکوبی افراد کمتر از هجده سال پیش بینی شده است. جرم‌شناسان هنگامی که پی بردند بسیاری از محکومین، خالکوبی شده‌اند، در ادوار مختلف به تحقیق پیرامون ارتباط خالکوبی و جرم پرداخته‌اند. معروفترین بررسی توسط لاکاسانی، پزشک و جرم شناس معروف، در سال ۱۸۸۱ صورت گرفت که نتیجتاً مشخص گردید از میان ۸۰۰ نفر سرباز محکوم فرانسوی ۴۰٪ آنان خالکوبی شده بودند. لمبروز و اشاره نموده است که تیپ‌های جنایی که دارای صفات ژنتیکی نیاکانی بودند، علاقه شدید «بدوی» خود را نسبت به تزئین به وسیله خالکوبی شدن ظاهر می‌ساختند. لیکن باید خاطرنشان نمود که شناسایی و بازداشت افراد خالکوبی شده آسانتر از دیگران بوده و نیز زندانیان غالباً برای رهایی از ناراحتی فکری و یا جلب توجه دیگران، خود را خالکوبی

می‌نمایند. بنابراین، خالکوبی علامت خاصی در قلمرو تکوین جرم محسوب نمی‌گردد.^۱

علل خالکوبی متعدد است که از آن جمله می‌توان به مذهب، تقلید، عشق شهوانی، انتقام، بیکاری، غرور، تمایلات شدید عاشقانه، برهنگی و اتاویسم اشاره کرد.^۲

مولوی در داستان «کبودی زدن قزوینی بر شانگاه» به جنبه‌های روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه مسأله خالکوبی اشارات نکته بینانه و جالبی دارد. از خلال ابیات داستان مذکور علل خالکوبی مرد قزوینی را می‌توان بیکاری و غرور و تقلید وی به دست آورد. حکایت چنین آغاز می‌شود:

این حکایت بشنو از صاحب بیان در طریق و عادت قزوینیان
بر تن و دست و کتف‌ها بی‌گزند از سر سوزن کبودی‌ها زنند
سوی دلاکی بشد قزوینی‌ای که کبودم زن، بکن شیرینی‌ای
گفت: چه صورت زنم ای پهلوان؟ گفت: بر زن صورت شیرژیان
طالعم شیر است، نقش شیر زن جهد کن، رنگ کبودی سیر زن^۳

حکایت تا جایی ادامه می‌یابد که شخص قزوینی پس از روبه رویی با درد و سوزش خالکوبی، آن را نیمه کاره رها می‌سازد و تقلید و غرورش اطفاء نشده باقی می‌ماند. این حکایت نشانگر این است که مولوی هم خالکوبی را از علل انحراف شخصیت چنین اشخاصی می‌داند و به همین

۱. دکترنجفی ابرندآبادی و حمیدهاشم‌پیگی، همان، ص ۳۲۵ - برای مطالعه بیشتر، ر.ک. دکترمهدی‌کی‌نیا، پیشین ج ۱، ص ۴۰۹ به بعد.

۲. دکترمهدی‌کی‌نیا، همان، ص ۴۲۰ تا ۴۲۶.

۳. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۸۱ تا ۲۹۸۵، و ادامه ابیات حکایت ۲۹۸۵ به بعد است.

جهت بر این اشخاص اعتماد و اطمینان نتوان کرد چرا که تزلزل شخصیت و روان از مشخصات آنان است. اینان غرور و نخوت بسیار دارند و علی‌رغم ضعف شخصیت، خواهان مدارج بالای اجتماعی و اخلاقی هستند.

مبحث چهارم - جرایم

این مبحث را طی چهار گفتار، درباره جرایم در شب و تاریکی، جرم زدایی - کیفر زدایی، جرم‌زایی بی‌انضباطی کودکان و ذات جرم همراه با بیان اندیشه‌های سعدی و مولوی در این زمینه‌ها، پی می‌گیریم.

گفتار نخست - جرایم در شب و تاریکی

بی‌شک از عوامل وقوع ساده جنایت، انجام آن در تاریکی و به دور از انظار مردم است. شب موجب تسهیل در روند تکوین اعمال مجرمانه می‌شود، به طوری که بزه‌کاران عموماً اعمال مجرمانه را در شب و تاریکی انجام می‌دهند. بدین جهت است که امروزه برای پیشگیری از جرایم در شب، جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان پیشنهاد می‌نمایند که خیابانها و کوچه‌های شهرها را در هنگام شب با روشناییهای قوی و نورافکن، روشن و قابل رؤیت کنند. نمونه واقعی تأثیر تسهیل‌کننده تاریکی و اعمال مجرمانه شبانه را می‌توان در جنایات اخیر شهر تهران توسط «خفاش شب» دید.^۱ افزون بر اینها، نقاط مجزا که افراد کمی به آنجا رفت و آمد می‌کنند، مکانهای کم‌روشنایی و صعب‌الوصول موجب تسهیل و آسانی امحاء آثار جرم می‌شوند.^۲

در این زمینه، به ابیات ذیل در مثنوی مولوی برخوردیم:

۱. ر.ک. دکترآقای‌نیا: تأملی بر عوامل وقوع جنایت، مجله امنیت (وزارت کشور) شماره دوم، سال ۱۳۷۶، ص ۲۲.
۲. ژان‌پی نائل، همان، ص ۷۲.

شب، غلط بنماید و مُبَدَل بسی
دید صایب، شب ندارد هر کسی
هم شب و هم ابر و هم باران ژرف
این سه تاریکی، غلط آرد شگرف^۱
چون روشنایی روز است که فرق میان قلب و اصل را آشکار می‌کند،
قَلَابَکَان (مُتَقَلِّبَان) دشمن روزند:
دشمن روزند این قَلَابَکَان عاشق روزند آن زرهای کان^۲
جرائم، عموماً در شب و تاریکی ارتکاب می‌یابند، به قول مولوی: دزد
شب خواهد نه روز، این را بدان...^۳
و مولوی جایی دیگر می‌گوید: «حادثات اغلب به شب واقع شود».^۴

گفتار دوم - جرم زدایی - کیفر زدایی

جرم زدایی در معنای دقیق کلمه، یعنی زدودن برچسب و عنوان مجرمانه از یک عمل یا از یک رفتار. جرم‌زدایی در بعضی دوره‌ها در ارتباط با جرایم اخلاق و عفت عمومی، مذهب و امور سیاسی مطرح شده است. در عصر حاضر، مسأله جرم زدایی از آغاز سالهای ۱۹۶۰ میلادی به صورت بحث روز درآمده است.

این مسأله ابتدا با هدف تورم زدایی کیفری - یعنی تعدیل عناوین مجرمانه یا تعداد جرایم در قانون جزا - مطرح شده است. مقررات اداری، بهداشتی، اقتصادی و مالیاتی زیادی وجود دارند که نقض آنها، دارای ضمانت اجرای کیفری است. این امر خود یک «جرم انگاری» - یعنی

۱. مثنوی مولوی، دفتر دوم، ابیات ۶۵۹ و ۶۶۰.

۲. مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳. ۳. همان، بیت ۳۶۱.

۴. همان، دفتر چهارم، بیت ۵۸۲.

وضع جرایم جدید - از نوع افراطی است؛ تقریباً همه جرم‌شناسان معتقدند که مرتکبین این جرایم نباید به عنوان مجرم تلقی شده و با آنها به صورت یک مجرم رفتار شود. نتیجه این تورم کیفری (فزونی بیش از حد جرایم در قانون) ایجاد یک حالت بی‌هنجاری است. در این صورت، هیچکس با اطمینان نمی‌داند چه امری مجاز و چه امری در قانون منع شده است.

کیفر زدایی عبارت است از جرم زدایی ناقص، در این حالت، یک نوع مداخله و تدبیر اجتماعی، جایگزین کیفر می‌گردد ولی عنوان مجرمانه برای فعل یا ترک فعل حفظ می‌گردد. لیکن در قضا زدایی، یعنی مکانیزمی که در جهت محدود نمودن صلاحیت نهادهای دستگاه قضایی به نفع سایر نهادها و روشهای رسیدگی اعمال می‌شود، عنوان مجرمانه زدوده می‌شود و به جای آن نوعی مداخله و اقدام اجتماعی جایگزین می‌گردد. خودکشی و سقط جنین به این جهت که بجز فرد مرتکب، قربانی دیگری ندارد در اکثر کشورهای دارای حقوق عرفی، یا مشمول جرم زدایی شده‌اند یا مشمول کیفر زدایی.^۱

متأسفانه، امروزه برخی دولتها و حکومتها، در پی کشف پدیده مجرمانه هستند. اگر کسی آمد و شبانه شما را برد، تعجب نکنید، نظر سویی در کار نیست. می‌خواهند به نحو دلسوزانه‌ای کشف کنند که آیا دل شما با شرع و مذهب‌تان صاف هست یا نه. چه گفته‌اید؟ چه شنیده‌اید؟ و به قول مولانا:

دوش چه خورده‌ای دلا؟ راست بگو، نهان مکن
چون خمشان بی‌گنه روی به آسمان مکن

۱. دکتر نجفی ابرندآبادی و حمیدهاشم بیگی، همان، ص ۷۷.

در جهت جرم‌زدایی از جرایم مذهبی و اخلاقی در ادبیات فارسی نکته‌ها و اندیشه‌ها بسیار است. چنانکه «پیران راستین، با نظر ژرف‌بین خویش دریافته بودند که هر کس در عقیده خود معذور است و بر چنین کسی به رحمت و شفقت می‌نگریستند و چون طیب حاذق و مهربان به فکر چارهٔ امراض و دردهای این گرفتاران عادات و تلقینات بودند و از راه قول لَین و اندرزهای مهرآمیز به مداوای آنها می‌پرداختند و یا آنکه از استغراق در حقیقت، خلق را به حال خود باز می‌گذاشتند، اما نفرین و لعنت و دشنام و ناسزا و زدن و کشتن و سوختن و برکندن، هرگز طریق صحیح نبوده و نیست و مردان حقیقت از این روش همواره بی‌زاری جسته‌اند و اجرای حدود و زدن را با محتسبان و عوانان رها کرده‌اند.»^۱

و در قابوس‌نامه، کیفر‌زدایی در خلال گفته‌های حکیمانه نویسنده آن به کرات آمده است که به برخی از آنها اجمالاً اشاره می‌کنیم:

«در عقوبت کردن: و به هر گناهی، ای پسر، مردم را مستوجب عقوبت بدان و اگر کسی گناهی کند از خویشتن اندر دل عذر گناه او بخواه که او آدمی و نخستین گناه آدم کرد،

جانا به یکی گناه از بنده مگرد من آدمیم گنه نخست آدم کرد

و خیره عقوبت مکن پس چون مجرمی عفو خواهد اجابت کن و هیچ گناهی بدان که آن به عذر نیرزد...»^۲

و خلاصه آنکه، در امر مجازات باید از هر گونه تعصب و خامی و کوتاه بینی پرهیز کرد:

۱. ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ص ۴۷.

۲. درس زندگی (گزیده قابوس‌نامه)، کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

ای سسلیمان در میان زاغ و باز جَلَمِ حق شو با همه مرغان بساز!^۱
 در برخی آثار ادبی معمولاً و به طور کلی از زنا و زناکاری جرم‌زدایی
 شده و آن را عملی می‌دانند که ناشی از نفس اماره (ذاتی انسان) است و
 نتیجه آن گناه و شرمساری. البته قبح آن مؤید و غضب و مسخ الهی آن
 مؤکد است اما جرم نیست که موجب عقوبت باشد. چنانکه مولوی با
 اشاره به داستان دو فرشته الهی به نام هاروت و ماروت که مغرور و فریفته
 زهد و پرهیزگاری خود شدند و زنا کردند می‌گوید:

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و زهره کرد^۲
 سعدی هم در باب کیفر زدایی در دیباجه گلستان، به سبک خود چنین
 می‌نگارد:

«بزرگان و فرمانداران باید به سعت (گشایش) اخلاق چشم از بسیاری از
 عوایب زیردستان و فرمانبران ببوشند و در افشای جرایم کهتران نکوشند».
 امروزه نیز جرم‌شناسان بر این باورند که به طریق عدم افشای بسیاری
 جرایم و حذف آنها از عداد جرایم، کیفر زدایی شود. به بیانی دیگر، آمار
 و تعداد جرایم را حتی المقدور کاهش داد و به هر رفتار ناهنجاری از هر
 جهت، انگ مجرمانه نزد. چنان که ملاحظه شد، در کلام سعدی هم
 دعوت به دوری از جرم انگاری شده است و حتی برخی جرایم مسلم
 الصدور را نیز نباید افشا کرد.

گفتار سوم - جرم‌زایی بی‌انضباطی کودکان

در تأثیر سن در بزهکاری کودکانی مورد توجه و تدقیق جرم‌شناسان بوده و

۱. مثنوی مولوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۴.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۵۳۵.

در این زمینه مطالعات وسیع و مباحث گوناگونی ارائه نموده‌اند.^۱ در خلال مطالعات مذکور به انضباط و تربیت کودکان به عنوان عامل مهم در پیشگیری از جرایم تأکید کرده‌اند و در مقابل بی‌انضباطی کودکان از عوامل مهم جرم‌زایی قلمداد شده است.

بی‌انضباطی کودکان و بی‌تفاوتی یا مسامحه و یا بی‌اعتنایی والدین نسبت به عدم رغبت کودکان به نظم و تربیت، چه سرنوشت شومی برای آینده کودکان طرح ریزی می‌کند؟

طبق عقیده برت (Burt) اختلاف اساسی بین وضع کودکان بزهکار و وضع کودکان ناکرده بزه مربوط به رعایت انضباط در میان آنهاست. از خصایص قانونهای بزهکاران بی‌انضباطی است، تعداد آنها از ۶/۹ برابر قانونهای کودکان ناکرده بزه تجاوز می‌کند (یعنی اگر در ۱۰۰ خانواده کودکان بزهکار ۶۹ خانواده فاقد انضباط بودند در مقابل از هر ۱۰۰ خانواده کودکان ناکرده بزه فقط در ۱۰ خانواده انضباط رعایت نمی‌شد). بی‌انضباطی کودکان تحت شرایط زیرین بروز می‌کند:

- ۱ - بی‌اعتنایی والدین نسبت به انضباط.
- ۲ - کاهلی و مسامحه در انضباط بر اثر ضعف بدنی یا قوای عقلانی یا اخلاقی والدین.
- ۳ - اختلاف نظر والدین درباره مراقبت و نحوه اعمال آن در رفتار فرزند.
- ۴ - خشکی فوق‌العاده در امر انضباط.
- ۵ - بالاخره دور بودن یا محروم بودن از والدین موجب بروز بی‌انضباطی است.

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. دکتر مهدی‌کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، جلد اول، ص ۱۷۴ لغایت ۲۸۲ و جلد دوم، ص ۶۴۱ تا ۶۶۰.

این محقق دریافت که بی انضباطی چهار مرتبه بیش از فقر والدین در
 بزهکاری کودکان مؤثر بوده است.^۱

سعدی به این اندیشه طی گفتاری با عنوان «اندر پروردن فرزندان»
 اشاره دقیق و عالمانه‌ای نموده است:

چو خواهی که نامت بماند به جای
 پسر را خردمندی آموز و رای
 که گر عقل و طبعش نباشد بسی
 بمیری و از تو نماند کسی
 بسا روزگار را که سختی برد
 پسر چون پدر نازکش پرورد
 خردمند و پرهیزگارش بر آر
 گرش دوست داری بنارش مدار
 به خردی درش زجر و تعلیم کن
 به نیک و بدش وعده و بیم کن
 نوآموز را ذکر و تحسین و زه
 زتوبیخ و تهدید استاد به
 بیاموز پرورده را دسترنج
 وگردست داری چو قارون به گنج^۲
 ندانی که سعدی مراد ازچه یافت؟
 نه هامون نوشت و نه دریا شکافت
 به خردی بخورد از بزرگان قفا
 خدا دادش اندر بزرگی صفا^۳

۲. بوستان سعدی، ابیات ۳۱۵۶ تا ۳۱۶۲.

۱. همان، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۳. همان، ابیات ۳۱۶۷ و ۳۱۶۸.

هر آن طفل کو جور آموزگار
نبیند، جفا بیند از روزگار
نگه دار از آمیزگار بدش
که بدبخت و بی ره کند چون خودش^۱
بدیهی است تربیت و انضباط کودکان، مانع بزهکار شدن آنان در آتیه
خواهد شد، در غیر این صورت، «جفا بیند از روزگار».

گفتار چهارم - ذات جرم

آیا جرم پدیده‌ای عادی اجتماعی یا غیرعادی اجتماعی و خیالی و یا
پدیده‌ای بیماری زا و یا مربوط به حالت عادی زندگی می‌باشد؟ به عقیده
دورکیم^۲ موضوع ذات جرم عادی است و جرم در تمامی اجتماعات
مختلف مشاهده می‌شود و وجود دارد، بنابراین، یک پدیده عادی
اجتماعی است. همچنین می‌گوید: تحولی که موجب می‌شود جوامع
مراحل پایین به عالیترین مراحل برسند مانع وجود جرم در این اجتماعات
نیست و جرم در این اجتماعات با تحقق تحول از بین نمی‌رود و یک
جریان افزایش تعداد جرایم در عصرها وجود دارد.^۳
عکس نظریه دورکیم را در تئوری جرم از نظر فرّی می‌توان مشاهده
کرد که جرم را به عنوان حالتی غیر عادی اجتماعی و خیالی تصور
می‌نمود.^۴

۱. همان، ابیات ۳۱۷۰ و ۳۱۷۴.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره زندگی و اندیشه دورکیم، ر.ک. دکترنجفی ابرندآبادی و
حمیدهاشم بیگی، همان، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹.

۳. ژان پی ناتل، همان، ص ۳۲ و ۳۳. ۴. همان، ص ۳۲.

عقاید آلبرچ Albretch و بن‌فیگلی Bonfigli نیز موافق با نظریه دورکیم است. آنان نیز جرم را یک پدیده مربوط به حالت عادی زندگی می‌شناسند. نظر آلبرچ این بود که بزه‌کاران مختصات جسمانی عالم حیوانات را پیدا می‌کنند که این نشان دهنده زندگی عادی طبیعت است. همه جا به طور عادی قتل و سرقت اتفاق می‌افتد و در میان همه حیوانات این جرایم وجود دارد و رفتار انسانی استثنایی بر جریانی است که طبیعتاً در میان حیوانات وجود دارد. فیگلی چند سال پس از آلبرچ با تأیید نظریه وی، جرایم را پیش از هر چیز تجلی اعمالی به منظور پاسخ دادن به نیازهای جسمانی می‌داند. مثلاً هتک ناموس پاسخگوی نیاز جسمانی است و سرقت پاسخگوی نیاز غذا خوردن است و قتل پاسخگوی نیاز طرد رقباست و قس علی هذا.^۱

نظریه آلبرچ، در واقع، تأیید این نظریه سعدی است که «نیاز» از دلایل مهم بروز پدیده مجرمانه است. همچنین مثال آلبرچ درباره جرم هتک ناموس را و اینکه سرقت پاسخگوی نیاز غذا خوردن است در اندیشه‌های سعدی می‌توان به دست آورد.

در حکایت ۴۰ باب اول گلستان چنین آمده است که مرد سیاه کربیه المنظری به دلیل نیاز بسیار جنسی به مجازات و عقوبت و هیبت پادشاه توجه نمی‌کند و کنیزک دلخواه او را خشونت مآبانه ازاله بکارت و هتک ناموس می‌کند. نیاز مجرم مذکور را سعدی در ابتدای حکایت چنین بیان می‌دارد:

«... تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید ...»

و پس از بیان واقعه مجرمانه (هتک ناموس و ازاله بکارت)، ادامه می‌دهد:

۱. همان کتاب، همان صفحه.

«... در آن مدت نفس، طالب بود و شهوت غالب، مهرش بجنید و
مهرش برداشت...»^۱

جرم و گناه، در آدمی طبیعی و عادی است. گناه همزاد آدم^۲ است و در
طول عمر بشریت هیچگاه از وی دور نبوده و حتی ادیان و انبیاء و اولیاء
نیز بر وجود گناه و جرم صحه گذاشته‌اند. حتی آدم ابوالبشر که نسبت به
حقایق اشیاء آگاه بود و امیر دانایی‌ها و صدها هزار دانش و علم در هر رگ
او وجود داشت:

بوالبشر کو عِلْمُ الْأَسْمَاءِ^۳ است صد هزاران علمش اندر هر رگ است
اسم هر چیزی، چنان کآن چیز هست تا به پایان، جان او را داد دست^۴
این چنین آدمی را که به قول مولانا اگر تا روز رستاخیز ستایش و
مدحش کنیم باز کم گفته‌ایم:

این چنین آدم که نامش می‌برم گریستیم تا قیامت قاصر^۵
اما این همه دانست، ولی چون قضا در رسید، دانستن یک نهی بر او
مشتبیه شد:

۱. گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۴۰.

۲. همه حرفها می‌آید بر سر این موضوع که تکلیف بشر چیست؟ او دارای سرشت
دوگانه است «از فرشته سرشته و ز حیوان» و نمی‌تواند حیوانیت خود را به دور افکند،
وگرنه از قبول نیمه دیگر وجود - که عطیة الهی است - سرباز زده، و این خود نوعی
سرپیچی می‌شود. شیطان، انگیزنده گرایش ذاتی انسان به پاسخ دادن به نیمه دیگر است.
نیمه دیگر خواستار آن است که بشر از دایره محدود خارج شود، خود را بشکفاند.
پیشرفت تمدن با عنایت به آنچه گناه خوانده می‌شود، همراه بوده. یعنی در گرو آن بوده...
هرکسی ابلیس خود را در درون خود دارد، که گاه در او حلول می‌کند و گاه بیرون می‌رود.
در ویس و رامین آمده: بیامد دیو و رفت اندر تو او! (نقل از: دکتر محمدعلی اسلامی
ندوشن، همان مأخذ).

۳. اشاره است به آیه ۳۱ سوره بقره: «و خدا همه نامها را به آدم آموخت.»

۴. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵.

۵. همان، بیت ۱۲۴۸.

این همه دانست، چون آمد قضا دانش یک نهی شد، بر وی خطا^۱
 بنابراین، صدور گناه و جرم بر سیل خطای در تأویل، حتی در باب
 انبیاء و اولیاء نیز جایز است چه برسد به آدمیان کالحمار و الانعام:
 کی عجب، نهی از پی تحریم بود یا به تأویلی بُد و توهیم^۲ بود؟
 در دلش تأویل چون ترجیح یافت طبع در حیرت سوی گندم شتافت^۳
 چنانکه، چون از حیرت تأویل رستند، ندا در دادند:

رَبَّنَا إِنَّا أَظْلَمْنَا كَفْت و آه یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه^۴

از سویی دیگر، ارتکاب جرم در مسیر تنازع بقا مطرح است. مجرم
 برای بقای خود در تنازع به سر می‌برد تا اینکه خود مأكول دیگری واقع
 شود (مأمور حکومتی). جهان همراه با قانون تنازع بقاست و این قانون، در
 پهنه طبیعت و موجودات محسوس و نامحسوس ذهنی و روحی و غیره
 وجود دارد:

مرغی اندر شکار کرم بود گریه فرصت یافت او را در ربود
 آکل و مأكول بود و بی‌خبر در شکار خود ز صیادی دگر
 دزد گرچه در شکار کاله‌ای است شحنه با خصمانش در دنباله‌ای است^۵
 در جهان، همه چیز با هم است و همه چیز به جای خود نیکوست.
 همچنان که گل و خار با هم‌اند. بدین ترتیب، جرم و ناهنجاری به جای
 خود نیکو و لازم است و از آن گریز نتوان.
 «... بدان که هر جا که گل است خار است، و با خمر خمارست، و بر سر

۱. همان، بیت ۱۲۴۹.

۲. به گمان افکندن کسی.

۳. همان، ابیات ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱.

۴. همان، بیت ۱۲۵۴.

۵. همان، دفتر پنجم، ابیات ۷۱۹ تا ۷۲۱.

گنج مار است، و آنجا که دُرّ شاهوار است نهنگ مردم خوار است. لذّت
عیش دنیا را لَدَغُه (گزیدن) اجل در پس است، و نعیم بهشت را دیوار
مکاره (ناخوشایندیها) در پیش.

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند^۱

انسان محبوس دو گمان است: آیا این کار را بکنم که او گفت؟ یا خود
ضدّ آن؟^۲

پس جرم به عنوان ضد بهنجاری، طبیعتاً موجود است و پدیده‌ای عادی و
بهنجار. چون اضداد گریزناپذیرند و قهراً موجود.

این معنا را به شکلی دیگر هم می‌توان در اندیشه‌های مولانا یافت،
بدین نحو که در جهان بد مطلق نداریم و شر و بدی نسبی است:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد، این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست که یکی را پیا دگر را بند نیست
مر یکی را پیا، دگر را پای بند مر یکی را زهر و بر دیگر چو قند^۳

جرم و کلیه پدیده‌ها به طور کلی برای عده‌ای ممکن است قند و برای
عده‌ای دیگر زهر باشد و برای برخی حیات و برای برخی دیگر ممات و
الخ. تا جایی که بعضی بر بدان و مفسدان و یاغیان دعای خیر می‌کنند چون
در این راستا، منتفع شده‌اند. (ابیات ۸۱ به بعد دفتر چهارم مثنوی مولوی)
برخی از سختیها و ابتلائات مثل ابتلا به شرور و دزدان و راهزنان و به
عبارتی دیگر مجرمین و اشرار، از این حیث که همچون ضربه‌ای بیدار

۱. گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت ۱۹.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۴۵۷.

۳. همان، دفتر چهارم، ابیات ۶۵ تا ۶۷.

کننده است و موجب هشیاری و بیدار دلی انسانها در جامعه می‌شود، سودمند است و ضد خود را به خوبی می‌نمایاند (ضد آنها همان راه اصلاح است، ر.ک. ابیات ۸۱ به بعد دفتر چهارم مثنوی مولوی).

جرم، عادی است زیرا بشر اساساً به منظور ابتلای خیر و شر آفریده شد: چون که صانع خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر^۱ در نظر حافظ نیز این معنا تکرار شده است. بارها می‌گوید: «من چه تقصیر دارم؟ اینگونه خلق شده‌ام».

نه من از پرده تقوی به در افتادم و بس

پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت گناه ذاتی است. بشر گناه‌پذیر خلق شده است که اگر جز این بود، حیثیت بشری خود را از دست می‌داد.^۲

مبحث پنجم - عدالت کیفری

در برخورد و مقابله با پدیده مجرمانه و واکنش در برابر مجرم، از زمان بروز پدیده مجرمانه تا زمان اجرای حکم کیفری، دادرسی کیفری باید به شکلی باشد که عدالت کیفری تأمین شود. وقتی مجرم تحت تعقیب است و دستگیر می‌شود در اختیار پلیس است. برخورد پلیس با مجرم و نحوه صحیح آن مورد توجه مؤکد جرم‌شناسی است. دوری از خشونت توسط دولت و پلیس و دستگاه قضایی نیز پیشنهاد اصلاحی آنان است. نقش قضات و مأمورین دولتی دخیل در روند دادرسی کیفری اعم از ضابطین، شاهدین پدیده مجرمانه، کارشناسان و غیره در این روند و دست یابی به عدالت کیفری انکارناپذیر است.

۱. همان، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۶.

۲. نقل از: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، همان مأخذ.

به دیگر سخن، هدف عمده و اولیه جرم‌شناسی رسیدن به مرحله‌ای از عدالت کیفری است که در آن مجرم و جرم به بهترین وجه ممکن و علمی تحت تعقیب و بررسی می‌باشد.

در این مبحث در چهار گفتار، خشونت نهادی و رسمی، بررسی نقش شاهد از دیدگاه روان‌شناسی قضایی، پلیس و جرم‌شناسی و بالاخره تأثیر پذیرگی قاضی به عنوان مسائل مربوط به عدالت کیفری، تحلیل شده و با اندیشه‌های سعدی و مولوی مقایسه گردیده‌اند.

گفتار نخست - خشونت نهادی و رسمی

«خشونت به معنای وسیع کلمه به هر نوع سوءاستفاده از قدرت یا اعمال فشار اطلاق می‌شود. به معنای محدود و دقیق آن، «بد رفتاری»، «ضرب و جرح» یا وارد آوردن آسیب‌های اجتماعی همراه با کلمات مستهجن نظیر فحش و توهین است. و عمل خشونت‌آمیز عبارت از عملی است که با رفتار تهاجمی مخصوصاً از نظر جسمانی یا دست کم بیانی همراه گردد».^۱ از انواع مهم خشونت، «خشونت نهادی و رسمی»^۲ است یعنی خشونت برخی از حکومتها و دولتها و عمال آنها. سعدی بر این نوع خشونت توجه کافی نموده و حکام و عمال آنان را از آن و پیامدهایش بر حذر می‌دارد. وی با استناد به آیه ۱۳۴ از سوره آل عمران (وَالْكَافِرِينَ الْغِیْظَ وَالْعَاقِبَیْنَ عَنِ النَّاسِ - و خشم را فرو خورند، و از مردم در گذرند) به برخورد عاری از خشونت با یاغیان و مجرمین و دیگر مردم فرا می‌خواند و یاد آور می‌شود که در حد امکان و حفظ مُلک و کیان باید از سر خون مهدورالدمان گذشت.^۳

۱. هدایت الله ستوده، همان مأخذ، ص ۲۰۵.

۲. دکتر نجفی ابرندآبادی و حمیدهاشم‌بیگی، همان، ص ۳۵۱.

۳. گلستان سعدی، دیباچه.

سعدی، برخلاف اما نوئل کانت که طرفدار خشونت و شدت در برخورد با مجرمین بود و زمانی چنین گفته بود که «قبل از آنکه کره خاک نابود شود باید آخرین دزد را با زه روده آخرین قاتل به دار آویخت»^۱، به مجازات از روی تحقیق و به دور از انتقام و خشونت و شدت اعتقاد داشته است. این اعتقاد را در این حکایت سعدی دریافته‌ایم:

«یکی از پسران هارون‌الرشید پیش پدر آمد خشم آلود که فلان سرهنگ زاده مرا دشنام مادر داد. هارون ارکان دولت را گفت: جزای چنین کس چه باشد؟ یکی اشاره به کشتن کرد، و دیگری به زبان بریدن، و دیگری به مصادره و نفی. هارون گفت: ای پسر کرم آن است که عفو کنی و گرتوانی تو نیز دشنامش ده، نه چندان که انتقام از حد گذرد آنگاه ظلم از طرف ما باشد و دعوی از قبیلِ خصم.

نه مرد آن است به نزدیک خردمند

که با پیل دمان^۲ پیکار جوید

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

که چون خشم آیدش باطل نگوید»^۳

و همچنین درشتی و نرمی به هم در به است تا درشتی و خشونت

یکسویه:

به فرمانبران برشه دادگر

پدروار خشم آورد بر پسر

گهش می‌زند تا شود دردناک

گهی می‌کند آبش از دیده پاک

۱. دیویدایبراهمسن، همان اثر، ص ۵. ۲. پیل دمان: مست و خشمگین.

۳. گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۳۴.

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر
و گر خشم‌گیری شوند از تو سیر
درشتی و نرمی به هم در به است
چو رگ زن که جراح و مرهم نه است^۱

گفتار دوم - «شاهد» از دیدگاه روان‌شناسی قضایی

شهادت از نظر روان‌شناسی دو جنبه دارد که غفلت از آن جایز نیست:
الف) ذهنی: استعداد روانی فرد برای شهادت دادن.
ب) عینی: خاصیت شیء یا حادثه که موضوع شهادت خاطره‌ای
است.

شهادت در اثر دروغ‌گویی و دروغ‌سازی، مسائل خطیری را مطرح
می‌سازد که ضرورت رسیدگی و بازرسی آن را خاصه بر اثر کثرت شهود،
محسوس ساخته است.

در تشخیص و ارزیابی شهادت باید همیشه دستور «وودورث» را در
ذهن حاضر داشت:

«هر ادراک، تجزیه جزئی از وضعیتی است که اثری را به زیان آثار
دیگر، تند و برجسته می‌کند» و اصلی از «دوسانکتیس» را باید بر آن
افزود: «در به یاد آوردن یک واقعه، احساس واقعیت درک شده در گذشته
را تکرار نمی‌کنند؛ بلکه واکنش ادراکی خاص خود را در برابر این واقعیت
تکرار می‌کنند».^۲

در شهادت دادن به امری، صداقت و راستی دوریاب هستند و عموماً
هاله‌ای از حالات هیجانی، ظاهر سازی، دو رویی و دروغ، همچنین

۱. بوستان سعدی، ابیات ۲۹۰ تا ۲۹۳.

۲. التازیلا، روان‌شناسی قضایی، همان، ص ۲۷۵

تخلیط و اشتباه در یادآوری خاطرات و بالاخره مبالغه بر دور گواهی اشخاص وجود دارد. بر اینها می‌توان تأثیر زمان و شخصیت اخلاقی شاهد را نیز افزود.

به دلایل مذکور است که امروزه ارزش قضایی شهادت کاهش یافته است.

«از لحاظ علم روان‌شناسی گواهی صدق که از روی خلوص نیت ادا شده باشد وجود ندارد و یا لاقلاً یک امر استثنایی است».^۱

با وجود تمام نقاط ضعفی که در گواهی وجود دارد در امور کیفری نمی‌توان از آن کاملاً صرف نظر کرد؛ به طوری که بتنام گفته است: «گواهان چشم‌ها و گوشهای دستگاه اجرای عدالت هستند و دستگاه کشف جرم بدون آن کور و کر می‌ماند».^۲

به گفته روان‌شناسان، انسان فقط چیزهایی را می‌بیند که به آنها توجه دارد و به چیزهایی توجه می‌کند که از پیش در ذهن خود ساخته است.^۳ این نکته روان‌شناسانه، در داستان «اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل» در مثنوی مولوی چنین آمده است که:

«هندی‌ها فیلی آوردند و در خانه‌ای تاریک قرار دادند و مردم آن دیار که تاکنون پیل ندیده بودند، برای تماشا گرد آمدند. از آنجا که تاریکی، سراسر خانه را پوشانده بود، کسی نمی‌توانست آن را ببیند از این رو هر یک از آنان دست بر اندام پیل می‌شود و چیزی تجسم می‌کرد. مثلاً آنکه دست به خرطوم پیل می‌کشید، آن را به صورت یک ناودان تصور می‌کرد

۱. هاری سودرمن و جان اوکانل، پلیس علمی، ص ۴۵ - به نقل از: دکتر محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول

۲. پیشین، ص ۱۱۴.

۳. پیشین، ص ۱۱۵.

توجه به پلیس از آن جهت حائز اهمیت است که آنان حافظان نظم اجتماعی‌اند. کشف و پیشگیری از جرم، از جمله کارکردهای اساسی پلیس به شمار می‌آیند.^۱ از این رو، کارکرد صحیح و اصولی پلیس در اجتماع و ارتباط سالم با افراد جامعه توسط پلیس نقش حساس و مهمی در مبارزه با جرایم خواهد داشت که مورد توجه جرم‌شناسان بوده و هست.

در ادبیات فارسی، پلیس با اصطلاحاتی همچون: داروغه، گزمه، مأمور حکومتی، محتسب، عوان و شحنة، شناسانده شده و بر کارکردهای آنان در اعصار تاریخ ایران توسط ادبا توجه گردیده و در آثار ادبی ایران به وفور از تأثیرات و نقش پلیس یاد شده است.

سعدی، امنیت کشور و اجتماع را در گرو مردان لشگر یا همان پلیس می‌داند و در نظر وی، وقتی راهزنان جرأت قدرت نمایی و جسارت پیدا کنند (و امنیت برقرار نباشد) لشگریان با گروه زنان برابرند زیرا از آنان به دفع راهزنان کاری ساخته نبوده است:

چو مردانگی آید از رهنزان چه مردان لشگر، چه خیل زنان^۲

بنابراین، لشگر یا پلیس کارآمد، در نظر سعدی هم، ضامن امنیت است و امنیت ضد بزهکاری و جرم‌خیزی.

در حکایتی دیگر، سعدی به اخلاق محتسبان در برخورد با افراد، سخت می‌تازد و می‌گوید:

«...محتسب را درون خانه چه کار»^۳

مولوی، پلیس و ضابطین را به دوری از خشم و کینه و بی‌رحمی و

۱. جی. ریچارد، روابط کارآمد پلیس و اجتماع، ترجمه خادمی، مجله امنیت، شماره دوم، سال اول ۱۳۷۶، ص ۳۲.
 ۲. بوستان سعدی، بیت ۲۵۷.
 ۳. گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱.

قساوت در برخورد با مجرمین احتمالی و یا متهمین و مردم فرا می‌خواند و به جای آن رحم و مروت را می‌نشانند. و غضب و کینه توزی مامور شبگرد و ضابط قضایی را منشاء گمراهی و ضلالت برمی‌شمارد:

این عوان در حق غیری سود شد لیک اندر حق خود مردود شد
 رحم ایمانی ازو ببریده شد کین شیطانی برو پیچیده شد
 کارگاه خشم گشت و کین وری کینه دان اصل ضلال و کافری^۱
 و ماموران حکومتی را به کظم غیظ و دوری از سبعت حیوانی در
 برخورد با مجرمین دعوت می‌کند و چنین می‌سراید:

پس عوان که معدن این خشم گشت

خشم زشتش از سَبُع هم در گذشت^۲

در ادامه می‌گوید گرچه وجود ماموران حکومتی در اجتماع امری لازم است اما اگر اصل بر این باشد که با خشونت و سنگدلی بر مردم حاکم شوند این امر موجب گمراهی و کژاندیشی آنها خواهد شد زیرا به همین بهانه از حد اعتدال در مجازات پافراتر می‌نهند و اغراض نفسانی را نیز در ماموریت خود دخالت می‌دهند:

گرچه عالم را از ایشان چاره نیست این سخن اندر ضلال افکندی‌ست
 چاره نبود هم جهان را از چَمین^۳ لیک نبود آن چَمین، ماء مُعین^۴
 عوان (پلیس) نباید در اجرای ماموریت خود مردم را شکنجه و زجر
 دهند:

۱. مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۱۰ تا ۱۱۲.

۲. همان، بیت ۱۱۶. ۳. بول، ادرار.

۴. همان. ابیات ۱۱۸ و ۱۱۹.

آن عوان را آن ضعیف آخر چه کرد

که دهد او را به کینه زجر و درد^۱

و بالاخره، مولانا از داروغه‌ای که بدون توجه به شخصیت متهم و فقط بر اساس ظواهر و قرائن ضعیف اقدام به مجازات (بریدن دست و پا) شخص زاهد عالی مقامی می‌کند، چنین انتقاد می‌نماید:

در زمان آمد سواری بس گزین بانگ بر زد بر عوان کای سگ بین
این فلان شیخ است و، ابدال خدا دست او را تو چرا کردی جدا؟
آن عوان بدرد جامه تیز رفت پیش شحنه داد آگاهیش تفت^۲

گفتار چهارم - تأثیر پذیری قاضی

رفتار متهم نسبت به قاضی می‌تواند در امر قضا مؤثر افتد و رای او را درباره خصیصه اخلاقی جنایت تغییر دهد. متهم با اتخاذ رویه مؤدبانه و با احترام عمیق و فروتنی می‌تواند حس رافت قاضی را نسبت به خود جلب کند و همین امر موجب شود که «دین اخلاقی» متهم بسیار تنزل یابد؛ به عکس اگر متهم چنین گمان برد که قاضی چندان در خور احترام نیست و مصالحه‌ناپذیر است، و یا بدبختانه می‌تواند قاضی را به اشتباه اندازد و او را مجاب کند، در اثر این تصورات با وضع مطمئن و خشک و قاطع در پیشگاه قاضی حضور یابد، مسلماً خود را به خطر می‌افکند و خویشتن را جان سخت و غیرقابل درمان جلوه گر می‌سازد؛ ثمره تلخ این امر فزونی «دین» و تشدید کیفر اوست زیرا کاملاً مسلم نیست که قاضی دریابد و از خود بپرسد که آیا رفتار متهم مبتنی بر این است که او مرتکب جرم نشده

۱. همان، دفتر ششم، بیت ۴۶۶۹.

۲. همان، دفتر سوم، ابیات ۱۶۸۲ تا ۱۶۸۴.

است و آیا رفتارش مبین خشم و بی‌زاری و دلگیری متهم بی‌گناهی است که باید در محضر دادگاه حضور یابد.^۱

تأثیرپذیری قضات در مواجهه با اعمال و رفتار خدعه‌آمیز یا بسیار صادقانه متهم فاصله بین عدالت و کیفر را زیاد می‌کند و از معضلات جدی عدالت کیفری است.

سعدی نیز به تأثیرپذیری قاضی در مواجهه با زبان آوری و ظاهرسازی مجرم توجه داشته و می‌گوید باید مراقب بود که ترازوی عدالت در چنین مواردی نامیزان نباشد، به نحوی که:

که مجرم به زرق و زبان آوری ز جرمی که دارد نگردد بَری
از سویی دیگر، «غالباً در ادبیات، ادعای نامهای علیه کارگزاران عدالت، آزمندی آنان، بلاهت و سخنان نامفهوم آنان وجود دارد: حماقت‌ها، کندذهنی‌ها و یک سونگری‌ها و پول پرستی‌های کارگزاران عدالت، برای نویسندگان و ادیبان نامدار در طول تاریخ، سرچشمه‌ای خشک ناشدنی بوده است: از نمایش مضحک وکیل مدافع پاتلن تا کافکا؛ در میانه راه، لافوتن، مولیر، راسین، بومارشه، دیکنس، ویکتور هوگو، آنا تول فرانس و بسیاری دیگر...»^۲

نیز سعدی، رشوت‌طلبی و آفات آن را نزد قضات و تأثیر مخرب آن را در دستگاه عدالت کیفری، چنین توصیف می‌نماید:

«... همه کس را دندان به ترشی گُند شود مگر قاضیان را که به شیرینی»

قاضی چو به رشوت بخورد پنج خیار

ثابت کند از بهر تو ده خربزه زار^۳

۱. دکتر مهدی کی‌نیا، همان مأخذ، جلد اول، ص.

۲. نقل از: فیلیپ مالوری، اثر پیشین، ص ۱۱

۳. گلستان سعدی، حکایت ۱۱۱.

و آن دیگری که دست به گوش آن حیوان می‌شود خیال می‌کرد که پیل شبیه به بادبزنی است. همین‌طور کسی که دست به پای پیل می‌کشید، آن را به صورت یک ستون تجسم می‌کرد و بالاخره کسی که دست بر کمر پیل می‌کشید می‌گفت: پیل مانند تخت است. حال آنکه همه اینان در اشتباه بودند، و اگر در آنجا شمعی می‌درخشید شکل حقیقی پیل نمایان می‌شد و اختلاف‌ها از میان بر می‌خاست.^۱

مولوی در جایی دیگر می‌گوید که شاهد باید تیز چشم و شب خیز و دارای چشمانی روشن (پاک و صافی و بی‌غرض) باشد:

آلت شاهد زبان و چشم تیز
که ز شب خیزش ندارد سرگزیز
گر هزاران مدعی سر برزند
گوش قاضی جانب شاهد کند
قاضیان را در حکومت این فن است
شاهد ایشان را دو چشم روشن است
گفت شاهد ز آن به جای دیده است
کو به دیده بی‌غرضی دیده است^۲

بنابراین، در گواهی احتمال بطلان بسیار است:

گفت قاضی: ایشان متهم باشند چون
می‌گیرند از تو، می‌گیرند خون

۱. شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، جلد سوم، انتشارات اطلاعات، چاپ اول

۱۳۷۴، ص ۳۱۱، و ابیات ۱۲۵۹ به بعد، دفتر سوم مثنوی.

۲. مثنوی مولوی، دفتر ششم، ابیات ۲۸۶۹ تا ۲۸۷۲.

از تو می‌خواهند هم تا وارهند

زین غرض باطل گواهی می‌دهند^۱

گواهی دروغ و گواهان فریبکار را به شکلی دیگر می‌توان در داستان زن پاکدامن از الهی‌نامه عطار دید. در این داستان جوانی از بیم خطر رسوایی خود چهار تن را به پول فریفته و آن تیره‌دلان در نزد قاضی به نابکاری زن به دروغ گواهی می‌دهند و قاضی ناآگاه به کیفر زن دایر بر سنگسار کردن وی در صحرا حکم می‌دهد. در ضمن داستان عطار، زیان گواهان فریبکار و ضعف داوری قاضی که با آن گواهان اقناع شده و نسنجیده و بی تحقیق در موضوع و سوابق مدعی و متهم و صلاحیت شهود و سنجش دلیل شهادت حکم داده بود، استنباط می‌شود.^۲

به هر حال، در قدیم و دوران قرون وسطا، از مدارک و دلایل مهم اثبات دعوی، گواهی گواهان بود و در متون شرعی به جای مانده نیز، بر گواهی دو مرد شاهد عادل برای اثبات غالب دعاوی تأکید گردیده است. در گذشته شهادت انواع و اقسام مختلف داشت:

۱. شهادت علمی: یعنی کسی استنباط علمی و دانسته و فهمیده خود را بیان کند. در مقابل شهادت عینی بود، یعنی، مشهودات فرد در محضر دادگاه اعلام می‌شد؛ به گفته سعدی:

«قاضی به دو شاهد بدهد فتوی شرع».

۲. شهادت سربسته: شهادتی را گویند که در آن شک و ریب و غرض نباشد و از روی راستی و اخلاص بیان شود، خاقانی گوید:

۱. همان، دفتر دوم، ابیات ۶۴۴ و ۶۴۵.

۲. دکتر غلامحسین یوسفی، روان‌های روشن، همان چاپ، ص ۹۲.

به یک شهادت سربسته مرد احمد باش

که پایمرد سران اوست در سرای جزا

۳. شهادت فرع: عبارت است از شهادت دادن کسی بر شهادت شخصی دیگر... در مواردی شهادت شاهد فرع قبول است که شاهد اصلی در دسترس نباشد.

۴. شهادت یمین: گواهی است که مرد بر نابکاری زن خویش دهد.^۱ دیگر از انواع شهادت می‌توان از شهادت ناحق، شهادت زور و شهادت دروغ نام برد (شهادت دروغ طبق ماده ۶۵۰ ق.م.ا. جرم است)، به گفته مولوی در کتاب مثنوی (دفتر اول، بیت ۲۶۲۹):

شاهدت گه راست باشد گه دروغ مست گاهی از می و گاهی ز دروغ

در اهمیت گواهی برای اثبات دعاوی ابن‌اخوه چنین گفته است:
«با گفتار دو تن گواه کسی کشته می‌شود، زنی حلال می‌گردد، گواهی به هدایت تبدیل می‌شود و اموال منتقل و حدود واجب می‌شود و کسی حق مخالفت با ایشان ندارد...»^۲

امروزه نیز در حقوق جزایی ایران شهادت دو شاهد سرنوشت قضایی بسیاری از جرایم را رقم می‌زند (مواد ۲۳۷، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۹۹ و ۱۸۹ ق.م.ا.).

با این همه، نباید از نظر دور داشت که پیدا کردن مردان عادل و راستگو (به معنی حقیقی کلمه) کاری است بس دشوار، «و به مجرد آنکه گواه سمت و صفت نیکمردان از خود نماید و ظاهر خوش با صنعت

۱. لغت نامه دهخدا.

۲. نقل از: مرتضی راوندی، همان، ص ۱۲۵.

سخن را آرایش دهد، فریفته نشاید شد و در اقتباس حقیقت حال و استخراج باطن قضیه لطف اندیشه و صفای ذهن را کار باید فرمود.^۱ به جهت اهمیتِ شهود در دادرسیها در گذشته، مزگیان و معدلان برای تزکیه و تعدیل شهود در مراجع منصوب می شدند.

گفتار سوم - پلیس و جرم‌شناسی

پلیس در شهر که عموماً به عنوان ضابط دستگاه قضایی مسئول امنیت و حفظ آرامش جامعه می باشد نقش مهمی در پیشگیری از جرایم و یا جرم خیزی و آشوب در جامعه ایفاء می کند. امروزه ضریب امنیت در جوامع توسط پلیس لایق و کارآمد بالا می رود، و در مقابل، پلیس ناکارآمد و نا آموخته روند مبارزه با جرایم را در جوامع مختل می کند. نقش پلیس در ایجاد امنیت تا جایی است که در کشورهای پیشرفته اصلاح پلیس و اتخاذ تدابیر جدید در نهاد پلیس در رئوس برنامه های امنیتی و سیاسی دولتهای آنان است. به عنوان نمونه می توان از قانون راجع به امنیت پاسکوا در مورد نهاد پلیس در فرانسه یاد کرد که برای این نهاد مقررات ویژه ای در جهت اصلاح و اتخاذ تدابیر جدید دارد. از جمله این تدابیر، نوسازی ارکان و ساختار مأموریت پلیس است. در این قانون افزایش ابزارهای پلیس به عنوان یکی از اهرمهای نوسازی نهاد پلیس مورد توجه قرار گرفته است. مطابق قانون مذکور، یکی از شرایط اجرای آزادیها، «امنیت» است و امنیت مستلزم استفاده از تکنولوژیهای امنیتی است. و مهمترین تکنولوژی امنیتی، «پلیس» می باشد.^۲

۱. محمد نجوانی، دستور الکاتب، ج ۲، ص ۱۸۱

۲. ژان گلیزال، پلیس و جرم، ترجمه علی اوسط جاویدزاده، مجله امنیت وزارت کشور، شماره سوم، سال اول ۱۳۷۶، ص ۳۲ به بعد.

افزون بر اینها، «تحقیق در مورد علل وقوع جرم، نقطه شروع پژوهشها و مطالعات در جرم‌شناسی بوده و از فشار برای دانستن و سپس ارزیابی دانسته‌ها ناشی می‌شد...»^۱

در نظر مولوی نیز، شناخت علل بیماریها مقدم بر توجه به خود بیماریهاست. تا علت هست معلول هم هست. پس در شناخت بیماریها بابُ‌العلل را بخوان:

باز کن طب را، بخوان باب‌العلل تا ببینی لشکرِ تن را عمل^۲

مبحث هفتم - «خودبینی» از منظر روان‌شناسی جنایی^۳

نخستین گام برای تشکیل پرونده شخصیت بزهکار یا جانی، تلاش علمی و فنی دقیق برای شناخت شخصیت اوست و حصول به این منظور در گرو شناخت مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی است که در بین آنها نخست «احساس شخصیت» خودنمایی می‌کند که پایه رشد شخصیت آدمی است. در جرم‌شناسی بالینی، پژوهشگر، در شخص آزمودنی، قبل از هر چیز به شدت یا ضعف «خودبینی» یا «خویش‌بینی» که یکی از چهار مشخص روانی یا مؤلفه هسته مرکزی شخصیت جنایی است توجه دارد و آنگاه به ارزیابی سه مؤلفه دیگر: «ناپایداری» یا «گهگیری» و پرخاشگری و کمبود عاطفی می‌پردازد.

بر طبق سنت متداول، خودبینی را به «میل و تحویل به خود» تشبیه می‌کنند. مثلاً در آزمایشهای راجع به تداعی معانی، بحث «تداعی

۱. دکتر نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی، همان، ص ۳۶

۲. مثنوی مولوی، دفتر چهارم، بیت ۷۹۶

۳. مطالب این مبحث (به غیر از اندیشه‌ها و گفتار ادبی) خلاصه‌ای است از قسمتهای اول فصل اول از بخش دوم روان‌شناسی جنایی، جلد اول، نوشته دکتر مهدی‌کی‌نیا. انتشارات رشد، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۳۷۷ به بعد.

خودبینی» به میان می‌آید و آن عبارت از واکنشی است که شخص مورد آزمون در برابر کلمه القایی، بر پایه تصویری که از شخص خود دارد، ابراز می‌دارد. به سخن دیگر شخص به قدری مستغرق در خویشتن است که در برابر هر کلمه‌ای به وجود خویشتن متداعی می‌شود.

از لحاظ عاطفی، آزمون شونده‌ای که خودبین است خود را در مرکز جهان می‌بیند؛ در برابر محرومیتها، واکنشی چون: حسادت، بخل، غیظ بروز می‌دهد؛ در «من» جریحه دار او هیجان شدید خشم، همچنین نومیدی کشنده به سهولت راه می‌یابد.

از لحاظ اجتماعی، خودبینی موجب شایستگی، کفایت، آمریت و اراده راسخ مولد خویشتن‌داری، توداری، حيله‌گری، استبداد، استیلا و برتری‌جویی می‌شود.

به این ترتیب فرد خودبین شخص خود را مقیاس و معیار همه چیز قرار می‌دهد و از منافع و مصالح دیگران کاملاً غافل است و در صورت لزوم منافع اجتماعی را فدای منافع خود می‌سازد.

بشر سخت‌شسته خویشتن است و گرفتار انواع خودخواهیها، وهوی و هوسهای نفس. ولتر می‌نویسد: «عشق نیست که باید آن را به صورت کور تصویر کرد بلکه خودپرستی چنین است»^۱
سعدی نیز می‌گفت: «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال» و:

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم

و علاج این درد چنان صعب است که دین و عرفان و اخلاق درصدد

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، همان اثر، ص ۱۲۲.

است بشر را در مغلوب ساختن این خودخواهیها که منشاء بسیاری از کثرت‌تاریها و زشتیهاست، یاری دهد و نقش خود پرستی، را خراب کند تا شخص بتواند «حجاب خودی» را از میان برگیرد و حافظ وار بگوید:

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

کفرست در این مذهب خودبینی و خودرایی

انسان وقتی عمیق بیندیشد می‌بیند بسیاری از خودکامگیها و ستمکاریها و منازعات و خونریزیها در جهان نیز از خودخواهیهای فردی و اجتماعی سرچشمه گرفته به صورت مشربهایی نظیر میهن پرستی تعصب آمیز و نژاد پرستی و نظایر آن بروز کرده است.

زیانهای فردی و اجتماعی خودبینی به حدی است که ت.س. الیوت (T.S.Eliot) شاعر معاصر انگلیسی می‌گوید: «نیمی از زیانهایی که در این جهان صورت گرفته، ناشی از اشخاصی است که مایلند خود را مهم احساس کنند»^۱.

با ابیاتی از سعدی در باب «خودبینی» این بحث را به پایان می‌بریم:

بر این آستان عجز و مسکینی است

به از طاعت و «خویشتن بین» است

یکی آنکه در نفس «خودبین» مباش

دیگر آنکه در جمع بدین مباش

بزرگان نکردند در خود نگاه

خدابینی از «خویشتن بین» مخواه^۲

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، همان، ص ۱۲۷.

۲. به نقل از: دکتر مهدی کی‌نیا، همان، پاورقیهای صفحات ۳۷۷ و ۳۷۸.

مبحث هشتم - انحرافات جنسی

انحرافات جنسی به سه دسته عمده تقسیم شده‌اند که عبارتند از: اختلال در هدف جنسی، اختلال در موقعیت جنسی و اختلال در هویت جنسی. اختلالات مربوط به هدف جنسی عبارتند از: شیء‌پرستی جنسی، زومیلیا (عمل جنسی بین انسان و حیوان)، بچه بازی و همجنس‌گرایی. اختلالات جنسی محیطی عبارتند از: چشم‌چرانی جنسی، عورت‌نمایی، خود آزاری (ماسوخیسم) و سادیسم. و از اختلالات مربوط به هویت جنسی می‌توان از جا به جایی جنسی نام برد که در آن شخص مبتلا شدیداً خواستار تغییر جنسیت از نظر بیولوژیک - توسط عمل جراحی می‌شود.^۱ سعدی و مولوی هم در زمان خود، روان‌شناسانه با تدقیق در رفتار آدمیان انحرافات جنسی و علل آن را دریافته‌اند و در آثارشان نمونه‌های بسیاری وجود دارد که به ذکر چند نمونه کوتاه بسنده می‌کنیم:

مولوی ابیات ۱۳۳۳ به بعد دفتر پنجم مثنوی خود را به تحلیل روان‌شناسانه شخصیت زنی اختصاص داده است که به دلیل برقراری ارتباط جنسی با حیوانات (خر) کشته می‌شود.^۲ در این حکایت به نکات زیر برمی‌خوریم:

اولاً، زن که دارای انحراف و اختلال جنسی است، اختلال مربوط به هدف جنسی دارد و از نوع زومیلیای آن می‌باشد. ثانیاً این بیماری غیر از علت اجتماعی آن، دلیل روانی هم دارد و آن، عدم قدرت در برقراری رابطه جنسی سالم با جنس مخالف است که در این حکایت نیز مولوی

۱. دکتر سعیدشاملو، آسیب‌شناسی روانی، انتشارات رشد، چاپ پنجم ۱۳۷۳، ص ۲۵۴ به بعد.

۲. نظر به بلندی حکایت، ابیات مذکور آورده نشد، ر.ک.، ابیات ۱۳۳۳ به بعد دفتر پنجم مثنوی.

ضمن آنکه قاضی ممکن است ربوده شهوت و متأثر از «مکر زن» باشد. این وضعیت نابسامان، در روان‌شناسی قضایی محل تأمل است:

شد زن او نزد قاضی در گِلِه که مرا افغان ز سُوی دَه دِلِه
قَصّه کوتاه کن که قاضی شد شکار از مقال و از جمال آن نگار
گفت اندر محکمه ست این غلغله من نتوانم فهم کردن این گِلِه
گر به خلوت آیی ای سرو سهی از ستمکاری شو شرحم دهی
مکر زن بر کار او چیره شدی آب صاف و عطر او تیره شدی
قوم را پیغام کردی از نهان که نگه دارید دین زین گم‌رهان^۱

مبحث ششم - «تحقیق اجتماعی» از روشهای اساسی یک بررسی جدی در زمینه جرم‌شناسی

اساساً باید یک تحقیق عمیق شامل اقدامات و پرسشها در محل تغییر و تحول فرد نزد اشخاص مختلفی باشد که او را شناخته یا هدایت کرده‌اند: ابوبین و اقوام، دوستان، رفقای سرگرمیها و ورزشها. تحقیق اجتماعی برای کشف سهم وراثت و محیط در تکوین بزهکاری است و تاریخ زندگی فرد و جرم او و خانواده‌اش را دوباره تشکیل می‌دهد.^۲

در داستان اول مثنوی مولوی، یک «تحقیق اجتماعی» عمیق به نحو مذکور، توسط محقق صالح، به عمل می‌آید که تقریباً نمونه کامل عیاری از یک بررسی جدی در حوزه تحقیق اجتماعی است. در این حکایت، طبیب سمبلی از محقق تمام عیار است که برای درمان بیمار رنجور (که نمادی از بزهکار و یا بزه‌دیده تواند بود) ماجرای زندگی وی را می‌پرسد و چنین تحقیق خود را می‌آغازد:

۱. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۰ به بعد

۲. ژان پی نائل، همان اثر، ص ۱۱۳.

رنگ و رو و نبض و قاروره بدید هم علاماتش هم اسبابش شنید
 گفت: هر دارو که ایشان کرده‌اند آن عمارت نیست، ویران کرده‌اند^۱
 طیب، پس از پرسش و تحقیق درباره بدن و فیزیک رنجور، پی به
 سلامت جسمی وی می‌برد و اینکه بیمارش بیمار دل و روان است. از این
 رو، تحقیق خود را بدین نحو ادامه می‌دهد:
 نرم نرمک گفت: شهر تو کجاست؟
 که علاج اهل هر شهری جداست
 و اندر آن شهر از قرابت کیست؟
 خویشی و پیوستگی با چیست؟
 دست بر نبضش نهاد و یک به یک
 باز می‌پرسید از جَوْرِ فلک
 چون کسی را خار، در پایش جَهد
 پای خود را، بر سر زانو نهد
 و بر سر سوزن همی جوید سرش
 ورنیابد، می‌کند با لب تَرش
 خار، در پا، شد چنین دشوار یاب
 خار، در دل چون بود؟ واده جواب^۲
 طیب محقق، حتی از دوستان رنجور هم می‌پرسد:
 ز آن کنیزک، بر طریق دوستان
 باز می‌پرسید حال دوستان

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. همان، ابیات ۱۴۷ تا ۱۵۲.

دوستان شهر او را برشمرد
بعد از آن، شهری دگر را نام برد
گفت: چون بیرون شدی از شهر خویش
در کدامین شهر بودستی تو بیش؟
خواجه‌گان و شهرها را یک به یک
باز گفت از جای و از نان و نمک
شهر شهر و خانه خانه قصه کرد^۱

...

تا اینکه، تحقیق اجتماعی و دقیق طبیب به پایان می‌رسد و راز
رنجوری بیمار را می‌یابد:

چون ز رنجور، آن حکیم این راز یافت
اصل آن درد و بلا را باز یافت^۲
مهمتر آنکه، محقق باید صلاحیت داشته باشد - قانون بداند؛ با مفاهیم
پزشکی، بهداشت اجتماعی، روان‌شناسی، تعلیم و تربیت و اقتصاد آشنا
باشد و به ویژه دارای تجربه عمیق از محیط‌های زندگی مردم باشد و حس
تشخیص و ابتکار ذوق هم داشته باشد.^۳
این صفات و صلاحیت را به حد کمال، در حکیم و طبیب یاد شده،
می‌بینیم. چنین است که مولوی صفت حکیم الهی را به وی می‌دهد و در
مدحش می‌گوید:

ای لقای تو، جواب هر سؤال
مُشکل از تو حل شود، بی قیل و قال

۱. همان، ابیات ۱۵۸ و ۱۶۲ تا ۱۶۶. ۲. همان، بیت ۱۶۹.

۳. ژان پی ناتل، همان، ص ۱۱۳.

ترجمانی هر چه ما را در دل است

دست‌گیری، هر که پایش در گِل است^۱

از روشهای اساسی دیگر یک بررسی جدی در زمینه جرم‌شناسی «آزمایش پزشکی» است. «تحقیق اجتماعی» وسیله معاینه پزشکی را که متخصص انجام می‌دهد، فراهم می‌نماید. پزشک راجع به توسعه جسمانی فرد و وجود آثار انحطاط نسل و عوارض ارثی، سیفیلیس و وضع کنونی جسمانی بیمار بررسی و معاینه می‌کند و وضع فعلی او را با توجه به سوابق ارثی و شخصی بزهکار می‌سنجد.

از روشهای اساسی دیگر «آزمایش روان پزشکی» است. این آزمایش راجع به آزمایش درمانی است که مصاحبه، قسمت مهم آن است. مصاحبه ممکن است با روش تسلسل خاطرات و متد شبیه پسیکانالیز عمل شود.^۲

روش بعدی «آزمایش روان‌شناسی» است. در این روش تستهای مختلفی از بیمار یا مجرم به عمل می‌آید که عبارتند از: ۱- تست‌های هوش ۲- تست‌های مربوط به خصیصه ذاتی ۳- تست‌های شغلی. در این تستها مختصات فرد را از نظر زیست‌شناسی و گروه اجتماعی بررسی می‌نمایند. روشهای بررسی در زمینه جرم‌شناسی که فوقاً عنوان گردید، به شکل ستی آن در خلال معاینات و مصاحبه و تست‌های حکیم الهی در حکایت فوق‌الاشعار دیده می‌شود، برخی تصریحاً و برخی تلویحاً. بنابراین، از نظر مولوی هم، اساس برخورد با مجرمین و رنجورین اجتماعی، تحقیق و تفحص جدی و همه‌جانبه و دقیق در احوالات و روان و بدن شخص مورد تحقیق است.

۱. مثنوی مولوی، همان، ابیات ۹۷ و ۹۸.

۲. ژان‌پی ناتل، همان اثر، ص ۱۱۴.

عدم قدرت زن منحرف را بیان داشته است. در این موضوع، اختلال شخصیت عامل مهم انحراف بوده است.

از عوامل مهم روانی انحرافات جنسی عبارتند از: محرومیت از روابط جنسی طبیعی، جهالت در امور جنسی و بازداري کلي شخصیت، که این عوامل مهم روانی نیز مورد توجه مولوی در حکایت یاد شده بوده است. زن منحرف، در واقع مرتکب خودکشی جنسی و شهوی گردیده است.^۱ سعدی، در علت‌یابی انحراف جنسی لواط، محرومیت جنسی و عدم امکان اطفاء مشروع شهوات و زن نداشتن را از علل مهم جرم لواط می‌نامد:

«شنیدم که درویشی را با حَدَثی (جوان) بر خبثی است (کار بسیار زشت - لواط).... الخ»^۲

مولوی نیز از علل و عوامل انحراف جنسی لواط را قحط زن دانسته است:

در لواط می‌فتید از قحط زن فاعل و مفعول رسوای زمن^۳

جنسیت و مخنث بودن و مردخویی زنان هم موجب برخی رفتارهای ناهمگون و منحرفانه می‌شود:

چونکه اندر مرد خوی زن نهد او مخنث گردد و... می‌دهد
چون نهد در زن خدا خوی نری طالب زن گردد آن زن سعتری^۴

و بالاخره، نمونه‌ای از سادیسم جنسی را در این حکایت سعدی می‌بینیم:

۱. برای مطالعه بیشتر درباره انحرافات جنسی، ر.ک.. هدایت الله ستوده، اثر پیشین ص

۱۸۴ به بعد. ۲. گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت ۱۹.

۳. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۳۵.

۴. همان، ابیات ۲۹۹۷ و ۲۹۹۸.

پیرمردی لطیف در بغداد	دخترک را به کفشدوزی داد
مردک سنگدل چنان بگزید	لب دختر که خون ازو بچکید
بامدادان پدر چنان دیدش	پیش داماد رفت و پرسیدش... ^۱

مبحث نهم - عدالت جویی

جرم‌شناسی در کنار تمامی تحقیقات و مطالعات وسیعش، هیچگاه از عدالت و عدالت‌پروری و عدالت‌جویی غافل نبوده است. در واقع، فاصله عمیق بین عدالت و کیفر و ناکامی حقوق جزا در رسیدن به اهداف عدالت‌جویانه بود که موجب شد اندیشه‌های جرم‌شناسی در ذهن پویای جرم‌شناسان جرقه زند. بی‌شک عشق به تحقق عدالت کیفری و عدالت به صورت کلی از آرمانهای والای جرم‌شناسی است و جرم‌شناسان، سعی و اهتمام در هر چه کمتر کردن فاصله بین حقوق کیفری و عدالت دارند. به بیانی دیگر، عدالت سنگ محک اندیشه‌ها و مطالعات جرم‌شناسی بوده و هست. عدالت جویی از نیازهای ماورای جسمی انسانهاست.

«مازلو روان‌شناس آمریکایی، نیازهای آدمی را به دو بخش کلی تقسیم کرده است: ۱- نیازهای اساسی، همچون گرسنگی، محبت، امنیت، احساس ارزش و... ۲- نیازهای ماورای جسم، همچون عدالت جویی، گرایش به زیبایی، نظم و...^۲

در اندیشه سعدی و مولوی، در باب عدل و ظلم و عدالت جویی گفته‌ها بسیار است که ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

مولوی در بیان عدل و ظلم چنین سخن می‌گوید:

۱. گلستان سعدی، باب ۲، حکایت ۴۳.

۲. مسعود غفاری، بنیادشناسی رفتار، چاپ مرکز آموزشی و پژوهشی سازمان زندانها، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۷۶.

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را ظلم چه بود؟ آب دادن خار را
عدل، وضع نعمتی در موضعش نه به هر بیخی که باشد آب کش
ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعی که نباشد جز بلا را منبعی^۱

در جایی دیگر، مولوی با بیان نسبی بودن عدل و ظلم به این نتیجه می‌رسد که چه بسا مجازات اگر در موقع و موضع خود وضع و اجرا گردد عین عدل باشد. پس نفع و ضرر و نزدیکی و دوری مجازات از عدالت و ظلم، در این است که دریابیم آیا مجازات در موضع خود اجرا می‌شود یا خیر؟:

خیر مطلق نیست زینها هیچ چیز
شر مطلق نیست زینها هیچ چیز
نفع و ضرر هر یکی از موضع است
علم از این رو واجب است و نافع است
ای بسا زجری که بر مسکین رود
در ثواب از نان و حلوا به بُود^۲

نگهبان آرزوها و مقاصد و کامهای آدمی عدالت است نه پاسبان:
عدل باشد پاسبان کامها نه به شب چوبک زنان بر بامها

۱. مثنوی مولوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۰۸۹ تا ۱۰۹۱.

۲. همان، دفتر ششم، ابیات ۲۶۰۰ تا ۲۶۰۲.

فصل چهارم - اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی در آثار سعدی و مولوی

همچنان که در جرم‌شناسی کلاسیک، اولین کسانی که به موضوع پرداخته‌اند ادبا و غیر جرم‌شناسان بودند، بزه‌دیده‌شناسی را نیز اول بار ادبا مطرح کردند. و همان طوری که، «قدمت جرم‌شناسی علمی، فلسفی، ادبی و اخلاقی به عمر جوامع بشری می‌رسد»، همین مطلب در مورد بزه‌دیده‌شناسی نیز صادق است. لهذا نخستین متعرضین نقش قربانی در صحنه جرم، ادبا و فلاسفه بودند نه جرم‌شناسان. اینان معتقد بودند که هیچ تفاوت میان بزه‌کار و بزه‌دیده وجود نداشته، قربانی درست به اندازه بزه‌کار در ارتکاب جرم سهیم است. این رابطه علیت، صراحتاً مطرح نمی‌گردد، بلکه به طور ضمنی در رمانها، داستانها و حتی اشعار فلاسفه به چشم می‌آید. در بسیاری از آثار ادبا، به خصوصیات از بزه‌دیده برمی‌خوریم که زمینه فساد و تکوین جرم را ایجاد نموده است. قربانی در این معنا عم از ظالم است و مظلوم. بعضی آثار بیانگر این است که تفکر ارتکاب جرم از بزه‌دیده به بزه‌کار منتقل شده است، یا در نتیجه عمل خود او بوده است. نکته دیگری که در آثار ادبی دیده می‌شود، وجود یک سابقه قبلی - (دوستی، آشنایی، خویشی و...) میان بزه‌کار و بزه‌دیده

است، بدین معنا که بزه‌دیدگی امری اتفاقی و تصادفی نبوده است و با گزینش قبلی صورت گرفته است.

این دیدگاه‌های ادبی، فلسفی و اخلاقی، لزوماً مبتنی بر مشاهده نیستند، لیکن گویای عقلی سلیم می‌باشند. به هر حال، آنچه مسلم است اینکه در میان ادبا و فلاسفه قدیم نیز، بررسی نقش بزه‌دیده در تکوین جرم، اهمیت به سزایی داشته است.^۱

در سده‌های اخیر هم رمانهایی نوشته شد که اشاره می‌نمود ذهنیت قاتل را مجنی علیه در وی ایجاد کرده و یا اینکه مقتول در واقع می‌خواسته قاتل باشد ولی در لحظه ارتکاب جرم شرایط عوض شده و یا مفاهیم متعددی از قبیل روابط قبلی قاتل و مقتول را در خود داشت. حتی بعضی رمانها حکایت از آن دارد که قاتل مقصر نیست بلکه مقصر اصلی مقتول می‌باشد.^۲

در این فصل، آنچه از مطالعات و اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی در آثار سعدی و مولوی به دست آمد، بر حسب موضوع طی سه مبحث ارائه می‌شود.

مبحث نخست -

اندیشه‌های عمومی بزه‌دیده‌شناختی در آثار سعدی و مولوی

در خلال مطالعه و تطبیق اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناسی در آثار سعدی و مثنوی مولوی به برخی اندیشه‌های پراکنده در آن آثار برخوردیم که صریحاً یا تلویحاً با اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناسی پیوند و تجانس دارند. از

۱ - دکتر ع.ج. نجفی ابرندآبادی، پیشین، ص ۵۴ و ۵۵ (با اندکی تلخیص).

۲ - به عنوان نمونه: میگل داونامونو، اثر پیشین.

این رو، آنها را جمع آوری کرده و در این مبحث طی چهار گفتار ارائه می‌نماییم.

گفتار نخست - بزه‌دیده داوطلب

بنیامین مندلسون^۱ بزه‌دیدگان را بر اساس منش، میزان و نحوه مشارکت و مسئولیت مشترک آنها در عمل مجرمانه به شرح زیر طبقه‌بندی کرده است:

بزه‌دیده بی‌گناه، بزه‌دیده بی‌احتیاط، بزه‌دیده‌ی عامد (یا داوطلب، عمدی)، بزه‌دیده تحریک‌کننده، بزه‌دیده خیال‌پرور.^۲
بزه‌دیده‌ای که به اندازه بزه‌کار مقصر است یا بزه‌دیده داوطلب خود به چهار نوع تقسیم می‌شود:^۳

الف) کسانی که با قرعه در تیراندازی اقدام به خودکشی می‌کنند (خودکشی در بعضی قوانین کیفری دارای مجازات و جرم محسوب می‌شود).

ب) خودکشی با الحاق و پیوستن به یک ایده آل.

ج) بزه‌دیده‌ای که از بیماری لاعلاج رنج می‌برد و از اطرافیان تقاضای قتل خود را می‌کند (مرگ شیرین^۴).

۱ - B. Mendelshon او بود که واژه «بزه‌دیده‌شناسی» و بزه‌دیدگی را در سال ۱۹۴۷ برای نخستین بار به کاربرد. (دکتر.ع.ح. نجفی ابرندآبادی و حمیدهاشم‌بیگی، همان، ص ۳۵۳).
۲ - همان کتاب، همان صفحه.

۳ - دکتر.ع.ح. نجفی ابرندآبادی، تقریرات درس جرم‌شناسی، همان، ص ۸۰.

۴. یا اوتانا‌زیا (Euthanasia)، به معنای «قتل از روی ترحم» و «مرگ آسان» و «مرگ خوب» (good death) است و آن اغلب به وسیله ابزارهای پزشکی و در جهت آسوده کردن بیمار از ادامه زندگی دردآور، صورت می‌گیرد و انواع آن عبارتند از: اوتانا‌زای غیرفعال، فعال و غیرارادی.

د) زوجی که اقدام به خودکشی می‌کنند: مشتاق و ناامید، همسر سالمی که خود را با همسر بیمارش می‌کشد، زیرا نمی‌تواند او را در حال رنج بردن ببیند و نمی‌خواهد بعد از مرگ او زنده بماند.

در خصوص بزه‌دیدگی داوطلبانه، ادبیات فارسی مشحون از داستانها و سرگذشت‌های فراوان است که گاهی به جهت ترس از ننگ اسارت و شکنجه و یا اقرار و اعتراف و گاه به دلیل علاقه شدید به معشوقی که مرده و یا عاشق را ترک کرده، و یا به دلایل دیگر، روی می‌دهد. مثلاً در داستانهای خسرو و شیرین یا لیلی و مجنون و داستانهای عطار نیشابوری (شیخ صنعان و دختر ترسا) شخصیت‌های داستان به دلایلی داوطلب بزه‌دیدگی مرگ یا خودکشی هستند.

بزه‌دیدگان داوطلب در ادبیات فارسی، عمدتاً به دلیل استیلای عشق بر عقل آنان به کشته شدن در پای معشوق راضی و داوطلب شده‌اند. عاشق که در ادبیات ما نمونه کامل آن پروانه است که به دور شمع می‌سوزد و در پای دوست به کشته شدن راضی می‌شود (تا جایی که می‌گوید: «من عاشقم گر بسوزم رواست») - به خاطر معشوق منشاء قتل و خودکشی می‌تواند باشد. عشق پدیده‌ای است که هر کس در برابر نیروی قاهر آن به نوعی اظهار شفتی کرده است. شگفتی کرده است. «عشق به مفهوم عمیق خود یعنی همه چیز را در راه مطلوب و معشوق و مقصود اصلی، فدا کردن و از برای او از هیچ ثار و ایثار، حتی بذل جان، پروا نکردن»^۱. به قول سعدی:

چو بر عقل دانا شد عشق چیر

همان پنجه آهنین است و شیر

۱ - دکتر غلامحسین یوسفی، روان‌های روشن، همان چاپ، ص ۱۷۶ و ۱۷۵.

تو در پنبه شیرِ مرد آوژنی
 چه سودت کند پنبه آهنی؟
 چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی
 که در دست چوگان اسیرست گوی؟^۱

صرف‌نظر از جنبه لاهوتی و مطلوبیت عشق که به گونه صحیح آن به قول مولوی «طیب جمله علت‌های آدمی» است، گاهی عشق به جنس مخالف سر به رسوایی می‌زند و پریشانی و مرگ و آفت می‌آفریند. تا جایی که در این مقام عاشق به معشوق خود می‌گوید:

هر چه گویی، من تو را فرمان برم در بد و نیک آمد آن ننگرم
 در وجود تو شوم من مُنعدم چون محبم حبّ یغمی و یُصم^۲
 باری، من در وجود تو فانی می‌شوم زیرا که عاشقم، و عشق چشم و گوش آدمی را کور و کر می‌سازد.

برای حسن ختام این گفتار، به بزه‌دیده داوطلب «شیخ صنعان» از داستان «دختر ترسا» که در کتاب منطق‌الطیر عطار نیشابوری (از ادبای به نام و پرآثار فارسی) آمده، اشاره می‌نماییم:^۳

شیخ صنعان، در مقام عاشق و برای اثبات عشق خود به دختر ترسا، تن به کارهایی می‌دهد که چه بسا مجرمانه است، و از سویی دلیل بزه‌دیدگی: گفت دختر: «گر تو هستی مرد کار چار کارت کرد، باید اختیار: سجده کن پیش بت و قرآن بسوز! خمرنوش و دیده از ایمان بدوز!

۱ - بوستان سعدی، باب سوم، ابیات ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۲.

۲ - مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۲۶۴۵ و ۲۶۴۴.

۳ - فریدالدین عطار، منطق‌الطیر، تصحیح دکتر صادق‌گوهرین، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲، ص ۷۹ - ۷۵.

تا اینکه، شیخ صنعان، به خوک بانی هم روی می‌آورد و تا آنجا پیش می‌رود که در عشق خود به دختر ترسا داوطلبانه می‌میرد!»

گفتار دوم - بزه‌دیده نادان

از پنج طبقه و تیپ بزه‌دیدگان که توسط مندلسون ارائه گردیده، در نوع دوم آن، با بزه‌دیده‌ای مواجهیم که از روی نادانی و یا با درجه تقصیر کم، در جایگاه بزه‌دیده قرار می‌گیرد. مثلاً زنی که از طریق روشهای تجربی به سقط جنین دست می‌زند و از روی نادانی و بی‌اطلاعی، جان خود را از دست می‌دهد.^۱

این نوع بزه‌دیدگی ناشی از حماقت و نادانی و به تعبیری «خودخواهانه» را سعدی چنین می‌شناساند:

عابدی که قصد تقرب به پادشاهی داشت و می‌خواست با ضعیف و زرد روی کردن خود در نزد پادشاه عابدتر و کاملتر جلوه بنماید، با خوردن دارویی که غافلانه داروی قاتل بود، بزه‌دیده قتل واقع می‌شود، بزه‌دیده‌ای که علت قتلش چیزی جز نادانی نبود:

«عابدی را پادشاهی طلب کرد. اندیشید که داروی بخورم تا ضعیف شوم مگر اعتقادی که دارد در حق من زیادت کند. آورده‌اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.

آن که چون پسته دیدمش همه مغز

پوست بر پوست بود همچو پیاز»^۲

مولوی، انجام اعمال خلاف عادت از روی نادانی را موجد بزه‌دیدگی و بلا می‌داند:

۱ - دکتر نجفی ابرندآبادی، همان، ص ۸۰.

۲ - گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱۷.

هر چه بر مردم، بلا و شدت است

این یقین دان کز خلاف عادت است^۱

و در جایی دیگر، این نادانی را، به تمثیل و کنایه، در مرغی حریص می‌نمایاند و تلویحاً مرغ احمق و حریص را به دلیل حماقت در مقام بزه‌دیده قرار می‌دهد:

ای بسا مرغی پریده دانه جو که بریده حلقِ او هم حلقِ او

ای بسا مرغی زمعدۀ وز مَغَص^۲ بر کنار بام، محبوس قفس^۳

گفتار سوم - بزه‌دیده‌شناسی زنان

از انواع بزه‌دیدگان، که اساس آن را ضعف و ناتوانی قربانیان تشکیل می‌دهد، زنان هستند. زنان به عنوان قشری آسیب‌پذیر و همچنین به دلیل ویژگی‌های جنسیتی متمایزشان نسبت مردان، به گونه‌ای خاص قربانی بعضی از جرایم می‌شوند. شناخت این جرایم، بررسی نقشی که زنان در وقوع این جرایم ایفاء می‌کنند و همچنین ارائه راه‌حلهایی برای پیشگیری از وقوع آنها در برقراری یک سیاست جنایی مطلوب و آرمانی نقش مؤثری خواهد داشت.

جرم‌شناسان در بررسی علل و اسباب جرم، بحثی را تحت عنوان «وضعیت ما قبل جنایی» مطرح می‌کنند که در این وضعیت، بزه‌دیده نقش بسیار مهمی را بر عهده دارد. تا آنجا که بزه‌دیده می‌تواند عنصر اصلی و

۱ - مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۶۲۵.

۲ - مَغَص: از اصطلاحات پزشکی قدیم است، به معنای درد شکم و روده‌ها (فرهنگ فارسی معین).

۳ - مثنوی مولوی، دفتر سوم، ابیات ۱۶۹۴ و ۱۶۹۳.

اساسی ایجاد صحنه جنایی باشد. در چنین مواردی شاید این سؤال پیش بیاید که: آیا بزه‌دیده، خود مجرم نیست؟

برای مثال خانمی که با حجابی نامناسب و پوششی تحریک کننده به خیابان می‌آید، اگر عمل خلاف عفتی علیه او صورت بگیرد، آیا این بزه‌دیده مجرم نیست؟ - بدیهی است که بزه‌دیده، با اعمال و رفتار خود، ممکن است وضعیت ما قبل جنایی را به گونه‌ای فراهم کند که بزهکار بالقوه را به ارتکاب جرم تحریک کند.^۱

زنان، غالباً بزه‌دیده جرایم جنسی، خشونت‌های خانوادگی و سرقت از اموال شخصی‌اند. ویژگیها و خصوصیات جسمانی زنان بزه‌دیده، در بزه‌دیدگی آنان، نقش مهمی دارد، بخصوص در جرایم جنسی که زیبایی و جذابیت زن تأثیر زیادی در گزینش بزهکار ایفاء می‌نماید. چرا که بزهکاران همیشه به دنبال آماجهای جاذب و برانگیزنده هستند.

بدین‌سان، ساختار جسمانی زنان و عامل مهم جنسیت، آنان را قربانیان بالقوه در برابر بعضی جرایم قرار می‌دهد. به همین جهت، دانش نوین بزه‌دیده‌شناسی، می‌کوشد تا علاوه بر تأکید به وظیفه جامعه به منظور تلاش برای حفظ امنیت افراد جامعه بویژه اقشار آسیب پذیری همچون زنان، خود آنان را نیز تشویق کند تا با به‌کارگیری فنون و راهبردهای پیشگیری از بزه‌دیدگی، در مقابل بزهکاران بالقوه، آماجهای غیرقابل اصابت ایجاد کنند.

از قدیم الایام، زن و شناخت او در هاله‌ای از ابهام و ناشناختگی پیچیده

۱ - نسرين مرتضوی، بزه‌دیده‌شناسی زنان، مجله امنیت وزارت کشور، سال اول، شماره سوم ۱۳۷۶، ص ۲۵.

است.^۱ اختلافات صفات بین مردان و زنان^۲ از هر حیث، وضعیت جسمانی و روانی و اجتماعی زنان را به شکلی درآورد که نقش خاص آنان در تکوین و بروز حوادث و صحنه‌های جنایی و غیرجنایی محرز و مسلم شد. مولوی، زن را ناقص‌العقل و شرّ دانسته است:

گفت: گر کودک درآید با زنی
کو ندارد رأی و عقل روشنی^۳
نفس خود را زن شناس، از زن بتر
زآنکه زن جزوی است، نفست کل شرّ^۴
و وصف حیوانی در زن را بیش از مرد برشمارده است:

وصف حیوانی بود بر زن فزون زآنکه سوي رنگ و بو دارد رُکون^۵
وصف حیوانی و عقل ناقص و غمازی و عشوه فروشی زنان موجب
فتنه بوده است:

هست فتنه غمزۀ غماز زن لیک آن صد تو شود ز آواز زن^۶
در جایی دیگر، مولوی زیبایی و رعنائی صورت و قامت را از دلایل
مهم بزه‌دیدگی اعلام کرده است، البته زیبایی چه در زن و چه در مرد، آنان
را در معرض بزه‌دیدگی قرار می‌دهد. به عبارتی دیگر، زیبارویان
ماه‌طلعت و خوش‌قامتان، بزه‌دیدگان بالقوه‌اند.

۱. در جایی خواندم: «آینده بشریت در زن [= عشق] نهفته است نه در شاهان» (جواد حدیدی، از سعدی تا آراگون، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۴۸۲).
۲. برای مطالعه این اختلافات، ر.ک. دکتر علی اکبر سیاسی، روان‌شناسی جنایی، ص ۷۹ و ۷۸.
۳. بیت ۲۲۷۰، دفتر دوم مثنوی مولوی.
۴. بیت ۲۲۷۲، همان.
۵. بیت ۲۴۶۶، دفتر پنجم مثنوی مولوی.
۶. بیت ۴۵۶۳، دفتر ششم مثنوی مولوی.

شگفتا! آنچه را انسان دوست می‌دارد چه بسا اسباب دردسر و وبال
جان او می‌شود، همچنان که در قرآن کریم نیز آمده است: «...و عَسَى أَنْ
تُحِبُّوا...»

در مثنوی مولوی داستان زن پاکدامنی را می‌خوانیم که زیبایی وی
همیشه و همه جا مایه دردسر او بوده و حتی تا مرز بزه‌دیده قتل نیز او را
دنبال می‌کرده است. در این داستان، زیبایی محور اصلی بزه دیدگیهای
متعدد وی و سبب بروز حوادث بسیاری برای وی عنوان شده است. در
داستان اول از دفتر اول مثنوی هم با این قضیه آشنا می‌شویم، آنجا که
زرگر زیارویی، به سبب زیبائیش هلاک شد. مولوی از نقل اینگونه
داستانها چنین نتیجه می‌گیرد:

خون دوید از چشم همچون جویِ او
دشمن جان وی آمد، روی او
دشمن طاووس آمد پَر او
ای بسی شَه را بکشته، فرّ او

آری، پر زیبای طاووس، دشمن جان وی است و چه بسیارند شاهانی
که فرّ و شکوهشان، سبب تباه شدنشان می‌گردد.
زرگر بیچاره زیاروی، هنگام جان دادن^۱ (به دلیل سم خوردن) می‌گوید:

گفت: من آن آهوم کز ناف من ریخت آن صیاد، خون صاف من
ای من آن روباه صحرا کز کمین سر بریدندش برای پوستین
ای من آن پیلای که زخم پیل‌بان ریخت خونم از برای استخوان^۲

۱ - ر.ک. داستان اول مثنوی مولوی.

۲ - ابیات ۲۰۹ تا ۲۱۱، دفتر اول مثنوی مولوی.

همچنین، هر کس زیبایی‌های خود را آشکار کند و در معرض نگاه این و آن بنهد، از هر طرف برایش رخدادهای ناگوار رخ خواهد داد. شهرت بسیار آفت است و شخص شهر، همواره محسود و مغبوط این و آن می‌گردد:

هر که داد او، حسن خود را در مزاد
صد قضای بد، سوی او رونهاد
حیله‌ها و خشمها و رشکها
بر سرش ریزد چون آب از مشکها
دشمنان او را زغیرت می‌درند

دوستان هم روزگارش می‌برند^۱
آنان که همانند حضرت یوسف (ع) زیبارو و دلربا هستند، از بیم حسادت برادران نوعی خود در چاه تنهایی و اختفا زندگی می‌کنند، زیرا حسادت باعث می‌شود که یوسف و شان را به کام گرگها سپارند:

یوسفان از رشک زشتان مخفی‌اند
کز عدو خوبان در آتش می‌زیند
یوسفان از مکر اخوان در چه‌اند

کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند^۲
در نظر سعدی نیز جمال صورت و معنا و پاکی و تنزه موجب حسادت و طعن دیگران است و سپس بزه‌دیدگی. در حکایت ۵ باب اول گلستان سعدی، سرهنگ‌زاده‌ای که به دلیل فهم و فراست زایدالوصف و جمال

۱ - ابیات ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۷، همان.

۲ - ابیات ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶، دفتر دوم، مثنوی مولوی.

صورت مورد حسد ابنای جنس واقع می‌شود، به نحوی که وی را «به خیانتی متهم کردند و در کشتن او سعی بی‌فایده نمودند»، حاکی از این امعان نظر سعدی است.^۱

گفتار چهارم - برخی روشهای تقلیل بزه‌دیدگی

از دیدگاه مندلسون پیشگیری از بزه‌دیدگی افراد امر بسیار مهمی است و برآورد نیازهای جامعه برای حداقل کردن قربانیان در جلوگیری از تقلیل بزه‌دیده واقع شدن نقش اساسی را ایفاء می‌کند.^۲

در این زمینه، سعدی و مولوی نیز تعدادی راه کار و روش ارائه نموده‌اند، هرچند که این روشها تجربی و مشاهده‌ای نبوده، بلکه صرفاً متکی بر اندیشه و تدقیق در احوالات و روحيات آدمیان و به سبک ادبی می‌باشد، اما مذاقه و تفکر درباره اینگونه اندیشه‌های متفرق، خالی از لطف و دور از موضوع بحث ما نیست.

الف) همراه داشتن بی رویه پول و منال در سفر و حضر موجب بزه‌دیدگی است و از این رو، مفلس و بی چیز نه تنها ایمن از بلایای راهزنی و سرقت در معابر می‌باشد، بلکه افلاس موجب می‌شود شخص از هیچکس حتی سلطان و حاکم هم بیمی نداشته باشد:

عمل گردهی مرد مُنعم شناس	که مفلس ندارد زسلطان هراس
چو مُفلس فرو برد گردن به دوش	از او بر نیاید دگر جز خروش ^۳

۱ - ر.ک. حکایت ۵، باب اول، گلستان سعدی.

۲ - دکتر نجفی ابرندآبادی، همان. ص ۸۱.

۳ - ابیات ۲۷۷ و ۲۷۸، بوستان سعدی.

ابیات مذکور یادآور این ضرب المثل عربی است: الْإِفْلَاسُ بَذْرَقَةٌ: بی چیزی خود نگهدار مسافر است.^۱

از طرفی دیگر، باید ظرفیت آدمیان را به دست آورد و بر آن مبناء به آنان میدان زندگی را فراخ کرد. چرا که دسترسی و استیلای بر ابزار و اموال، برای برخی آدمیان موجب بروز جرم و یا بزه‌دیدگی تواند بود. بنابراین، نباید از تأثیر ثروت و اموال، و در مقابل بی‌پولی و ناتوانی مالی، بر کم و کیف جرایم و شناخت بزه‌دیدگان، غافل شد.

اینگونه تأثیرات در تکوین جرم و شناخت بزهکار و بزه‌دیده، در حکایتی از گلستان سعدی چنین آمده است:

«موسی علیه السلام درویشی را دید از برهنگی به ریگ اندر شده. گفت: ای موسی دعا کن تا خدا مرا کفافی دهد که از بی‌طاقتی به جان آدمم. موسی دعا کرد و برفت. پس از چند روز که باز آمد از مناجات، مرد را دید گرفتار، و خلقی انبوه برو گرد آمده. گفت: این چه حالت است؟ گفتند: خمر خورده و عربده کرده و کسی را کشته، اکنون به قصاص فرموده اند:

گر به مسکین اگر پرداختی تخم گنجشک از جهان برداشتی
وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ.^۲ موسی علیه السلام به حکمت جهان‌آفرین اقرار کرد، و از تجاسر^۳ خویش استغفار.

بنده چو جاه آمد و سیم و زرش سیلی خواهد به ضرورت سرش

۱ - تعلیقات بوستان سعدی، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم ۱۳۷۵، ص ۲۳۰.

۲ - قسمتی است از آیه ۲۷، سوره شوری (۴۲): اگر خداوند روزی را بر بندگان خویش فراخ می‌کرد در زمین طغیان و ستم می‌کردند.

۳ - تجاسر: جسارت ورزیدن، اظهار گستاخی.

آن نشینیدی که فلاطون چه گفت مور همان به که نباشد پَرش^۱

ب) در نظر سعدی بخشایش و خیر مانع بزه‌دیدگی و موجب دفع بلا و زیان است. در بوستان سعدی، جایی که جوانی مقداری پول به پیری بخشیده و در راه خیر تمنای وی را بر آورده و سپس به جرمی واهی گرفتار سلطان شده بود، همین خیر و بخشش موجب گردید:

چو دید اندر آشوب، درویش پیر

جوان را به دست خلائق اسیر

دلش بر جوانمرد مسکین بخت

که باری دل آورده بودش به دست^۲

حدیث درست آخر از مصطفاست

که بخشایش و خیر دفع بلاست^۳

آری، جوان که قبلاً دل پیرمرد را به دست آورده بود و به خیر و بخشایش عمل نموده بود، از مرگ حتمی نجات یافت و بزه‌دیده نشد!

ج) دوری و حذر کردن از آشوب و غوغا و خویشتن‌داری در اتفاقات موجب رهایی از بزه‌دیدگی است. آیا شخصی که در آشوب و جنگی وارد شده (که می‌توانست به دور باشد و ببیند و بگذرد) و ضربه‌ای و سنگی بر سرش فرود آمده و به اصطلاح بزه‌دیده ضرب و جرح واقع گردیده، خود مقصر نیست؟:

دو کس گرد دیدند و آشوب و جنگ

پراکنده نعلین و پَرزنده سنگ

۱ - گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۱۵.

۲ - بوستان سعدی، ابیات ۱۵۵۴ و ۱۵۵۵.

۳ - همان، بیت ۱۵۷۱.

یکی فتنه دید از طرف بر شکست
یکی در میان آمد و سر شکست
کسی خوشتر از خویشان دار نیست
که با خوب و زشت کسش کار نیست^۱

همچنین، تحمل، مدارا و آسانگیری و لطف و خوشی مانع بزه‌دیدگی است:
چو پرخاش بینی تحمل بیار که سهلی ببندد در کار زار
به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی به مویی کشی
لطفات کن آنجا که بینی ستیز نبرد قز^۲ نرم را تیغ تیز^۳
نیز به قول فردوسی:

خردمند باش و بی‌آزار باش همیشه زبان را نگهدار باش

(د) حرص و طمع در بسیاری موارد موجب بزه‌دیدگی و خسران است.
در حکایتی از گلستان سعدی این نکته به خوبی بیان شده است، آنجا که
ملاحی به دلیل طمع و آز بزه‌دیده می‌شود.^۴

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند^۵
(ه) زود رنجی و نازکدلی و خوی بد هم مایه بزه‌دیدگی تواند بود:

هر که را خوی نکو باشد، برست

هر کسی کو شیشه دل باشد، شکست^۶

۱ - بوستان سعدی، ابیات ۲۹۶۱ تا ۲۹۶۳.

۲ - قز = ابریشم.

۳ - گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۷.

۴ - همان اثر، همان حکایت.

۵ - همان حکایت.

۶ - مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۸۱۶.

به قول فردوسی:

یکی داستان زد بدین پر خرد که از خوی بد مرد کیفر برد

و) کسی که محل سکونتش به دور از جنجالهای اجتماعی است و مخفی و ساکت زندگی می‌کند، طبیعتاً از بسیاری بلايا و آفات اجتماعی، و به طریق اولی، بزه‌دیدگی، مصون و محفوظ است:

گفت: آن شیر اندرین چه ساکن است

اندرین قلعه زآفات ایمن است^۲

بنابراین، بروز و وجود بسیاری پدیده‌ها و اعمال مجرمانه و بزه‌دیدگی، ناشی از زندگی اجتماعی و تخیل نامتعارف با مردم است. هرکس با خلق بسیار درآمیزد به دنبالش خلق و خوی و رفتار و تاریکی‌ها و روشنایی‌های روح و رفتاری مردم را جذب خواهد کرد. پس اعمال مجرمانه و بزه‌دیدگی عموماً در پس رفتار اجتماعی است. بدین ترتیب، فردی که در عزلت و خلوت است نسبت به شخصی که پرهیاها و جنجال‌طلب و مردم‌آمیز افراطی است، بیشتر در ایمنی و سلامت به سر خواهد برد.^۳ حتی به قول مولوی، در خلوت، دل، صفا می‌گیرد:

قعر چه بگزید هر که عاقل است

زآنکه در خلوت، صفاهای دل است

۱ - کنایه از محل خلوت و بی‌جنجال. ۲ - همان، دفتر اول، بیت ۱۲۹۸.

۳. چنانکه پروین اعتصامی گفته است:

آن‌کس که چو سیمرغ بی‌نشان است از رهزنی ایام در امان است
ایمن نشد از دزد جز سبکبار بر دوش تو این بار بس گران است

ظلمت چه، به که ظلمتهای خلق

سرنبرد آن کس که گیرد پای خلق^۱

مبحث دوم - بزهکار و بزه‌دیده به عنوان خیر و شر

از قدیم بزهکار به عنوان نماد شر و فساد و بزه‌دیده به عنوان نمادی از خیر مطرح بوده‌اند. از بدو تاریخ آنگاه که قاییل به عنوان بزهکار شرور شناخته شد و در جنگ با نیکی یعنی هابیل فائق آمد جنگ بین خیر و شر نصبح گرفت. نبرد خیر و شر در اسطوره‌ها نیز آمده است.^۲

بزه‌دیده‌شناسی این نگرش سنتی و تاریخی بر رابطه بین بزهکار و بزه‌دیده را تعدیل و تصحیح کرد، تا جایی که ممکن است در چنین رابطه‌ای بزهکار به دلایلی نماد خیر و مظلومیت باشد و عنوانش اتفاقی. و در مقابل بزه‌دیده که در قدیم مظلوم تلقی می‌شد، به دلایلی شرور باشد و عنوانش اتفاقی.

اما آنچه مسلم است نبرد بین این دو، تا بوده، بوده است و ظاهراً تا هست، خواهد بود. گویا این خواست خداست که بشر جبراً و به منظور ابتلای خیر و شر آفریده شود. به قول مولوی:

چون که صانع خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر^۳

این جهان عرصه جنگ اضداد و ذره با ذره است، جنگ خیر با شر و زهر با پاد زهر:

۱ - همان، ابیات ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰.

۲ - ر.ک. منوچهر خانی. بررسی مفاهیم بزه‌دیده‌شناختی در اسطوره‌های ایرانی، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، سال تحصیلی ۷۶ - ۷۵، ص ۷۸ و ۷۹.

۳ - بیت ۱۵۵۶ دفتر پنجم مثنوی.

این جهان جنگ است کل چون بنگری
ذره باذره چون دین با کافری
این یکی ذره همی پرزد به چپ
و آن یکی پرزد یمین اندر طلب^۱
پس بنای خلق بر اضداد بود
لاجرم ما جنگیم از ضرر و سود^۲
از طرفی دیگر، فلسفه زندگی جز این اضداد نیست و زندگانی انسان
عبارت است از هماهنگی این اضداد، و همین که یکی بر دیگری غالب
شود و اعتدال از میان رود به مرگ و تباهی می‌انجامد:
زندگانی، آشتی ضدهاست
مرگ، آن کاندلر میانشان جنگ خاست^۳
از این رو، جهان پراز اضداد است؛ خیر و شر، جرم و پاکی، هایل و
قایل^۴، سپید و سیاه، آدم و ابلیس، عدل و جور و... بدین سان وجود جرم و
گناه در ضدیت با پاکی و نیکی، جزء طبیعت زندگی آدمیان بوده و هست و
با تولد بشر و نفس کائنات همزاد و همراه است:
دو عَلم بر ساخت اسپید و سیاه
آن یکی آدم دگر ابلیس را
در میان آن دو لشگرگاه زفت
چالش و پیکار آنچه رفت رفت

۱ - ابیات ۳۶ و ۳۷ دفتر ششم مثنوی. ۲ - بیت ۵۰، همان.

۳ - بیت ۱۲۹۳، دفتر اول مثنوی.

۴ - ر.ک. دکتر نجفی ابرندآبادی، همان، ص ۵۸ و ۴۹.

همچنان دور دوم هایل شد

ضد نور پاک او قایل شد

همچنان این دو عَلم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور^۱

نیچه در این باره گفته است: «دو ارزش رویارو نهاده «خوب و بد» و «خیر و شر» در کشاکشی ترسناک هزاران سال بر روی زمین بایکدیگر در جنگ بوده‌اند، و اگرچه این ارزش دومین بی‌گمان دیرزمانی است که برتری یافته است، باز هنوز جاهایی هست که در آن این درگیری هنوز در جریان است و به سرانجامی نرسیده است...»^۲

مبحث سوم -

بررسی مفاهیم پیشنهادی فون هنتیگ^۳ در آثار سعدی و مولوی^۴

هنتیگ به سه مفهوم پیرامون روابط میان بزه‌دیده و بزه‌کار، اشاره می‌کند:

(۱) بزه‌کار - قربانی

(۲) بزه‌دیده مخفی (نهان یا قربانی بالقوه)

(۳) ارتباط خاص میان بزه‌کار و بزه‌دیده

مفاهیم فوق را به ترتیب طی سه گفتار پی می‌گیریم:

۱ - ابیات ۲۱۵۸ تا ۲۱۶۲، دفتر ششم مثنوی مولوی.

۲. فریدریش نیچه، تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات آگاه، چاپ اول، ص ۱۶۰.

۳ - Von Hentig، از پیشگامان بزه‌دیده‌شناسی که اثرش تحت عنوان «بزه‌کار و قربانی او» منشور بزه‌دیده‌شناسی محسوب می‌شود.

۴ - بخش مهمی از مطالب و گفتارهای این مبحث در خصوص مفاهیم بزه‌دیده‌شناسی، تلخیصی است از: دکتر نجفی ابرندآبادی، همان، ص ۵۸ به بعد.

گفتار نخست - بزه‌کار - قربانی

در این مفهوم، در ابتدا فردی کاملاً مقصر تلقی می‌شد و در برابر او فردی کاملاً بی‌گناه قرار داشت مانند قایل و هایل. لیکن مشاهده علمی و دقیق نشان می‌دهد که میان این دو روابط بینایی وجود دارد که این روابط را می‌توان در سه گروه جای داد:

الف) گروه اول: سوژه به ترتیب یا پی در پی بزه‌کار و بزه‌دیده است: این حقیقت از دیرباز پذیرفته شده که بزه‌کار مستعد و آماده ایفاء نقش مجنی علیه است. بزه‌کار حرفه‌ای همواره در شرایط خطرناکی زندگی می‌کند، زیرا خود را خارج از حمایت جامعه قرار داده است. «جلاد خانوادگی» نیز که همسر و فرزندانش را طی سالها اذیت و آزار می‌کند بالاخره به دست آنان به قتل می‌رسد، نمونه بارز این گروه است. به علاوه، بررسی شرح حال بزه‌کاران بزرگ نشان می‌دهد که در دوران کودکی به دفعات اذیت و آزار شده و مورد بهره‌برداری و سوءاستفاده‌های مختلفی قرار گرفته‌اند.

ب) گروه دوم: سوژه همزمان بزه‌کار و بزه‌دیده است: خودکشی بهترین نمونه برای این گروه است، چه فرد در آن واحد هم قاتل است، هم مجنی علیه. به نظر هنتیگ و بر اساس مطالعات روان‌کاوانه کارل، سه غلیان و طغیان حیاتی اولیه، در اساس خودکشی قرار دارد: علاقه به مردن، علاقه به کشتن و علاقه به کشته شدن، و خودکشی زمانی روی می‌دهد که عشق به مردن بر سایر علایق غلبه پیدا کند.

ج) گروه سوم: جنبه ناشناخته‌ای از شخصیت به طور ناگهانی بروز کرده، فرد را به مجرم یا بزه‌دیده تبدیل می‌کند:

البته «عقل سلیم» هرگونه مفهومی را که میان مجرم و غیرمجرم، تفاوتی به شدت - بیمار روانی و انسان سالم مطرح نکند، رد می‌نماید. لیکن عقاید

برخی اندیشمندان، دلالت بر این امر دارد که تمایل ذاتی به ارتکاب جرم در درون تمام انسانها وجود دارد. مثلاً «فروید» روانکاو، ما را با این مفهوم آشنا ساخته، که هر انسان در ضمیر ناخودآگاه خود، علاقه‌های شدیدی به طور پیچیده‌ای، دچار تغییر و تحول شده و انسان عادی و حتی درستکاری را ناگهان - بدون مقدمه و به طور موقت - تبدیل به بزهکار، بزه‌دیده و یا مجرم - قربانی، نماید. کارکرد این ضمیر ناخودآگاه را که در مثنوی «نفس» یا «هوای نفس» نام گرفته، در کلام مولوی چنین می‌بینیم:

خلق در زندان نشسته از هواست مرغ را پرها ببسته از هواست
ماهی اندر تابه گرم از هواست رفته از مستوریان شرم از هواست
چشم شعله نار از هواست چارمیخ و هیبت دار از هواست^۱

خلق بزهکار مانند آنانی که به دلیل مجرمیت در زندان هستند و یا پایه دار مکافات و خلق بزه‌دیده (به تمثیل و کنایه: ماهی که در تابه گرم قرار گرفته است) همه و همه، به طور پیچیده‌ای ناشی از تغییر و تحولات «نفس» و «هوی و هوس» است و این تحولات حتی ممکن است موجود پاک‌ی همچون ماهی را نیز در دام بزه‌دیدگی گرفتار کند.

گفتار دوم - بزه‌دیده نهان (بالقوه)

بعضی افراد، کشش و جاذبه و استعداد ویژه‌ای بر مجرم اعمال می‌کنند، درست همانند جاذبه‌ای که برّه برای گرگ ایجاد می‌کند. استعداد بزه‌دیدگی به طور بالقوه در نهان این اشخاص وجود دارد و در صورت مهیا شدن موقعیت برحسب انواع استعدادهای موجود، استعداد فعلیت یافته و شخص طعمه مجرم می‌گردد. در این گفتار، انواع مختلف استعداد

۱ - ابیات ۳۴۹۵ تا ۳۴۹۷، دفتر ششم مثنوی مولوی.

بزه‌دیدگی را برشمرده، سپس تعدادی از آنها را که در آثار سعدی و مثنوی مولوی به طور تطبیقی و مقایسه‌ای به دست آورده‌ایم، به ترتیب نوشته‌ایم.

انواع مختلف استعداد بزه‌دیدگی عبارتند از:

۱- استعداد محیطی

۲- استعداد ساختاری (شرایط اجتماعی، سن، جنسیت، نژاد، وضعیت تأهل، طبقه اجتماعی، موقعیت شغلی، کم سن و سالی، مستی).
الف) سن: هر سنی خطرات خاص خود را به همراه دارد که عمدتاً بر حسب زمان (عصر) کشور و طبقات اجتماعی متغیر است. زندگی انسان، با خطر مرگ فوری، در قالب طفل کشی آغاز می‌گردد. طفولیت بویژه در طبقات فقیر، همعرض رفتارهای بد، بهره‌برداری و سوءاستفاده جنسی قرار دارد. کهلوت نیز شخص را در معرض خطر کشته شدن و موضوع سرقت قرار گرفتن بیش از دیگران قرار می‌دهد. برای نمونه در مواردی که یک سالمند در پی آتش‌سوزی بی دلیل خانه سالمندان از بین می‌رود، هتتیک، احتمال ارتکاب یک جرم «مبدل» (صحنه سازی شده) را مطرح می‌کند.

در حاشیه بزه‌دیده‌شناسی ادبی، استعداد خاص بزه‌دیدگی ناشی از سن را در کلام سعدی چنین دریافته‌ایم که عهد صغر و کودکی و اوصاف آن شخص را تحت نفوذ آن اوصاف قرار می‌دهد و ضریب بزه‌دیدگی وی را افزون می‌کند، مثلاً در این ابیات:

همی یادم آید ز عهد صغر	که عیدی برون آمدم با پدر
به بازیچه مشغول مردم شدم	در آشوب خلق از پدر گم شدم
بر آوردم از بی‌قراری خروش	پدر ناگهانم بمالید گوش

به تنها نداند شدن طفلِ خُرد که نتواند او راه نادیده برد^۱
در جای دیگر، سعدی طفل و کودک را، به سبب طفل بودن، در
معرض بزه‌دیدگی نهان و بالقوه جرم لواط قرار می‌دهد:

به صنعا درم طفلی اندر گذشت چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت!
قضا نقش یوسف جمالی نکرد که ماهی گورش چو یونس نخورد^۲
بنابراین برخی صفات در کودکان و اطفال هست که استعداد بزه‌دیدگی
آنان را تقویت می‌کند. این صفات در کلام مولوی چنین است:

کودک اندر جهل و پندار و شکست
شکر باری قوت او اندکیست
طفل را استیزه و صد آفت است

شکر این که بی‌فن و بی‌قوت است
طفل را با بالغان نبود مجال

طفل را حق کی نشاند با رجال^۳
در حکایتی از مولوی در دفتر ششم مثنوی نیز کودکی به عنوان
استعدادی مهم و دردسرافرین همیشه و همه جا می‌تواند موجب
بزه‌دیدگی شود، از جمله بزه لواط:

آمردی و کوسه‌ای در انجمن آمدند و مجمعی بُد در وطن^۴
و حکایت چنین ادامه می‌یابد^۵ که دو کودک قصد خوابیدن و بیتوته در

۱ - ابیات ۳۸۱۶ تا ۳۸۲۰ بوستان سعدی.

۲ - ابیات ۳۸۸۹ و ۳۸۹۰، همان.

۳ - مثنوی مولوی، دفتر ششم، ابیات ۴۷۲۶ تا ۴۷۴۱.

۴ - همان، ابیات ۳۸۰۲ به بعد.

۵ - به دلیل بلند بودن اشعار حکایت، خلاصه‌ای آورده شد و از انتقال همه ابیات
خودداری گردید.

خانقاهی را می‌نمایند اما به دلیل کودکی و کم سن و سالی در معرض بزه لواط قرار می‌گیرند. مولوی از زبان کودکان می‌گوید:

نه ز مردان چاره دارم نه از زنان چون کنم کی نی از نیم نه از آن
کودک که در امان نبوده، رویش مو بر صورت خود را هر چند کم، و گذر از مرحله کودکی و خردسالی را در برابر بزه‌کاران برای خود «امان نامه» ای می‌داند:

در حقیقت هر یکی مو ز آن کهی است
کان امان‌نامه صله شاهنشهی است

بدین‌سان، کودکان، به دلیل خُردسالی، حتی در خانقاه که محل محترم و امن است، یک دمی در امان نبوده‌اند، تا چه رسد به بازار عام.^۱
کهنسالی و پیری نیز موجب بسیاری رنجها و نقصانهاست و نقش مؤثری در بزه‌دیدگی دارد. اوصافی در پیری هست که استعداد بزه‌دیدگی را تقویت می‌کند. این اوصاف را مولوی هفتصد سال پیش دریافته و با زبانی آهنگین برای ما به یادگار گذاشته است:

گفت پیری مرطییبی را که من
در زحـیرم از دماغ خویشتن
گفت: از پیری است آن ضعف دماغ
گفت: بر چشمم زظلمت هست داغ
گفت: از پیری است ای شیخ قدیم
گفت: پشتم درد می‌آید عظیم

۱ - مستفاد از بیت ۳۸۱۵، همان.

گفت: از پیری است ای شیخ نزار
 گفت: هر چه می‌خورم، نبود گوار
 گفت: ضعف معده هم از پیری است
 گفت: وقت دم مرا دم‌گیری است
 گفت: آری انقطاع دم بُود
 چون رسد پیری، دو صد علت شود
 پس طبیبش گفت: ای عمر تو شصت
 این غضب، وین خشم هم از پیری است
 چون همه اوصاف و اجزا شد نحیف
 خویشتن داری و صبرت شد ضعیف
 بر نتابد دو سخن زو هی کند
 تاب یک جرعه ندارد قی کند^۱

ب) وضعیت اجتماعی: به نظر هنتیگ، بیگانگان، مهاجران و اقلیتهای قومی یا مذهبی شدیداً در معرض خطر قربانی شدن هستند. بر اینان می‌توان سیاحتگران و شخصیت‌های مهم اجتماعی و سیاسی و مذهبی را افزود.

«روسنر (Roesner) خطر کشته شدن بازرگان و سوداگران و مقاطعه‌کاران حمل و نقل و صاحبان مهمانخانه‌ها را با توجه به آمار مطالعه کرده است و پزشکانی که به دست بیماران روانی یا شهوی کشته شده‌اند»^۲.

از این رو، سیاحتگران و اشخاصی که مدام در سفر و حضرند بیش از

۱ - ابیات ۳۰۸۸ تا ۳۰۹۹، دفتر دوم مثنوی مولوی.

۲. ژان پی ناتل، همان اثر، ص ۷۱.

دیگران در معرض بزه‌دیدگی هستند، همینطور است برای مسافران غیر سیاح.

سعدی به این نکات در قالب حکایتی نغز و پرمغز چنین اشاره کرده است:

«تنی چند از روندگان متفق سیاحت (جهانگردی) بودند و شریک رنج و راحت...»^۱

حکایت چنین ادامه می‌یابد که دزدی به صورت درویشان بر آمده و خود را در سلک صحبت جهانگردان وارد می‌نماید و شبانگه در غیاب آنان اقدام به دزدیدن اسباب و اموال آنان می‌کند.

بنابراین در نظر سعدی نیز سیاحتگری موجب خطر بزه‌دیدگی است، خصوصاً بزه سرقت. تا جایی که سلامت و امان یافتن از بلایای روزگار را در گرو تنهایی و عدم تخلیط با گروه جهانگردان می‌یابد:

«...از آن تاریخ ترک صحبت گفتیم و طریق عزلت گرفتیم. والسلامه فی الواحده، سلامت در تنهایی است.»^۲

مسافر و سیاح در معرض بزه‌دیدگی ناشی از راهزنی و دزدی نیز می‌باشد. چنانکه به مسافری می‌گویند:

«...ای برادر، حرم در پیش است و حرامی^۳ در پس، اگر رفتی، بردی و گر خفتی مردی.

خوش است زیر مغیلان به راه بادیه خفت

شب رَحیل، ولی ترک جان بیاید گفت»^۴

۱ - گلستان سعدی، حکایت ۵، باب دوم.

۲ - سعدی، همان.

۳ - حرامی: راهزن.

۴ - گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱۱.

بدین‌سان، کاروان سیاحان، علی‌الدوام، در معرض دزدان راهزن و قتال است:

«کاروانی در زمین یونان بزدند، و نعمت بی‌قیاس ببرند. بازرگانان گریه و زاری کردند، و خدا و پیمبر شفیع آوردند و فایده نبود.

چو پیروز شد دزد تیره روان
چه غم دارد از گریه کاروان

لقمان حکیم اندر آن کاروان بود. یکی گفتش از کاروانیان: مگر اینان را نصیحتی کنی و موعظه‌ای گویی تا طرفی (لحظه‌ای) از مال ما دست بدارند... گفت: همانا که جرم از طرف ماست.^۱

از حکایت مذکور چنین استنباط می‌شود که وضعیت کاروانیان به دلیل غربت و مسافر بودنشان در یونان و وضعیت اجتماعی آنها موجب بزه‌دیدگی شده است. به این دلیل لقمان حکیم به کاروانیان ندا در می‌دهد که «همانا که جرم از طرف ماست». از سوی دیگر، پر نعمتی و ثروت بسیار کاروانیان از جمله دلایل بزه‌دیدگی آنهاست. پس جرم آنان ثروتمندی و همچنین غربت آنان است. اینجاست که لقمان حکیم به آنان می‌گوید بیایید از جرم و وضعیت خود بگوییم و از گریه و زاری به عنوان بزه‌دیده دست برداریم. علل را باید دریافت نه معلول را.

مولوی هم به وضعیت اجتماعی به عنوان دلیل مهم بزه‌دیدگی عنایت داشته است و این اندیشه را با مثال انبیاء و رسل و امامان به جهت موقعیت و وضعیت اجتماعی آنان چنین می‌گوید:

۱ - گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱۸.

جمله قرآن شرح خبث نفسهاست
بنگر اندر مصحف آن چشمت کجاست
ذکر نفس عادیان کالت بیافت
در قتال انبیاء مو می شکافت^۱

جالب آنکه در متون دینی و پیام قرآن و سیره انبیاء و امامان در برخورد با مجرمین و شناخت بزه‌دیده نکات و اندیشه‌های ظریف و بی‌شمار می‌توان یافت. این نوع برخوردهای منحصر به فرد ساطع از شخصیت‌های بزرگواری چون امامان و رسل در راستای تأیید و توسعه اندیشه‌های جرم‌شناسی قابل توجه است.^۲

به دیگر سخن، متون و آثار دینی بخصوص متون مبتنی بر وحی، منبع و مآخذ اندیشه‌های جرم‌شناسی تواند بود که غوررسی در آنها از نظرگاه جرم‌شناسی خود مهلتی قابل و تسلطی وافر در یک کار تحقیقی وسیع و مجزا از این مقال، می‌طلبد.

گفتار سوم - رابطه خاص بزه‌کار - بزه‌دیده

در خصوص رابطه خاص بزه‌کار - بزه‌دیده هنتیگ معتقد است: «در بسیاری از اعمال مجرمانه رابطه بزه‌کار - بزه‌دیده نقش مهمی ایفاء می‌کند، و نوعی رابطه متقابل میان آنها وجود دارد، فرآیندی طولانی که به تدریج منجر به عمل مجرمانه می‌گردد. تشخیص سود از زیان غالباً غیرممکن است و بدیهی است که هیچکس وجود این رابطه میان بزه‌کار

۱ - ابیات ۴۸۶۸ و ۴۸۶۹ دفتر ششم مثنوی مولوی.

۲ - برای مطالعه بیشتر، ر.ک.، اصغر محمدی تهرانی، همان اثر.

و بزه‌دیده را در کلیه موارد تأیید نخواهد کرد». بنابراین در بسیاری موارد با بررسی و تحقیق روابط قبل از بروز جرم بین بزه‌کار و بزه‌دیده، پی به رابطه‌ای می‌بریم که فرآیند تکوین جرم را پیش برده است و بی‌شک نقش اصلی فیلم بزه‌کاری را به عهده داشته است.

سعدی نیز به دیرینگی روابط بین مجرم و بزه‌دیده التفات داشته است. به عنوان نمونه، حکایتی کوتاه اما پرمغز از وی را ذیلاً می‌آوریم که حاوی نکته بزه‌دیده‌شناسی مذکور می‌باشد:

«با طایفه بزرگان به کشتی در نشسته بودم. زورقی در پی ما غرق شد، دو برادر به گردابی در افتادند. یکی از بزرگان گفت ملاح را که: بگیر این هر دوان را که به هر یکی پنجاه دینار دهم. ملاح در آب افتاد و تا یکی را برهانید آن دیگر هلاک شد. گفتم: بقیّت عمرش نمانده بود از این سبب در گرفتن او تأخیر کرد و در آن دگر تعجیل. ملاح بخندید و گفت: آنچه تو گفتی یقین است، و دگر میل خاطر به رهانیدن این بیشتر بود که وقتی در بیابانی مانده بودم و مرا بر شتری نشانده، وز دست آن دگرتازیان‌های خورده‌ام در طفلی...»^۱

آری، رابطه بین بزه‌کار و بزه‌دیده فوق‌الاشاره در تازیانه‌ای بوده که بزه‌دیده غرق شده در کودکی بزه‌کار بر وی فرود آورده است. چنین است رابطه بزه‌کار و بزه‌دیده در نظر سعدی، که حتی تا سالهای دور قبل از بروز فاجعه بزه، برمی‌گردد. به همین دلیل است که سعدی آدمیان را فرا می‌خواند که در کردار و افعال خود شایسته باشند چرا که: «هر کس کرداری شایسته کند به نفع خود کرده و کسی که بدی کند آن عمل بر زیان او خواهد بود».^۲

۱ - گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۳۵.

۲ - آیه ۴۶ سوره فصلت قرآن کریم.

تا توانی درون کس مخراش کاندرین راه خارها باشد^۱
 از این رو، اعمال امروز ما، چه بسا، موجبات بزه‌دیدگی آتی ما را رقم
 زنند. بنابراین قدم در راه پر خار بدی کردن گذاشتن از عوامل مهم بزه‌دیده
 واقع شدن تواند بود، و همان رفتار و سابقه‌های رفتاری و اجتماعی
 بزه‌کار و بزه‌دیده را با حکایت مذکور سعدی به نوعی جذاب و آموزنده
 می‌بینیم. در مقابل، سعدی، سیرت خوب و خدمت‌گری و نیک محضری
 را موجب رهیدگی از دام عقوبت و بزه‌دیدگی می‌داند. (مثلاً حکایات ۲۴
 و ۳۳ از باب اول گلستان) مولوی هم از این رابطه غافل نبوده است و به
 موضوع چنین می‌اندیشد که بزه‌دیده ممکن است قبلاً به بزه‌کار بدی
 کرده باشد و این حالت موجب بزه‌دیدگی او شده باشد:

چون که بد کردی، بترس، آمین مباش

ز آنکه تخم است و برویاند خُداش^۲

بدی به دیگران، باعث کینه‌وری بدی‌دیده می‌شود و او اندک اندک
 همچون بیماری دق از بدی‌کننده انتقام خواهد کشید. این، همان رابطه
 عمل و عکس‌العمل است:

از شما پنهان کشد کینه، مُحِقَّ اندک اندک همچو بیماری دِقَّ^۳

این رابطه خاص بین بزه‌کار و بزه‌دیده را به شکلی دیگر در حکایت
 ۲۷، باب سوم گلستان سعدی چنین در می‌یابیم که شخصی ملاح جوانی
 را از پای در می‌آورد فقط به آن دلیل که ملاح از جوان رنج و تیرگی دیده
 بود. سعدی پس از بیان حکایت، در آخر چنین نتیجه می‌گیرد:

۲ - بیت ۱۶۵، دفتر چهارم، مثنوی مولوی.

۱ - سعدی، همان.

۳ - همان، بیت ۱۷۹.

«...هر که را رنجی به دل رسانیدی اگر در عقب آن صد راحت برسانی از پاداش آن یک رنجش ایمن مباش که پیکان از جراحت بدرآید، و آزار در دل بماند...»^۱

این رابطه را در مثنوی مولوی به شکل همنشینی و مصاحبت دو شخص نامتجانس نیز می‌توان دید، به نحوی که بزه‌دیده به دلیل یاری و همراهی با خسان و فرومایگان و بد سیرتان و ایجاد رابطه نامتعادل و حساب نشده با آنان، در مقام بزه‌دیدگی واقع می‌شود. مولانا به این نکته ظریف و بزه‌دیده‌شناسانه واقف بوده و به آن توجه وافیه نموده است، چنان که می‌گوید:

ز احمقان بگریز، چون عیسی گریخت

صحبت احمق بسی خونها که ریخت^۲

در ادامه می‌گوید فرار عیسی (ع) از بند احمقان به منظور پند و اندرز به مردم است که باید از دست احمقها گریخت تا از بسیاری خونها و بلاها و به طریق اولی بزه‌دیدگی، ایمن شد:

آن گریز عیسی نی از بیم بود ایمن است او، آن پی تعلیم بود^۳

و جایی که تاجر شهری با ناکس روستایی مصاحب و رفیق می‌شود و متعاقباً بزه‌دیده واقع می‌گردد، مولوی بزه‌دیدگی را سزای این شخص می‌داند، چرا که همنشینی با بدان و جُهال و دوری از پاکان و نیک سیرتان، حتماً به زیان و تغابن می‌انجامد:

۱ - گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۷.

۲ - بیت ۲۵۹۵. دفتر سوم مثنوی مولوی.

۳ - همان، بیت ۲۵۹۸.

این سزای آن که شد یارخسان
یا کسی کرد از برای ناکسان^۱
دوستی ابله، بتر از دشمنی است
او به هر حيله که دانی راندنی است^۲

و سعدی هم از این رابطه، همگان را بیم می‌دهد:
«هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند به طریقت
ایشان متهم گردد. و گر به خراباتی رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر
خوردن:

رقم برخود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی»^۳
از جهتی، نتیجه عمل هرکس به او بازمی‌گردد. غالباً در بروز جرم،
تقصیر یک طرفه نیست. چه بسا، ارتکاب جرم توسط شخص موسوم به
بزه‌کار، واکنشی است در برابر عمل یا رفتار و خوی بد پیشینی بزه‌دیده
کنونی که قبل از بروز جرم به شکلی علیه بزه‌کار کنونی رُخ داده است.
این اندیشه را نزد مولوی چنین دریافتیم:

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی
از برای خویش دامی می‌کنی
گِرد خود چون کرم پيله برمتن
بهرِ خود چه می‌کنی اندازه‌کن
گر تو پیلی، خصم تو از تو رمید
نک جزا طَیْراً آبایلت رسید

۱ - همان، بیت ۶۳۷.

۲ - بیت ۲۰۱۵، دفتر دوم مثنوی مولوی.

۳ - گلستان سعدی، حکایت ۸۶، باب هشتم، همچنین ر.ک. بیت ۲۳۲۶ به بعد، دفتر
پنجم، مثنوی مولوی.

ای بسا ظَلّی که بینی در کسان
 خوی تو باشد در ایشان ای فلان
 اندر ایشان تافته هستی تو
 از نفاق و ظلم و بدمستی تو
 در خود آن بد را نمی بینی عیان
 ورنه دشمن بودی خود را به جان
 چون به قعر خوی خود اندر رسی
 پس بدانی کز تو بود آن ناکسی
 پیش چشمت داشتی شیشه کبود
 ز آن سبب عالم کبودت می نمود
 گرنه کوری، این کبودی دان ز خویش
 خویش را بدگو مگو کس را تو بیش^۱

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۱۴ به بعد.

نتیجه کلی

پس از آنکه، در بخش اول کتاب، جرم‌شناسی و ادبیات را به تفسیر و تفصیل خواندیم و روابط آن دو را شناختیم و تعریف و قلمرویی از جرم‌شناسی ادبی به دست آوردیم و فایده و اهمیت آن را باور کردیم و دیدیم که جرم‌شناسی و ادبیات چه در شکل و تاریخ، چه در معنا و ماهیت نقاط تلاقی دارند و این که هدف جرم‌شناسی همسان و هم‌رویه با جنبه تعلیمی و پندآموزی ادبیات است، و مقام و جایگاه شایسته انسان، و بزهکار به عنوان انسان، در جرم‌شناسی را بررسیدیم، همچنین اندیشه و آثار سعدی و مولوی را از منظر جرم‌شناختی محکی کوتاه زدیم ضمن آنکه با آن دو بزرگمرد ادب پارسی آشنا شدیم و اوضاع اجتماعی عصر آنان را با اوضاع اجتماعی عصر تولد جرم‌شناسی قیاس نمودیم؛ سپس در بخش دوم، دیدگاه‌های سعدی و مولوی را در اولین مطالعات جرم‌شناسی و زمینه علت شناسی جنایی به تحقیق و تفحص نشستیم و مطالعات جامعه شناسی جنایی را با اندیشه‌های ناب این دو مقایسه کردیم و

اندیشه‌های جرم‌شناختی به دست آمده از آثارشان را با مبحث عمومی جرم‌شناسی مقابله نهادیم و بالاخره اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناختی مطالعه کرده را در آثار مورد تحقیق، تطبیق دادیم؛ در خاتمه، دریافتیم که در شناخت بزه و بزهکاری و بزهکار «سخن در صلاح است و تدبیر و خوی - نه در اسب و چوگان و گوی»^۱ - در کشورداری و پاکیزگی اجتماع و افراد مبارزه با پدیده‌های ناهنجاری مثل جرم، صلاح و تدبیر و اندیشه بر ترک تازی در عرصه مجازات مرجح است و توجه به نفس و روان و تربیت آن، از اهم امور است، همان که امروزه بخشی از آن در علم‌النفس یا روان‌شناسی مورد تحلیل و بازگشایی است و اهمیت باز شناخت آن روز به روز افزون‌تر و کارآتر می‌گردد. جرم‌شناسی در باب شناخت انسان بزهکار و صلاح و تدبیر و اندیشه درباره وی گامهای بلند و مؤثری برداشته است. برای شناخت این معمای حقوق کیفری یعنی بزهکار از سوی جرم‌شناسان، به مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و مطالعات گسترده و عمیق با استفاده از تفکرات به جای مانده از متفکران پیشین تاریخ تفکر جهان، برمی‌خوریم که قسمت شایان توجهی از آنها مربوط به ادب و ادبیات و اخلاق است. جزیی از این تفکرات پرمایه را که در جرم‌شناسی رسوخ یافته و آن را فربه‌تر و انسانی‌تر کرده، در آثار سعدی و مولوی به دست آوردیم و بدین وسیله پیوند مبارک و زیبای اندیشه‌های جرم‌شناختی را با ادبیات پارسی شاهد شدیم.

ره آورد ما این است که برای تقویت و تکامل دفاع جامعه در برابر بزه و بزهکاری و طرح سیاست جنایی وافی به مقصود و جامع و برّنده، علاوه بر تنظیم و تقنین برخی مجازات‌ها و ضمانت‌های کیفری و اقدامات تأمینی،

بایستی از آورده‌های علوم و فرهنگ ذاتاً متغیر و متحول جامعه نیز مدد جست. بدین‌سان، آورده‌های فرهنگی، مذهبی، علمی و حتی اقتصادی متحداً و هماهنگ با هم در جهت توسعه یافتگی دستگاه قضایی، باید سد محکم و کم نفوذی در برابر پدیده مجرمانه و شیوع و تزايد آن بنا کنند. در این رهگذر، همچنان که سیطره علوم و آورده‌های جرم‌شناختی بر حقوق کیفری بایسته و شایسته می‌نماید، ادب و ادبیات و اندیشه‌های ادبی نیز در جهت تحقق آرمانهای جرم‌شناسی در حقوق کیفری ایران به منظور ایجاد دستگاه قضایی متخلق به اخلاق و مؤدب به آداب، بی‌شک مفید و مؤثر تواند بود.

افزون بر تدوین قوانین پیشرفته کیفری و شایسته‌سازی عملکرد دستگاه قضایی توانمند، و تربیت و تعلیم قضات آگاه بر شرایط زمان و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی به معنای عام کلمه، برای دفاع جامعه نباید از کوششهای لاینقطع و برنامه‌های سنجیده در تربیت افراد و اصلاح امور از طریق توسعه فرهنگ عمومی جامعه و تزریق آداب و اخلاق در رگهای شریانی جامعه و معرفت و شناخت به انسانها، دریغ و کوتاهی ورزید. از این رو، تأثیر ادبیات و کاربرد آن در پیشگیری از جرایم و به صلاح و سلامت رساندن جامعه مؤید و مؤکد است. توجه به زوایای نهفته افراد و اجتماع و شناخت معقول و واقع بینانه از آنان در مسیر قانونگذاری، لامحاله، باید مدنظر باشد. در خصوص شناخت افراد در اجتماع لاجرم باید به ادبیات آن قوم مراجعه نمود چرا که ادبیات آینه تمام نمای مدنیت جوامع است. ادبیات و جرم‌شناسی عرصه نوآندیشی و نوسازی و تحرک و تحول و بویایی و تعالی هستند. به امید آنکه قضات و دست‌اندرکاران امر قضا و کارگزاران عدالت و قانونگذاران و به طور کلی مرتبطين با حقوق کیفری ایران در هر زمینه و هر کجا، از جولان و حرکت در این دو عرصه،

باز نمانند و بیاندیشند. و آرزوی ما، رهایی و گسترش روح است از چهارچوب تنگ و جامد اصطلاحات و قالبهای جزمی که همواره مضمون معنوی و متعالی انسانیت و بهتر شدن و خوب زیستن را می‌میرانند. پایان کلام را با ابیاتی از مولانا طراوت می‌دهیم:

از خدا جوئیم توفیق ادب

بی ادب محروم شد از لطف ربّ

بی ادب، تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش، در همه آفاق زد

از ادب، پرنور گشته است این فلک

وزادب، معصوم و پاک آمد ملک^۱

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۷۸ به بعد.

کتاب‌شناسی

الف) کتابها:

- ۱- آخوندی (محمود)، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۲- اسلامی ندوشن (محمد علی)، جام جهان بین، انتشارات جامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰.
- ۳- اسلامی ندوشن (محمد علی)، سخنها را بشنویم، شرکت انتشار، چاپ چهارم ۱۳۷۰.
- ۴- اسلامی ندوشن (محمد علی)، باغ سبز عشق (گزیده مثنوی)، انتشارات یزدان، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۵- اسلامی ندوشن (محمد علی)، باغ سبز عشق (گزیده مثنوی)، انتشارات یزدان، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۶- آنسل (مارک)، دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۰.

- ۷- ایراهمسن (دیوید)، روان‌شناسی کیفری، ترجمه پرویز صانعی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم ۱۳۷۱.
- ۸- التاویلا، روان‌شناسی قضایی، ترجمه مهدی کی‌نیا، ج اول، مجمع علمی فرهنگی مجد، چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۹- بارنت (آتونی)، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی، نشر نو، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۱۰- باستانی پاریزی (محمدابراهیم)، حماسه کویر، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۷.
- ۱۱- بولک (برنار)، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجمع علمی فرهنگی مجد، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۱۲- بوبن، کریستیان، فروغ هستی، ترجمه ساسان تبسمی، نشر باغ‌نو، چاپ اول ۱۳۸۲.
- ۱۳- پیکا (ژرژ)، جرم‌شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۱۴- پی‌ناتل (ژان)، جرم‌شناسی، ترجمه رضا علوی، انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۵.
- ۱۵- پرادل (ژان)، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۱۶- حلبی (علی‌اصغر)، انسان در اسلام و مکاتب غربی، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۱۷- حدیدی (جواد)، از سعدی تا آراگون (تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه)، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۳.

- ۱۸- خبره زاده (علی اصغر)، سخن و اندیشه، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۱۹- دریفوس (هیوبرت) و رایینو (پل)، «میشل فوکو»، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۲۰- داونا مونو (میگل)، هاییل و چند داستان دیگر، ترجمه بهاء‌الدین خرم‌شاهی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- ۲۱- دانش (تاج زمان)، مجرم کیست جرم‌شناسی چیست، انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۶۶.
- ۲۲- دورانت (ویل)، تاریخ تمدن، عصر لویی چهاردهم، ج ۸، ترجمه پرویز مرزبان و دیگران، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۱.
- ۲۳- دورانت (ویل)، تاریخ تمدن، آغاز عصر خرد، ج ۷، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۱.
- ۲۴- دورانت (ویل)، تاریخ تمدن، عصر ولتر، ج ۹، ترجمه سهیل آذری، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- ۲۵- راوندی (مرتضی)، سیر قانون و دادگستری در ایران، نشر چشمه، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۲۶- روح‌الامینی، محمود، نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، نشر آگه، چاپ سوم ۱۳۷۹.
- ۲۷- زرین‌کوب (عبدالحسین)، با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ هفتم ۱۳۷۲.
- ۲۸- زرین‌کوب (عبدالحسین)، حکایت همچنان باقی، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۲۹- زرین‌کوب (عبدالحسین)، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، انتشارات سخن، چاپ سوم ۱۳۷۴.

- ۳۰- زمانی (کریم)، شرح جامع مثنوی، جلد اول، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۳۱- زمانی (کریم)، شرح جامع مثنوی، جلد دوم، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۳۲- زمانی (کریم)، شرح جامع مثنوی، جلد سوم، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۳۳- ستوده (هدایت الله)، آسیب شناسی اجتماعی، انتشارات آوای نور، چاپ دوم ۱۳۷۱.
- ۳۴- سعدی (مصلح الدین)، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم ۱۳۷۵.
- ۳۵- سعدی (مصلح الدین)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم ۱۳۷۳.
- ۳۶- سعدی (مصلح الدین)، کلیات، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۳۷- شریعتی (علی)، انسان بی خود، دفتر تهیه و تنظیم آثار دکتر شریعتی، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۳۸- شفیعی کدکنی (محمدرضا)، گزیده غزلیات شمس، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۰.
- ۳۹- شاملو (سعید)، آسیب شناسی روانی، انتشارات رشد، چاپ پنجم ۱۳۷۳.
- ۴۰- صاحب الزمانی (ناصرالدین)، خط سوم، انتشارات عطایی، چاپ چهاردهم ۱۳۷۴.
- ۴۱- عطار (فریدالدین) منطق الطیر، تصحیح صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

- ۴۲- غفاری (مسعود)، بنیاد شناسی رفتار، مرکز آموزشی و پژوهشی سازمان زندانها، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۴۳- فروزانفر (بدیع‌الزمان)، ترجمه رساله قشیریه، علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۱.
- ۴۴- فروزانفر (بدیع‌الزمان)، شرح مثنوی شریف، جلد اول، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۵- فروزانفر (بدیع‌الزمان)، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، انتشارات زوار، چاپ پنجم ۱۳۶۶.
- ۴۶- فوکو (میشل)، مراقبت و تنبیه (تولد زندان)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۸.
- ۴۷- قربان حسینی (علی اصغر)، جرم‌شناسی و جرم‌یابی سرقت، جهاد دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۴۸- قربان حسینی (علی اصغر)، پژوهشی نو در مواد مخدر و اعتیاد، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۴۹- قرآن کریم.
- ۵۰- کنفوسیوس، مکالمات، ترجمه کاظم کاظم‌زاده ایرانشهر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ هفتم ۱۳۶۸.
- ۵۱- کی‌نیا (مهدی)، علوم جنایی - مقدمه: انسانم آرزوست. انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۲- کی‌نیا (مهدی)، مبانی جرم‌شناسی، ۳ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- ۵۳- کی‌نیا (مهدی)، روان‌شناسی جنایی، ج ۱، انتشارات رشد، چاپ اول ۱۳۷۴.

- ۵۴- کی‌نیا (مهدی)، روان‌شناسی جنایی، ج ۲، انتشارات رشد، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۵۵- گسن (ریموند)، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ترجمه مهدی‌کی‌نیا، ناشر مترجم، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۵۶- گسن (ریموند)، جرم‌شناسی نظری، ترجمه مهدی‌کی‌نیا، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۵۷- ماسه (هانری)، تحقیقی درباره سعدی، ترجمه غلامحسین یوسفی، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۵۸- مالوری (فیلیپ)، ادبیات و حقوق، ترجمه مرتضی کلانتریان، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۸۱.
- ۵۹- محمدی‌تهرانی (اصغر)، پیام قرآن و سیره معصومین در برخورد با مجرمین، انتشارات جامعه، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۶۰- معین (محمد)، فرهنگ فارسی، ۶ جلدی، انتشارات امیرکبیر.
- ۶۱- مولوی (جلال‌الدین محمد)، مثنوی معنوی، تصحیح و مقدمه قدمعلی سرامی، انتشارات بهزاد، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۶۲- مولوی (جلال‌الدین محمد)، فیه ما فیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۶۹.
- ۶۳- موحد (ضیاء)، سعدی، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۶۴- نجفی‌ابرنادآبادی (علی‌حسین) و هاشم بیگی (حمید)، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۶۵- نخجوانی (محمد)، دستورالکاتب، جلد دوم.
- ۶۶- نوربها (رضا)، زمینه جرم‌شناسی، انتشارات گنج‌دانش، چاپ اول ۱۳۷۷.

- ۶۷- نیچه (فریدریش)، غروب بت‌ها، ترجمه داریوش آشوری، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۸۱.
- ۶۸- نیچه (فریدریش)، تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات آگه، چاپ اول ۱۳۷۹.
- ۶۹- وشمگیر (کیکاووس)، قابوس نامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۷۰- هومن (احمد)، زندان و زندانیها، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- ۷۱- یوسفی (غلامحسین)، روان‌های روشن، انتشارات یزدان، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- ۷۲- یوسفی (غلامحسین)، چشمه روشن (دیداری با شاعران)، انتشارات علمی، چاپ پنجم ۱۳۷۳.
- ۷۳- یوسفی (غلامحسین)، توضیح بوستان سعدی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

ب) مقالات، تقریرات و پایان نامه‌ها

ب ۱- مقالات:

- ۱- آقای نی، تأملی بر عوامل وقوع جنایت، مجله امنیت وزارت کشور، شماره دوم ۱۳۷۶.
- ۲- اسلامی ندوشن (محمدعلی)، گوته و حافظ، فصلنامه هستی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۱.

۳- برول (لوی)، مسائل جامعه‌شناسی جزایی در کتاب حقوق و جامعه‌شناسی، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۷۱.

۴- ریچارد (جی)، روابط کارآمد پلیس و اجتماع، ترجمه خادمی، مجله امنیت وزارت کشور، شماره دوم ۱۳۷۶.

۵- کوشا (جعفر) و شاملو (باقر)، نوآوری قانون جزای جدید فرانسه، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰ - ۱۹، سال ۷۶.

- گلیزال (ژان)، پلیس و جرم، ترجمه علی‌اوسط جاویدزاده، مجله امنیت وزارت کشور، شماره سوم ۱۳۷۶.

۷- مرتضوی (نسرین)، بزه‌دیده‌شناسی زنان، مجله امنیت وزارت کشور، شماره سوم ۱۳۷۶.

۸- نجفی ابرندآبادی (علی حسین)، جرم‌شناس صاحب یک تخصص علمی یا صاحب یک کار حرفه‌ای؟ مجله کانون وکلا، شماره ۷ - ۶، ۲ - ۱۳۷۱.

ب ۲ - تقریرات:

۸- نجفی ابرندآبادی (علی حسین)، «جرم‌شناسی»، تقریرات کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی - سال تحصیلی ۷۴ - ۷۳.

ب ۳ - پایان نامه:

۹- خانی (منوچهر)، بررسی مفاهیم بزه‌دیده‌شناختی در اسطوره‌های ایرانی، پایان نامه فوق لیسانس، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز، سال تحصیلی ۷۶ - ۷۵.

نمایه

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| آیین دادرسی کیفری، ۱۷۶ | آ |
| آیین شهرداری، ۷۳ | آخوندی، محمود، ۱۷۶ |
| | آبرکرومبی، توماس، ۱۱۴ |
| | (Thomas Abercromby) |
| | آدم ابوالبشر، ۴۴، ۴۵، ۱۶۹ |
| | آربری، ۸۴ |
| | آرنولد، سرادوین، ۷۹ |
| | (Sir Edwin Arnold) |
| | آسیب‌شناسی اجتماعی، ۵۰، ۱۰۵ |
| | آسیب‌شناسی روانی، ۱۹۲ |
| | آشوری، محمد، ۴۶ |
| | آشیل، ۴۷ |
| | آقایی‌نیا، ۱۶۰ |
| | آلبرچ (Albrecht)، ۱۶۸ |
| | آلن (F.A. Allen)، ۱۵۱ |
| | آنسل، مارک، ۴۶، ۱۴۳ |
| الف | |
| ابرامز، ام. اچ، ۳۹ | |
| ابن‌اخوه، ۷۳، ۱۷۹ | |
| اخلاق‌الاشراف، ۷۳ | |
| اخلاق سلطانی، ۷۳ | |
| اخلاق ناصری، ۷۳ | |
| ادبیات و حقوق، ۱۱ | |
| اردوباری، احمد، ۱۲۰ | |
| ارسطو، ۴۷، ۹۷ | |
| از سعدی تا آراگون، ۷۹، ۸۰، ۲۰۴ | |
| استفانی، ۲۵ | |
| اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۳۶ | |
| ۴۹، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۶۹ | |

- اصول کافی، ۱۴۰
 اعتصامی، پروین، ۲۱۱
 افلاطون، ۴۸، ۴۷، ۴۳، ۲۵
 التاویلا، ۱۷۵، ۱۵۳
 الهی‌نامه، ۱۷۸
 الیوت ت.س. (T.S. Eliot)، ۱۹۱
 امرسون، رالف والدو، ۸۰، ۵۱
 انسان، ۱۰۳
 انسان بی‌خود، ۱۱۹
 انسان در اسلام و مکاتب غربی، ۱۰۵، ۶۶
 انگلس، ۱۲۲
 اورپید، ۴۷
 ایراهمسن، دیوید، ۱۷۴، ۴۹
- ب**
 بارت، آنتونی (Anthony Barnett)، ۱۰۵، ۱۰۳
 باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، ۱۲۵
 باغ سبز عشق، ۱۱۶
 باکاروان حله، ۷۸
 بالزاک، ۸۱، ۴۸
 برت (Burt)، ۱۶۵
 بروکا (Broca)، ۹۸
 برول، لوی، ۵۴، ۳۱
- بسطامی، بایزید، ۶۹
 بشیریه، حسین، ۳۴
 بکاریا، سزار، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۹۲
 بلخی، شهید، ۳۵
 بیتام، ۱۷۶
 بن‌فیگلی (Bonfigli)، ۱۶۸
 بنیادشناسی رفتار، ۱۹۴
 بوالو، ۳۸
 بوین، کریستیان، ۸۴
 بوستان سعدی، اکثر صفحات
 بولک، برنار، ۱۴۷، ۱۴۸
 بومارشه، ۱۸۴
 بهاء‌ولد، ۸۲، ۸۳، ۹۰
 بهای عدالت و انسانیت، ۹۲
 بیکن، فرانسیس، ۹۱
 بینوایان، ۱۳۵
 بیهقی، ابوالفضل، ۷۳، ۸۷
- پ**
 پاپ جان بیست‌وسوم، ۸۴
 پاتلن، ۱۸۴
 پیرادل، ژان، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۰۷
 ۱۵۷، ۱۰۸
 پژوهشی نو در مواد مخدر و اعتیاد، ۱۳۹
 پله پله تا ملاقات خدا، ۸۳

- پوپ، الکساندر، ۳۸
پیام قرآن و سیره معصومین در
برخورد با مجرمین، ۴۶
پیچارد (Pichard)، ۱۱۵
پی‌ناتل، ژان، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۹۶،
۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۲،
۱۶۰، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،
۲۲۰
پینل (Pinel)، ۱۱۵
- ت
تاجرونیزی، ۴۴
تارد، گابریل، ۱۳۳
تاریخ اندیشه‌های کیفری، ۴۶، ۱۰۷
تاریخ بیهقی، ۷۳
تاریخ تمدن، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
۹۵، ۱۲۵
تاریخ جهانگشا، ۷۵
تاریخ و صاف، ۷۵
تبارشناسی اخلاق، ۲۱۴
تبریزی، شمس، ۸۳، ۱۰۸، ۱۰۹
تحقیقی درباره سعدی، ۷۷
تعلیقات بوستان سعدی، ۲۰۸
توراتی، ۱۳۳
توسن، فرانتس، ۸۱
- توضیح بوستان سعدی، ۱۲۶
تهذیب الاخلاق، ۷۳
تولستوی، ۴۸
- ج
جام جهان‌بین، ۷۲
جامع التواریخ، ۷۵
جامع السادات، ۷۳
جایگاه جرم‌شناسی در ایران، ۳۳
جرم‌شناسی و جرم‌یابی سرقت،
۱۳۹
جرم‌شناسی نظری، ۴۶
جزایری، سیدنورالدین، ۷۳
جهان‌دیده، افشین، ۲۲
جهنم دانت، ۴۷
- چ
چشمه روشن، ۷۸
- ح
حافظ شیرازی، ۷۰، ۷۲، ۱۰۶،
۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۹۱
حدیدی، جواد، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۲۰۴
حقوق جزای عمومی، ۱۲۰
حقوق و جامعه‌شناسی، ۳۱
حکایت همچنان باقی، ۷۸، ۷۹

- حلبی، علی اصغر، ۶۶، ۶۷، ۱۰۵، ۱۱۳
 حماسه کویر، ۱۲۵
 حوّا، ۴۵

خ

- خاقانی، ۱۷۸
 خبره زاده، علی اصغر، ۶۲
 خجندی، کمال، ۱۲۵
 خرم شاهی، بهاء الدین، ۴۵
 خط سوم، ۸۳، ۱۰۸
- دلایر تا (Dellaporta)، ۹۷
 دورانیت، ویل، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 ۱۲۵
 دورکسیم (Durkheim)، ۴۸، ۱۲۳
 ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۴۸
 دوسانکتیس، ۱۷۵
 دهخدا، ۱۷۹
 دیکنس، ۱۸۴
 دیوان حافظ، ۷۲
 دیوان شمس، ۸۴، ۸۵
 دیوان عبید زاکانی، ۷۳

د

- دائرة المعارف روان‌شناسی، ۱۲۰
 داستانهای شرقی، ۸۱
 دانت، ۲۲، ۴۷
 دانش، تاج زمان، ۴۶
 دانشنامه جرم‌شناسی، ۴۶، ۴۷
 ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳
 دانش و بینش حقوقی شکسپیر، ۴۷
 داونا مونو، میگِل، ۴۵، ۱۹۷
 دایلی (Daily)، ۱۱۵
 درس زندگی، ۱۶۳
 دریفوس، هیوبرت، ۳۴
 دستورالکاتب، ۱۸۰
 دفاع اجتماعی، ۴۶
 دکارت، رنه، ۴۷
- د
 رابینو، پُل، ۳۴
 رازی، ابوعلی بن مسکویه، ۷۳
 رازی، مسعود، ۸۷
 راوندی، مرتضی، ۸۹، ۹۰، ۱۵۰
 ۱۷۹
 راش تَن، ویلیام، ۴۷
 رحیمی، مصطفی، ۳۱
 رساله قشیریه، ۱۶۳
 رستاخیز، ۴۸
 رُسی (Rossi)، ۲۲
 رُسین، ۴۷، ۱۸۴
 رکنای کاشانی، حکیم، ۶۲
 روان‌شناسی جنایی، ۱۲۹، ۱۵۳

- روان‌شناسی غیرطبیعی، ۱۲۰
 روان‌شناسی قضایی، ۱۵۳، ۱۷۵
 روان‌های روشن، ۵۱، ۸۷، ۱۷۸، ۱۹۹
 روبسپیر، ۸۱
 روح‌الامینی، محمود، ۸۵
 روح‌القوانین، ۱۲۶
 روسنر (Roesner)، ۲۲۰
 روسو، ژان‌ژاک، ۲۶، ۴۷، ۴۹، ۶۵، ۸۰، ۹۲، ۱۲۵، ۱۲۶
 روضة‌الصفویه، ۶۲
 رولان، مادام، ۸۱
 ریچارد، جی، ۱۸۱
 ریچارد سوم، هنری ششم، ۴۴
- ژ
 زاکانی، عبید، ۷۳
 زرین‌کوب، عبدالحسین، ۴۸، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳
 زلیخا، ۱۵۳
 زمانی، کریم، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۷۷
 زمینه جرم‌شناسی، ۲۴
 زندان و زندانیها، ۱۴۸
 زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، ۸۳
- ژ
 ژامبو، ۲۵
 ژرژیک، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸
- س
 ستوده، هدایت‌الله، ۵۰، ۱۰۵، ۱۹۳
 سخنها را بشنویم، ۶۶
 سخن‌اندیشه، ۶۲
 سراب، ۴۷
 سرامی، قدمعلی، ۸۶
 سرخوش، نیکو، ۲۲
 سروانتیس، ۴۷، ۸۰
 سعدی، اکثر صفحات
 سقراط، ۹۸
 سنایی، ۳۹، ۴۰
 سوسیالیسم و تبهکاری، ۱۳۳
 سوفکل، ۴۷
 سهروردی، شهاب‌الدین، ۷۵
 سیاست جنایی، ۱۴۳
 سیاست‌نامه، ۷۳
 سیاسی، علی‌اکبر، ۲۰۴
 سیر قانون و دادگستری در ایران، ۸۹، ۹۰
 سیسرون، ۹۷

ش

- شاملو، باقر، ۶۵
شاملو، سعید، ۱۹۲
شاهنامه فردوسی، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۱۰۳
شرح جامع مثنوی معنوی، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۷۷
شرح مثنوی شریف، ۱۲۸
شریعتی، علی، ۱۱۹
شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۸۵
شکسپیر، ۴۴، ۴۷، ۸۰، ۱۰۵
شکیباپور، عنایت‌الله، ۱۲۰
شیخ صنعان، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
شیرازی، عبدالله بن فضل‌الله، ۷۵
- عطار نیشابوری، ۳۹، ۴۰، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۰
عظاملک جوینی، علاءالدین، ۷۵
عقده اودیپ، ۱۱۵
علوم جنایی، ۶۹
علوم، رضا، ۳۰، ۹۶
علی(ع)، ۱۰۹
عنصرالمعالی زیاری، ۷۳
عوایدالایام، ۱۱۹

غ

- غروب بت‌ها، ۹۹
غزالی، محمد، ۶۲، ۷۵
غزنوی، مسعود، ۸۷
غفاری، مسعود، ۱۹۴

ف

- فرانس، آنا تول، ۴۴، ۱۸۴
فردوسی، ۳۹، ۷۱، ۱۰۳، ۱۴۵
فروغ هستی، ۸۴
فروغی، محمدعلی، ۸۹
فروغی بسطامی، ۱۵۴
فرو، نیچه (Nice foro)، ۳۱، ۳۸
فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۸۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۳

ص

- صاحب‌الزمانی، ناصرالدین، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰
صانعی، پرویز، ۴۹، ۱۲۰

ط

- طوسی، خواجه نصیر، ۷۳

ع

- عرفا، ۵۶

- ک
- فروید، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۱۶
- فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، ۹۲
- کابانیز (Cabanis)، ۱۱۵
- کاتوزیان، ناصر، ۱۱۹
- کاظم‌زاده ایرانشهر، کاظم، ۵۲
- کافکا، ۴۴، ۴۷، ۱۸۴
- کامو، ۴۴
- کانت، امانوئل، ۱۷۴
- کتابخانه ملی پاریس، ۸۱
- کتله (Quetelet)، ۱۲۱، ۱۲۲
- کشف الاسرار، ۶۹
- کلثوپاترا، ۱۱۵
- کلیات سعدی، ۸۹
- کلیله و دمنه، ۴۰، ۷۳
- کُنت، اگوست، ۵۳
- کندورسه، ۴۹
- کنفوسیوس، ۵۲
- کنگره جهانی بهداشت روانی، ۱۱۹
- کوشا، جعفر، ۶۵
- کولاژانی، ۱۳۳
- کیفرشناسی، ۱۴۷
- کین‌برگ، ۱۵۳
- کی‌نیا، مهدی، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲
- ۴۶، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۸، ۶۹، ۷۰
- ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۲
- ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۴
- فرهنگ معین، ۲۰۲
- فرّی، آنریکو (Ferri)، ۲۶، ۱۰۶
- ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳
- ۱۵۲، ۱۶۷
- فصلنامه هستی، ۷۰
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین، ۷۵
- فلسفه کیفری، ۱۳۳
- فلو، لانگ، ۵۲
- فوکو، میشل، ۲۲، ۳۴
- فوکونه، ۴۸
- فون‌لیست، ۱۴۲
- فیه‌مافیه، ۸۵، ۱۳۰، ۱۳۱
- ق
- قابوسنامه، ۷۳، ۱۶۳
- قابیل، ۴۵، ۱۵۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵
- قانون مجازات اسلامی، ۴۳، ۵۰
- ۱۲۰، ۱۷۹
- قرآن کریم، ۴۶، ۵۱، ۶۴، ۶۷، ۱۰۵
- ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۴۰، ۲۲۳، ۲۲۴
- قربان حسینی، علی‌اصغر، ۱۳۹
- قیافه‌شناسی، ۹۷

- گ
- گاروفالو، ۲۶، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۳۴
- گری (Guerry)، ۱۲۱، ۱۲۲
- گزیده غزلیات دیوان شمس، ۸۵
- گسن، ریموند (Gassin)، ۲۷، ۲۸، ۴۶، ۳۰
- گلستان سعدی، اکثر صفحات
- گلیزال، ژان، ۱۸۰
- گوته، ۱۳، ۴۰، ۴۸، ۷۰، ۸۱، ۱۵۵
- گورکی، ماکسیم، ۳۷
- گورینگ، چارلز (Charles-Goring)، ۱۰۲
- ل
- لابرویر، ۴۴
- لازرژ، کریستین، ۱۴۳
- لافونتن، ۴۸، ۸۱، ۱۸۴
- لاکاسانی (Lacassagne)، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۳۰
- لاواتر (Lavater)، ۹۷
- لطفی، محمدحسن، ۴۸
- لغت‌نامه دهخدا، ۱۷۹
- لواسور، ۲۵
- لوکرسیوس، ۳۸
- لوگرن (Legrain)، ۱۰۱
- لومبروزو، ۲۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲
- لوورنی (Lauvergne)، ۱۰۰
- م
- مادسلی (Maudsley)، ۱۱۵
- مارکس، ۱۲۲
- مازلو، ۱۹۴
- مالوری، فیلیپ، ۱۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰
- ۴۱، ۴۷، ۶۰، ۶۳، ۷۲، ۱۸۴
- مبانی جرم‌شناسی، ۵۷، ۶۸، ۱۰۱
- ۱۳۲، ۱۶۵
- میون، ۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷
- مثنوی مولوی، اکثر صفحات
- مجرم کیست، جرم‌شناسی
- چیست؟، ۴۶
- محمدی تهرانی، اصغر، ۴۶، ۲۲۳
- مدرسه نظامیه، ۷۵
- مراقبت و تنبیه، ۲۲
- مرزبان‌نامه، ۴۰، ۷۳
- مسائل جامعه‌شناسی جزایی، ۳۱
- مستصفی، ۶۲
- معین، محمد، ۲۰۲
- مغول، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۸، ۸۹
- مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ۲۷

- مکاتیب، ۸۵
مکالمات کنفوسیوس، ۵۲
منتسکیو، ۲۶، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۸۰، ۹۲
مندلسون، بنیامین (B. mendelson)، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷
منشی، نصرالله، ۷۳
منطق الطیر، ۲۰۰
موحد، ضیاء، ۳۸، ۳۹، ۷۴، ۷۶
موحد، محمدعلی، ۸۳
مور، توماس، ۴۷
مور، جرج (Goerge moore)، ۵۲
موسه، ۴۸، ۸۱
مولوی، اکثر صفحات
مولیر، ۱۸۴
مونتنی، میشل، ۴۷، ۸۰
مهددی، علی اکبر، ۴۳
میشل فوکو، ۳۴
- ن
ناصر خسرو، ۶۲
نجفی ابرندآبادی، علی حسین، ۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۴۶، ۹۸
نایب، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۶
نخجوانی، محمد، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۱
- نراقی، محمد مهدی، ۷۳
نراقی، ملا احمد، ۱۱۹
نظام الملک طوسی، خواجه، ۷۳
نظامی گنجوی، ۱۲۶
نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، ۸۵
نوربها، رضا، ۲۴
نوری، محمدعلی، ۴۷
نهیج البلاغه، ۱۰۹
نیچه، فردریش، ۹۸، ۹۹، ۲۱۴
نیکلسن، رینولد، ۸۴
نیما یوشیج، ۱۳۸
- و
وراوینی، سعدالدین، ۷۳
ولتر، ۲۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۱۹۰
وودورث، ۱۷۵
ویرژیل، ۳۸
- ه
هابیل، ۴۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵
هابیل و چند داستان دیگر، ۴۵
هاشم بیگی، حمید، ۲۶، ۴۷، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۶

ی

- هگل، ۸۴
 همپتن (Hampton)، ۷۹
 هنتیگ، فون (von Hentig)، ۲۱۴
 ۲۲۳، ۲۲۰
 هوراس، ۳۸
 هوگو، ویکتور، ۴۸، ۸۱، ۱۳۵
 ۱۸۴
 هومر، ۸۰
 هومن، احمد، ۱۴۸
- یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ۸۰
 یزدی، جلال‌الدین محمد، ۶۲
 یوسف (ع)، ۱۵۳، ۲۰۶
 یوسفی، غلامحسین، ۵۱، ۵۲، ۷۸
 ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۷۸
 ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۸
 یونان قدیم، ۴۶، ۹۸

